



## یادآوری چند نکته

- \* مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.
- \* مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ نشده باشد.
- \* فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.
- \* حق التألیف مناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.
- \* فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.
- \* مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.



# قذیپا

مدیرِ سؤل

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیرِ مجلد

دکتر شریف حسین قاسمی

فصلتِ راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دہلی نو

شماره (۱) پائیز ۱۳۶۹ (۱۹۹۰)

مشاوران :  
پرنسور نذیر احمد  
پرنسور سید امیر حسن عابدی  
پرنسور عبدالودود اظہر دہلوی

قندپار  
خطاط : سید میر سائد و محمد ثانی عمرازادہ  
ناشر : رانی نرفو ہنتر سفارت جمہوریہ اسلامیہ ایران  
۱۸- تیک مارک، دہلی نو، ۱۱۰۰۰۱  
تلفن : ۳۸۳۶۲۲۲ - ۴

## فہرست مطالب

### ● سخی باخواندگان :

- ۱۔ معرفتی قدیمی ترین نسخہ خطی مینانہ  
عبدالبنی فخر الزمانی
- ۲۔ ابیات ناشناختہ امیر معز  
معرفی مثنوی در صفت بگالہ از  
میر لاہوری
- ۳۔ ادبیات انقلابی و متجدد
- ۴۔ نگاہی گذرا بہ سہامی کودک  
در ادب عصر مشروطیت
- ۵۔ فرہنگ فرہنگ نویسی فارسی  
و فرہنگ دکتر معین
- ۶۔ شرح تعابیر عارفانہ دلائل غریبہ  
حضرت امام خمینی رضوان اللہ تعالیٰ علیہ
- ۷۔ شہرت حافظ در ہجستان و  
ہندوستان
- ۸۔ روابط ہند و ایران از دید گاہ نہرو
- ۹۔ نقل اشعار حافظ توسط عرفی شیرازی
- ۱۰۔ نفوذ حافظ در شعر پنجابی
- ۱۱۔ سہامنگی افکار بشر و ستانہ حافظ با محیط  
امروز
- ۱۲۔ استاد ذہیر احمد علیگر ۱-۱۶
- ۱۳۔ پرفور سید امیر حسن عابدی دہلی ۱۷-۳۹
- ۱۴۔ پرفور اظہر دہلوی ۴-۴۶
- ۱۵۔ استاد اسماعیل حاکمی، ایران ۴۷-۵۶
- ۱۶۔ علیرضا باوندیان، ایران ۵۷-۷۸
- ۱۷۔ دکتر رضا مصطفوی، ایران ۷۹-۹۱
- ۱۸۔ محمود شاہرخ ۹۲-۱۰۷
- ۱۹۔ استاد عبداللہ جان غفارو ۱۰۸-۱۱۷
- ۲۰۔ تاجیکستان (دشوروی)
- ۲۱۔ دکتر شریف حسین قاسمی، دہلی ۱۱۸-۱۲۶
- ۲۲۔ پرفور محمد ولی التلی انصاری، لکھنؤ ۱۲۷-۱۴۴
- ۲۳۔ دکتر ستیانہ جاوا، دہلی نو ۱۴۱-۱۵۱
- ۲۴۔ دکتر محمد اسد خان، دہلی ۱۵۲-۱۶۹



دکتر ادیس احمد، دہلی ۱۷۰-۱۸۰

دکتر شریف حسین قاسمی، دہلی ۱۸۱-۱۹۲

ہفت اصغیانہ ۱۹۲

میرزا محمد قلی میمن ہروی ۱۹۳

میرزا عبدالقادر بیدل ۱۹۴

ملک الشعرا بہار ۱۹۵-۲۰۰

آقای منصور ثروت ۲۰۱-۲۲۲

۲۲۵-۲۳۵

۲۳۶-۲۴۱

دکتر شریف حسین قاسمی، دہلی ۲۴۶-۲۴۸

سید محمود حسن قیصر امر دہلی ۲۴۸

۱۳- قدر دانی حافظ درہند

۱۴- نسخہ خطی عمدہ دیوان حافظ

۱۵- غزل

۱۶- غزل

۱۷- غزل

۱۸- سلام بہ ہند بزرگ

۱۹- سیاحت ناساچی دیکس متن،

۲۰- کنایات در ادب فارسی

۲۱- اخبار فرہنگی و ادبی

۲۲- مکتب کتاب

۲۳- نگاہی بخوانیای مسند قرون وسطی

۲۳- قطعہ تاریخ ارتحال آیۃ اللہ مرثی علی

بسمه تعالی

## سخنی با خوانندگان :

سرنام به نام آن خداوند که دلها را به خوبان داد پیوند

روابط دولت و دو کشور کهنال ایران و هند نیاز به مقدمه ندارد و بقول  
بازیت جواهر لعل نهرو د ۱، در بین ملل و اقوام و شراد های بسیاری که بازندگی  
و فرهنگ هند رابطه داشته اند و در آن نفوذ کرده اند قدیمترین و مداومترین  
آنان ایرانسان بوده اند و برپاستی هم این ارتباط بر پایه ای استوار است  
که ریشه در عمق تاریخ و فرهنگ دولت دارد و تاریشه در آب است امید  
شمی بست .

اشتراکات فراوان و یگانگی های فرهنگی دولت اسپنخاست ایرانیا  
درین سرزمین یگانگی نبیند و بییقین یکی از اصلی ترین این عوامل زبان ادبیات  
فارسی است .

اگر بعد از حضور زبان فارسی در شبه قاره راسد ۱۰۰۱ میلاد ایم  
ناشانه از درک عمیقترین خوشاوندی های زبانی در طول تاریخ فرهنگی دو  
کشور غفلت ورزیده ایم . بی شک سر مطلع گسترش این زبان را در هند و تا  
نباید در فتوحات غازیان غزنه و یاصوفیان و بازرگانان ایرانی دانست که  
هر یک از اینان به هم خود تاثری شگرف بر این بهمنوایی فرهنگی داشته و  
از کتاب کشف هند تا یف جواهر لعل نهرو

و طوطیان هند را شکر شکن کرده اند. همین همزبانی و هموایی و همبستگی عمیق فرهنگی  
ما را بر آن داشت تا ما نیز بسهم خود درین وادی به انجام وظیفه ای خطیر دست  
زنیم و در حد امکانات و بهمت خویش با عاشقان شیفته این زبان شیرین  
و فرهنگ استوار درین سرزمین همو آشویکم و فریاد رسای آسمان را که در تلاطم  
اصلاح اقدانوس توطئه دشمنان فرهنگ برای پاسداری از میراث  
تاریخی و فرهنگیان بلند است بگوشن جهانیان برسانیم و سکانداران  
حرکت و حیات این کشتی را به پاسداران این حریم در سراسر جهان منش  
از پیش بشناسانیم. تحقیق چنین نیازی از چند سال پیش داده شده بود و  
دلائل عده ای نیز برای آن داشتیم که در رأس آنها جلوگیری از خطر  
یک انقطاع فرهنگی و معنوی مردم شبه قاره هند با تاریخ گذشته شان  
است. بعقیده ما نیز راجع باین مهم غلطی است که میتواند قلمی را که قریب به  
هزار سال ارزنده ترین آثار تربیتی اسلامی و اخلاقی خویش را به فارسی بدو  
کرده است با آنهمه مجموعه ارزشمند بیگانه سازد و نسل حاضر را در مقابل سرش  
نسلهای آینده بی جواب گذارد و فاجوای رخ دهد که وجدان بشریت  
آنگاه هرگز از آن نخواهد گذشت.

گرچه بهمت مردانه عاشقان زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی در شبه  
قاره ستودنیست لیکن ما را ازین تلاش و تمهید می بی نیاز نمی کند و حال  
حاضر مجله بیاض و ایندیا را نیکانها مجله هایست که به فارسی در هندوستان  
منتشر میگردد تا داران مقالات و تحقیقات دانشمندان و نویسندگان هند  
معرفی شود و بیقین این اقدام ارزشمند به تنهایی برای بر آوردن نیاز

کافی نیست و همی بیشتر را میطلبد. امید داریم که این فصل نامه در حد خود موثر افتد تا فاصله جغرافیایی ما را با همزبانان و حتی فواصل تاریخی را با گذشته‌گان کوتاه‌تر کند.

در نظر است بخواست خداوند درین فصل نامه به گردآوری تحقیقات و تجربیات و یافته‌ها و اطلاعات گوناگون پاسداران زبان و ادبیات فارسی پرداخته و مقالاتی ارزشمند از دانشمندان هندی و ایرانی بچاپ بیاییم. مطالبی که به نوعی در ربط با زبان و ادبیات فارسی، فرهنگ ایرانی، تأثیر فرهنگ ایرانی و ایرانیان بر همنده، تأثیر زبان فارسی بر زبان‌ها و گویش‌های مختلف هند، روابط هند و ایران و نظایر آن باشد. علاوه در نظر است که بخشی از فصل نامه به چاپ رسائل و اسناد تحقیقی کوتاه و قدیمی اختصاص داده شود تا امکان دست‌یابی شیفتگان باینگونه رسائل که عمدتاً چاپ نشده‌اند، فراهم گردد و باین ترتیب شاید قدمی مفید در راه شناساندن تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در هند برداشته باشیم. معتقدیم که این فصل نامه میتواند مشوق بسیاری از استادان و دانشجویان دوره‌های عالی زبان و ادبیات فارسی در هند باشد تا در نهایت تلاش و وقت، مطالب مفید تحقیقی خویش را باین طریق به نظر خوانندگان محترم در سراسر جهان فارسی‌زبانان برسانند. معرفی کتب چاپ شده در هند در ربط با موضوعات فوق‌الذکر و معرفی چاپ‌های تازه در ایران نیز برای دوستداران مد نظر است.

اختصاص بخشی از مجله به اخبار فرهنگ مربوطه در دو کشور ایران و هند و ارائه اشعاری از شاعران این دو سرزمین نیز بر تنوع و شیرینی مطالب

خواهد افزود.

در هر حال قدم اولیست که نمیتواند خالی از خطا باشد. ضمن دعوت از کلیه عزیزان جهت ارسال مطالب و مقالات و تحقیقات چاپ نشده آسان جهت بررسی و چاپ در فصل نامه، امید ما به راهنمایی ها و همکاری استادان و دانشمندان از سرسرگمتی است تا ما را درین راه یاری دهند و قدمهای لرزان اولیه را به گامهای استواری درآرائند. این خدمت مبدل نماند و صد البته که توفیق الهی را نیز شب و روز طلب میکنیم که:

فیض روح القدس باز مدوفا      دیگران هم بکنند آنچه میسر میگردد

والسلام

راینزن فرهنگی خوارست بجهودی اسلامی ایران

استاذ میراجده، دانشکده اسلامی علیگر

## معرفی قدیمترین نسخه خطی میخانه عبدالنبی فخرالزمانی

تذکره میخانه یکی از بهترین تذکره های فارسی است که در ۱۰۶۸ هـ اتمام یافته چنانکه از قطعه تاریخ زیر واضح میشود:

در جهان از جمع ساقی نامه	ساختم میخانه و زندانه
کز سواد خط آن آید بحشم	بی تکلف معنی ستانه
بس که جوش داده معنی در دست	بیت بیت بود میخانه
شیرگیری گرانده آید بردن	بشکنند تپهای بهر تیخانه
عقل آید در دایمی تاریخ آن	
باده در میخانه و زندانه	

نویسنده میخانه عبدالنبی فخرالزمانی از قزوین بود و در زمان حکومت جهانبگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) به هند وستان وارد شد و اکثر نقاط هند را سیاحت نمود چنانکه تذکره میخانه را در ۱۰۶۸ هـ در پتنه بنام نواب سردار خان به اتمام رسانید و ساقی نامه خود را که شامل میخانه است نیز به نام نایمی این نواب معنون ساخت .  
تذکره میخانه شامل سه قسمت است و هر قسمت را بنام مرتبه موسوم کرده است .  
مرتبه اول شامل احوال دستخوارانی که داعی اجل را لبیک اجابت

گفته و سر در نقاب خاک تیره کشیده اند،  
 مرتبه دوم «در ذکر شاعرانی که درین ایام خجسته و جام در حیاتند و شهادت  
 سرداری دارند»

مرتبه سوم «در ذکر فضیالی که مؤلف کتاب با ایشان برخورد کرده و با ایشان  
 صحبت داشته»

اگرچه این تذکره در سال ۱۰۲۸ تمام یافته بود اما مؤلف بعد ازین ترمیم  
 و تمسح و حک و اصلاح نموده و ازین جهت در نسخه های این تذکره اختلافات  
 زیاد از کمال تعداد صاحبان ترجمه دیده میشود.

این تذکره هم دو بار چاپ شده، دفعه اول برترتب و تصحیح پر فستور محمد شفیع در  
 سال ۱۹۲۶ در لاهور از چاپ درآمده، پر فستور مزبور از روی دو نسخه یعنی  
 نسخه ذاتی که بسیار معتبر و مهم بود اما ناقص است و نسخه کتابخانه ضرابی که در ۱۰۳۹  
 استخراج شده بود، چاپ نموده بود بعد از محقق ایرانی آقای گلچین معانی از کنگره  
 دو نسخه دیگر با حواشی مفصل در سال ۱۳۴۰ شمس ۱۹۶۲ میلادی انتشار داده  
 چهار نسخه بالا که در هر دو چاپ بکار برده شده ترازیر است؛

این نسخه شخصی پر فستور محمد شفیع؛  
 تعداد اوراق ۲۹۷، تقطیع ۸/۸ x ۴/۴، تقطیع متن نوشته ۸/۵ x ۲/۲  
 پنج، بطور ۱۵، خط نستعلیق، تاریخ کتابت ندارد ناقص الاول است خذلولی  
 در ابتدا افتادگی دارد، دیباچه و ترجمه احوال نظامی کامل ازین رفته چند ورق  
 نویسی مانده، در کتاب زیر عنوان ساقی نامه طالب آمده تقریباً چهار صفحه  
 بیاض است بعضی جایها پیونده کاری شده و بعضی جایها عبارت حاشیه ناقص است



من حیث المجموع متن این نسخه از نسخ را میسر است .

۲- نسخ را میسر  
اوراق ۳۴۱ شصت و هفت  $۷ \times ۴$  ، تقطیع متن نوشته  $۵ \times ۲ \frac{۳}{۴}$  این  
سطور ۱۵ ، خط شصت و یک ، حروف ریز جابجا میوند کاری ، در است افتادگی  
افتادگی دارد و ساقی نامه طالب اسمی خند صفی بیاض مانده عیان نامه نسخه اول تاریخ  
کتابت ۱۰۳۹ هـ . برای این نسخه یادداشت زیر نوشته شده :  
« در ۱۰۲۲ تصنیف شد و در ۱۰۳۹ بصحت مصنف برای نزد جهانگیر بجدل  
طلا مرتب گشته بدو گذرانید ، »

درین عبارت سنده تصنیف ۱۰۲۲ یقیناً غلط است البته تاریخ کتابت  
۱۰۳۹ هـ که در این نسخه نیز آمده درست است ، بنابراین واضح است که این نسخه  
در زندگانی مؤلف تهیه شده بود اما چون جهانگیر در ۱۰۳۷ فوت شد و بنابراین تقدیم  
نسخه در ۱۰۳۹ ممکن نیست .

۳- نسخه آقای عبدالحکیم بیات :  
این نسخه که اساس طبع حکیم سغانی است سابقاً متعلق بر حرم سید البرجم  
خانمائی بوده چنانچه از خط و امضای درخاشیه بعضی صفی شده نمودار است اما از دیدن  
این نسخه صفی ناقص است ، قطع  $۱۹ \frac{۱}{۲} \times ۳۰$  در ۴۴ صفی ، هر صفی ۱۷ سطر  
خط شصت و یک ، خند صفی سوختگی دارد که بعد اوصال شده در پایان نسخه آمده :  
« در تحت کتابت بعون الملک الکتاب به تاریخ روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعد  
سنه ۱۰۷۱ احدی و بیست و الف ... الخ »

۴- نسخه کتابخانه ملی ملک شماره ۴۲۵۷ :



این نسخه سیزده صفحه از اول و شش صفحه از آخر افتادگی دارد و بخود صفحه دیگر که از واسطه آن افتاده است دیگر نقصی ندارد و از حیث خط از نسخه پیشتر است. چنانکه در فوق آمده این دو نسخه اخیراً آقای احمد گلچین معانی در تصحیح و تصحیح مجدد سال ۱۹۶۳، بکار برده اند، ناگفته نماند که راقم السطور نسخه ملی ملک را در ۱۹۵۵ که در دوره اقامت خود در تهران تحت مطالعه قرار داده بودم و مندرجات اضافی ضبط نموده و چنانچه یک مقاله مفصل در اورینتال کالج میگزین لاهور انتشار دادم و این مقاله در شماره آن مجله چاپ شده و قرار زیر:

نوامبر ۱۹۵۶، معرفی نسخه، ملک ۱، ۵ صفحه

مندرجات اضافی ۷، ۴۸ صفحه

فوریه ۱۹۵۷ مندرجات اضافی ۹، ۸۰ صفحه

اوت ۱۹۵۷ مندرجات اضافی ۸۳، ۱۱۷ صفحه

ناگفته نماندیم که در همین مقاله که اصلاً معنی است بر معرفی نسخه ملک مندرجاتی که این نسخه از نسخه چاپی اضافه دارد، در این مقاله ضمناً به نسخه سید عبد الرحیم خلیلی اشاره شده که سید فرید از این نسخه در ترتیب دیوان حافظ استفاده نموده اند، بدین سبب؛ «نسخه دیگر در ایران پیش سید عبد الرحیم خلیلی است که در سال ۱۰۷۱ هجری قمری ثبت شده، رک، دیوان حافظ مرتبه خلیلی در دیباچه ص ۱۵۱، و در حاشیه ص ۸۳ نسخه طبرک هم که قدیمترین نسخه میانه است، اجمالاً معرفی شده و در تصحیح متن صفحه ۸۳ تا ۱۱۷ بکار برده شده.

آقای احمد گلچین معانی در تصحیح و تصحیح مجدد از شماره های مختلف مجله اورینتال کالج لاهور استفاده نموده اند حتی از مقاله بنده به عنوان فزونوی استرآبادی شامل مجله

مربوط به شماره نوامبر ۱۹۵۸، تذکر داده اند، اما از شماره های سه گانه که شامل همه مجلدات اضافی که بعد از هفت سال در میخانه چاپ آقای معانی شامل شده و هیچ ذکر نیست، با الفاظ دیگر آقای مزبور هیچ توجهی به سعی بنده نداده و گویا سعی اینجانب نه فقط ناشکرمانده بلکه بهیچ وجه، اگر آقای مزبور این شماره را امید یابند، مطلع میشوند که آقای خانی که خوش را در تصحیح دیوان بکار بستند و بعد از آن یک نسخه مهم در کتابخانه دانشگاه علیکر وجود دارد و آن نسخه از همه نسخه های مشکوف مهمتر است.

آقای معانی به نسخه نور عثمانیه استانبول اشاره نمودند و از روی آن قیمت فاقه نسخه های چهار گانه را جبران نموده اما معلوم نشد که چرا آن دانشمند محترم در مقایسه متن کتاب از آن نسخه خود دری نموده، آقای پرستور محمد شفیع در مقاله شایع مجله اورینتال ریسرچ شماره فوریه ۱۹۵۹ بعنوان خوان این مخطوطات استانبول تذکر داده که در استانبول یک نسخه کامل وجود دارد چون تفصیل این نسخه یافته نشود معلوم نیست که این همه نسخه نور عثمانیه استانبول است که آقای معانی نقضهای نسخ را در آن نموده و این نسخه بنا بر گفته آقای مذکور متعلق به هزار و دویست یا کمی قبل و بعد از آن تاریخ است.

پس از این توضیحات میخواهم تفصیلات نسخه که زیر مطالعه این بنده از دیرباز است و آقای گلچین معانی از آن اطلاع ندارند درین باب درم .  
این نسخه بر شاه ضد حق ۳۸ ذخیره میر عالم در کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیکر نگه داری میشود، اوراق ۴۴، تقطیع ۱۶×۱۰ سانتی متر تقطیع متن نوشته ۱۷×۱۱ سانتی متر، هر صفحه ۱۵ سطر دارد، بخط نستعلیق روشن و خوانا و خوب در ابتداء اقله دو ورق ساقطت زیرا که ۳۲ سطر که از ابتدا تا ترانه امش زبان آفرینش (مصرعه اول) [چاپ گلچین صفحه ۲۱] افتادگی دارد و این

افتادگی از هر نسخه چهار گانه که هر دو مرتب بکار بسته اند، کمتر است، آنگاه سطر از نسخه چاپی پرسود اضافه دارد.

ابتداء نسخه: با و دل زنده جان آفرینش.  
این مصراع دوم است، و مصراع اول بقوار زیر است:  
تزاز نامش ز بان آفرینش  
خاتمه نسخه اینست:

تمت تمام شد کتاب میخانه بحجت سر آید بکلش نسخه‌ای  
مؤلف نسخه معانی عبدالباقی فخر الزمانی هاشم‌شهری جمادی‌الثانی ۱۳۴۶  
ازین عبارت واضح است که کاتب این نسخه را برای نویسنده تذکره  
یعنی عبدالباقی فخر الزمانی نوشته و پیش نسخه دیگر برای مؤلف رد نویسنده بوده  
و چون مؤلف در سال ۱۳۳۶ بقید حیات بود، قول کاتب درست بنظری آید.  
اهمیت این نسخه به وجه زیر است:

اولاً اینکه در حیات مؤلف رد نویسنده شده  
ثانیاً برای مؤلف استنسخ یافته.

ثالثاً از همه قید کمتر است، نسخه رامپور در سال ۱۳۳۹ یعنی سه سال بعد نسخه  
خلیلا ۲۴ سال بعد رد نویسنده شده.

رابعاً پیش افتادگی در میان نسخه ندارد.

خامساً بخوبی چهار ورق ابتداء که سوزن کاری شده، پیش نقصانی در نسخه دیده  
شده و با مکتب که در تحت نظر مؤلف در آمده باشد زیرا که بهین کتاب  
تصحیح دقیق بنظری آید.

سابقه بخوبی در ورق در ابتدا این نسخه مورد احتیاج پیوند کاری نشده در روشن است  
 ثامنا خط مستقیم، صاف و خوانا و روشن است.  
 مندرجات این نسخه بدین قرار است  
 دیباچه مع فهرست مندرجات: تا ورق ۸

سکته اول، مستخراتی که فوت شده بودند			
۱	نظامی گنجوی	۸	۱۵ قدسی مشهدی ورق ۱۲۶
۲	سواتی	۳۵	۱۶ فیضی مشهدی ۱۳۱
۳	امیر خسرو	۴۰	۱۷ نوعی خجوشانی ۱۳۵
۴	خواجوی کرمانی	۴۹	۱۸ غیاثا اصفهانی ۱۴۵
۵	خواجہ حافظ	۵۴	۱۹ میرزاغازی ترخان ۱۵۲
۶	جامی	۶۴	۲۰ شکیبی اصفهانی ۱۵۸
۷	تغی	۷۵	۲۱ صغیفی ۱۶۵
۸	پرتوی	۷۶	۲۲ میرسنجکاشی ۱۶۷
۹	اسیدی رازی	۸۶	۲۳ ملک قمی ۱۸۶
۱۰	شرف جهان قزوینی	۹۰	۲۴ ظهیری ۱۹۱
۱۱	قاسم جابدی	۹۱	۲۵ ابوتراب نرقی ۲۲۰
۱۲	وحشی یزدی	۱۰۴	۲۶ آقا صغی اصفهانی ۲۲۶
۱۳	حسین ثنائی	۱۱۱	۲۷ فغفور گیلانی ۲۲۹
۱۴	عرفی شیرازی	۱۱۹	۲۸ فضل خان رکنی ۲۳۶

درق ۳۴۲	۲۰ ادبی	درق ۲۳	مرتبہ دوم
۳۴۶	۲۱ محبتی	۲۴۶	۱ مخصوصی مازندرانی
۳۴۶	۲۲ مؤلف کتاب	۲۵۶	۲ حکیم رکن
		۲۶۲	۳ حکیم شفا
		۲۶۵	۴ شہنشاہی
		۲۷۰	۵ طالب علمی
		۲۷۴	۶ فصیحی
		۲۷۸	۷ زکی
		۲۸۱	۸ میرزا ملک
		۲۸۸	۹ مرشد
		۲۹۲	۱۰ باقر خود
		۳۰۰	۱۱ حکیم عارف
		۳۰۴	۱۲ مرزا نظام رست غیب
		۳۰۹	۱۳ دوستی
		۳۱۲	۱۴ وصلی
		۳۱۵	۱۵ فزونی
		۳۲۴	۱۶ ملکی
		۳۲۷	۱۷ غوری
		۳۳۳	۱۸ کامل
			۱۹ عتکری

۳۸۷	۲۰	صالح تبریزی	رتبه سوم	۱	نظیری
۳۸۸	۲۱	محمود بیگ	۳۶۳	۲	ابوالحسن فرامانی
۳۹۱	۲۲	تشیبی	۳۶۸	۳	شراری
۳۹۲	۲۳	شیرازی	۳۷۰	۴	حیاتی
۳۹۱	۲۴	منظف کاشی	۳۷۱	۵	موزون اسلک
۳۹۳	۲۵	ابراهیم فاری	۳۷۲	۶	عباسی
۳۹۳	۲۶	صفائی	۳۷۶	۷	قندی
۳۹۴	۲۷	حریفی	۳۷۷	۸	رونقی
۳۹۵	۲۸	عبدالرشید	۳۷۸	۹	شاه نظریک
۳۹۵	۲۹	زهری	۳۷۹	۱۰	نادم
۳۹۵	۳۰	عارف موسوی	۳۸۰	۱۱	رشکی
۳۹۶	۳۱	احول سیتانی	۳۸۱	۱۲	خصالی
۳۹۸	۳۲	عصری	۳۸۲	۱۳	عطائی
۳۹۸	۳۳	طنبوره	۳۸۲	۱۴	اسدیگ
۴۰۰	۳۴	ضیائی بسجی	۳۸۳	۱۵	محمی
۴۰۰	۳۵	رابجی	۳۸۵	۱۶	باقی مصنف
۴۰۱	۳۶	رودیش جاوید	۳۸۶	۱۷	کفیی
			۳۸۶	۱۸	انور
			۳۸۷	۱۹	دجودی

خاتم کتب ۴۰۲، تاریخ اتمام ۴۰۴

خصائص اسلامی نسخ علیگروه  
در کلمات مانند مردانگی، گشت، مرک

۱- یک به جای گ، بدون استثنا اما بای فارسی و حیم فارسی دارای  
نقطه و پ، چ، ح، تبهند.

۲- همزه وی، بطور علامت اضافه شده مانند سلسله ایشان، ۲۲۶  
میان این، ۲۲۶، نادره زمان و ایضا، نشود و نامیده خردمند است  
همزه و، بطور یای تنکیر مانند جریمه زمان از قلم بدن، ۳۸۱،

در میان زنده

همزه اول علامت اضافه و همزه دوم بطور اسم تنکیر

معنی مستانه

همزه درستانه بطور اسم تنکیر آمده

بود در میان

در میان همزه بطور اسم تنکیر بکار برده شده

هر تخته

در تخته همزه اسم نکرده است

باده در میان زنده

در میان همزه علامت اضافه و در زنده یای تنکیر ورق، ۴۰۴،

اما شمار این همزه در حروف جعل نیست، اگر بر دوش امر قوی زنده ای نبوسند

عدد و حرف : ا + ی و ا ، اضافه میشود و در صورت قطعه یا رخ بجای  
۱۰۲۸ ، ۱۰۳۹ میشود و این غلط است .

۳ - واره مانند هرزه گوئی ، هرزه درائی ، خودتائی ( ۳۸۰ ) کاجوئی  
نکوئی ( ۲۱۶ ) بدنیطور آمده :

هرزه گوئی ، هرزه درایی ، خودتایی ، کاجوئی ، نکوئی ، هرزه درین شما ،  
حذف شده و فقط شوشه است که بر وجود ایشان دلالت می کند ، و در غلط  
دو بار باشند

زیر حرف ی اکثراً دو نقطه گذاشته شده

۴ - در صورت جمع بستن اسما و غیر ذوی العقول علامت جمع داء پس از  
گذاشتن های مختفی افزوده میشود و همین صورت در مخطوطات قدیم فارسی دیده میشود  
مانند آدمی زاده های ۳۷۹ ب ، بجای آدمی زاده های ، ساتقی نامه ( ۴۰۳ ) و ،  
بجای ساتقی نامه - اما وقتی که بجای علامت جمع با جز دیگر شامل شود های مختفی  
باقی ماند مانند باده برست ( ۳۸۰ )

۵ - صورت دقیق نقطه گذاری و اعراب نویسی بیج جا دیده نمی شود ، حتی از علامت  
اضافه د زیر که در مفهوم تاثیر فوق العاده دارد ، نیز خودداری نموده شد ، بیج جا  
تشدید بر حرف های شده یافته نمی شود و همین عمل در فقرات عربی نیز بکار آمده ، مانند -  
قدس سره ، ۲۱۶ ب ، بجای قدس سره ، معزز بجای معزز ، مقرب بجای مقرب  
مفوض بجای مفوض ، تردد بجای تردد ( ۲۲۶ ) ،

۶ - پیوستگی دو کلمه نیز در خود توجه است :

۱ - می اکثراً پیوست کلمه یا جز دیگر می آید ، مانند میوید ، میوید ، میوید ، میوید



میرسد، ۳۰۰، اما گاهی می نمود، دیده می شود، ۳۷۹، پیوست آمده.

ب،  
اما دو جز در کلمات مانند نخور (۳۰۰)، شانه ز، خاترگر (۳۹۷)، اما در کلمات مانند می کشی  
(۳۷۹)، فرمان روائی (۳۸۱)، دل نشین (۳۸۰) هر دو جز جدا آمده.  
ج، بای نفی از کلمه اکثر جدا دیده میشود.

مانند بی پروایی، ۳۷۹،

د، رجحان پیوست نویسی بر جدا نویسی زیاد یافته میشود، مانند  
مهاجرتان و زینخان، ۳۸۱، اینچین، ۳۰۰، آسزمان، ۳۷۹،  
انفد، ۲۲۶، همدان، ۳۸۳، عایمقدار، ۳۹۸، عایلی، عایین، ۳۸۳،  
میخانه، ۴۰۴، هانزا، ۳۰۰،

ه، بای اضافه همراه کلمه نوشته شده مانند،

پارالیش، ۲۲۶، بسرحد، ۳۰۰، بهندوتان (۳۰۰)، بسی، ۳۷۹،

و، پیوستی، بد (۳۸۲)، بانصرام (۳۸۳)، باکره، ۳۲۸، به آکره

بیتحقق (۲۱۶)، اما به گاهی جدا نیز آمده، مانند به مرادی (۳۷۹)،

بیتصت (۲۱۶)، به بنگش (۳۸۳)، بای زینت و نای نفی پیوست

افعال دیده میشود،

مانند تلفته (۳۰۰)،

۷- کلمات مانند برده باری (= بردباری)، ۳۸۱، بی پروایی و دبا،

(۳۷۹، ۳۸۰)، بجای بی پروائی، آمده است معلوم نیست که این تخصیص است

است یا زمان

۸ - املاي بعضی از واژده ها مورد توبه است ؛ مانند خورشید (۱۳۲۹) که در

مخطوطات قدیم بصورت خورشید می آید ، همچنین میرزای ۳۸۱ .

۹ - در بعضی کلمات توجه به مد زیاد دیده میشود ، مانند در آن ، برآمد

(۲۱۶)

۱۰ - در تالیف اضافه تا بظاهر خود از طرف نویسنده کتاب است ، ۳۰۴

بعضی امور که از متعاضد مذرات نسخ علیک به نسخ دیگر مورد توجه قرار میگیرد به قرار

زیر است ؛

۱ - اگر چه حق اینست که نسخ های پنهانی که قدیمتر باشد ، مذرات آن ها از نسخ

های جدیدتر میباشد ، مثلاً نسخ شخصی پرنسور شیخ از نسخ رامپور که در ۱۳۹۹ رونویس

شده قدیمتر بنظر می آید و در آن تراجم کم اند در مؤخر الذکر بعضی تراجم بعداً اضافه شده

اما این قاعده کلی نیست زیرا که نسخ علیک که از نسخ رامپور سه سال پیش استخراج شده

اقلاً پانزده ترجمه زیاد دارد و علتش بظاهر اینست که نسخ مکتوبه ۱۰۳۹ از نسخ قدیمتر

رونویس شده باشد و خود کاتب در پی تحقیق نشد که بعضی مذرات که تا آن دوره

بمنصه شهود آمده در نسخ خود اضافه نماید ، و الا از اوضح و اصحات است که مذرات

نسخ قدیم تر باید از نسخ جدیدتر کمتر باشد .

۲ - ترجمه صفی اصفهانی در چاپی لاہور در مرتبه سوم است (ص ۵۴۸، ۵۴۹)

اما در نسخ علیک و چاپ تهران در مرتبه اول بازنشانی نامه اش در چاپی لاہور در هر

دو نسخ و دستنویس این اطلاع درج شده

عدا بیا تشش بگی در آن وقت از قصیده گزیده بدو هزار بیت ریخته

ساقی نامه نامی قریب به چهل بیت داشته باین ضعیف داد آن اشعار در بده پتیه  
با خانه مؤلف سوخت ، این روایت از ان ایست است ؛

شبهی کو بنجشد گیتی خراج      باقی گشاید کف احتیاج  
مرانالذنی به از صده حله      درائی بمنزل برد قافله ص ۵۳۹، ۵۵۰،

اما در نسخه ملک تهران و نسخه علیگر این اطلاع درجست ؛

ساقی نامه خود را هنگام ملاقات باین ضعیف داد و از ان سرزمین از حد  
صاحب خویش بکمال رفت و به تحقیق پیوست که در سده ثمان و عشرین دلف  
در شهر مذکور از ساغر مرگ بی شعور گردید

صاحب میخانه در ۱۰۲۷ در پتیه رسیده در ۵۷۴ آن موقع ساقی نامه صنفی  
نامتام بود و در همین اوان صنفی پتیه را گذاشته باشد ، بنا برین معلومست که چه طور او  
دو باره بمؤلف ملاقات نموده و ساقی نامه کامل را بدستورده چنانکه در نسخه نامی تهران  
و علی گریافته میشود و من نمیدانم این اختلاف را بر چه چهل کنم .

۳- ترجمه حبایی در نسخه ایران در مرتبه اول است و در نسخه علیگر در مرتبه سوم و نسخه  
چاپی لاهور اصل ندارد . عباسی خیلی پیش از تاریخ تمام میخانه ۱۰۲۸ فوت شده بود  
و بنا برین باید که ترجمه او در مرتبه اول باشد اما چون ساقی نامه کاملش بدست  
نیامده در نسخه علیگر با وصف اینکه شش بیت از ساقی نامه اش درجست ، در  
مرتبه سوم مانده و نمیدانم بچه علت . در نسخه ایرانی در مرتبه اول در آمده حالانکه در باره  
ساقی نامه او هیچ اطلاعی تا آن موقع بدست نبود ، باید انست و در دیکه در پتیه  
با وجود ملاقات او با مؤلف میخانه ، چون او ساقی نامه نوشته در نسخه چاپی لاهور  
در مرتبه سوم است .

۴- بعضی اشعار اضافی که در نسخه علیگراست و بیخ نسخه دیگر یافته نمیشود  
 بقرار زیر است :

از ساقی نامه عتابی :

که گلشن کنم خار مرده را	بده ساقی آن نار افشوده را
نهم خشت ز بر خشم خسروی	از آن می که از نشاء معنوی
چونی ناله از سینه بیرون کنم	بده می که رخساره گلگون کنم
عرق ریزد از پنجه آفتاب	چو ساقی کند صاف در شراب
در و عکس کای رسیا کند	در آینه گر بر پوشش جا کند
همین است پیوسته لیل و نهار	ساقی نامه صفی : کنون حاجت خلق از گرد گاه

شش بیت زیر از بند دوم و بیستی از بند سوم ترجیع بند احوالی  
 سیستانی تنها در نسخه خطی علیگر نقل شده است :

بر آب ده خافرعو عجبور است	آن برق درخنده که بگو گفت نوی
گردید بدو که یوب صبر است	آن غارت طاقت که شود بخود و بدوش
این روح میسج است که در جام بود	آن خشم که خضریت در سینه میراب
آن که بر بزم زن بناد عود است	آن شوخ که بر بادده آتش گبر است
بزم شب با گرم تر از صبح نشود است	از جوش می پوزنی و نورش نیان
از جام می مهر طری و اله و سیم	ساقی لشکر جام که داد دست پرستم
آن می که کند آب بیا ز بر فوارا	ساقی بد آن جام می صدق و صفار



۵- اشعار ترکی از عتباتی که در نسخه ملک آمده از چاپی تهران که در آن نسخه استفاده شده، خارج است این اشعار در اورنیشل کالج میگزین انتشار یافته.  
حواشی :

۱- سردار خان خواجہ یادگار بیگ برادر عبداللہ فیروز جنگ، رک مثلاً درج  
۲ ص ۴۱۱

۲- در چاپی لاہور ۲۶ و چاپی تهران ۲۹ صاحب ترجمہ مستند در اول ترجمہ صفی و افضل خان دکنی درین مرتبہ نیست، ترجمہ صفی در مرتبہ ثانی است و افضل خان دکنی اصلاً نیست اما در چاپی تهران ترجمہ عتباتی اضافه است و این در این نسخه در مرتبہ سوم ورق ۳۷۲ آمده

۳- درین مرتبہ در نسخہ چاپ لاہور بیت صاحب ترجمہ، ترجمہ باقر خرد و نظام دست غیب در نسخہ لاہور شامل نیست، اما در نسخہ چاپ تهران بیت و صاحب ترجمہ ہستند یعنی یک اضافی است و آن اسد بیگ است کہ در نسخہ علیکر در مرتبہ سوم آمده .

۴- در نسخہ لاہور ۲۵ صاحب ترجمہ است و ترجمہ های ابو الحسن (شمار ۲)، و عتباتی تکتو (شمار ۶)، و رشکی (نمرہ ۱۱)، و دجودی (نمرہ ۱۹)، و صالح تبریزی (۲۰)، و شمس (۲۲)، و منطقہ کاشی (نمرہ ۲۴)، و ابراہیم فارسی (۲۵)، و عارفی (۳۰)، و احوالی سیتی (۳۱)، و صبر (۳۲)، و لہنورہ (۳۳)، در نسخہ لاہور نیامده و ترجمہ صفی اصفہانی کہ در نسخہ علیکر در مرتبہ اول آمده در چاپی لاہور ذیل این مرتبہ است و در چاپی ایران شی و ہشت صاحب ترجمہ در مرتبہ سوم شامل است از ان جملہ ترجمہ های طبعی و نسخی و علی ہرکن و دیری اضافی است و برخیز اسد بیگ مرتبہ دوم و عتباتی تکتو در مرتبہ اول است بخلاف اینکہ در چاپی لاہور ۷۱، در نسخہ علیکر ۸۶ و چاپی ۹۰ صاحب ترجمہ

# ابیات ناشناخته امیر معزی

پرفسور حسین عابدی  
دانشگاه دہلی

امیر شعرا ابو عبد اللہ محمد بن عبد الملک نیشاپوری یکی از بزرگترین  
شعرای دورہ سلجوقی به شمار می رود، پدرش عبد الملک برہان تنے  
که شاعر دربار اب اسلان<sup>۱</sup> بوده، در آغاز سلطنت ملکشاہ وفات  
یافت۔ در جای وی پسرش معزی وابستہ بدربار شد چون ابو عبد  
محمد نسبت بہ معزالدین والد نیا ملکشاہ داشته، تخلص وی «معزی»  
گردید۔ بعلاوہ ملکشاہ بوی لقب امیر اعطا کردہ بود۔

پس از مرگ ملکشاہ<sup>۲</sup> معزی در ہرات و نیشاپور و اصفہان بہ  
سربرد و بعداً بہ دربار سنجہ نویست و تا آخر عمر وابستہ بہان دربار  
بود۔ تقریباً در سال ۵۲۰ ہجری ۱۱۲۶ میلادی جهان را بدرود گفت

دیوان امیر معزی را اولین مرتبہ مرحوم عباس اقبال  
دانشمند بزرگ و استاد دانشگاه تہران تصحیح نمود و بہ سال ۱۳۱۸  
ہجری شمسی انتشار داد و آن دیوان شامل تقریباً ۱۸۵۰ بیت می باشد

۱- ۴۹۹-۴۶۵/۱۰۱۸-۱۰۷۲ م [۲] - معزالدین ابو شعرا اب اسلان محمد بن جعفری بک ۴۵۵-۴۶۵ھ

۲- ۱۰۶۳-۱۰۷۲ م [۲] - ۴۶۵-۴۸۵/۱۰۷۲-۱۰۹۲ م [۴] - معزالدین الجراہر احمد بن ملکشاہ ۵۱۱ھ

۵۲۰/۱۱۱۷-۱۱۲۶ م [۵] - کتابغزنی اسلامیه .

بعداً در سال ۱۳۶۳ هجری شمسی بطور اعلیٰ همان نسخه طبع یافته به نام «دیوان کامل امیرمعزی» «یا کلیات دیوان امیرمعزی» با مقدمه ناصر معیری تجدید چاپ یافت<sup>(۱)</sup>.

این جانب چندی پیش بتحانه صوفی مازندرانی<sup>(۲)</sup> را مورد مطالعه قرار دادم و با کلام از بزرگترین شعرای فارسی، که تا به حال بچاپ نرسیده است، برخورددم. در این مقاله تنها اشعاری از امیرمعزی عرضه می شود که در دیوان طبع شده یافت نمی شود، اینها باید تذکر داده شود که برخی از این اشعار در یک بیاض ضخیم دیگری، که در کتابخانه انجمن آسبانی نگهداری می شود، وجود دارد و به اثبات می رسد که این کلام متعلق به «امیرمعزی» می باشد ابیاتیکه در «تحانه» صوفی مازندرانی و در بیاض هم وجود دارد، در یادورقی نشان داده شده است، و این اسم لازم به یاد آوری است که اشتباهات در بیاضها رخ داده و اشعار یک شاعر به دیگری منسوب گردیده است.

### امیرمعزی

در کشا از نخست میکره را      بس طلب کن حریف میکره را

هم بچی کن علاج می زردگان      ز آنکه می بهتر است می زده را

۱- نشر دزبان - ۲ - نسخه ای خطی شماره ۲۱، ۲۲

و ۹۰، ۵۹ (انتخاب دوا این شعری متقدین) مولانا آزاد

۳- وفات: ۱۰۲۵ هجری / ۱۶۲۵ میلادی - ۴- مجموع اشعار (منتخبات اشعار فارسی) نسخه خطی شماره ۹۶۲، آرشیاک سوسائیتی، تهرانه

بر لب آید غم دل و جانم تا نهادم دو گوش بهیچ را

به می ناب زود تر در یاب این دل و جان بر لب آمده را

دادستان ز عمر خویش که چرخ

ندید باز عسر بسته را

شب بگریزیده است مکن بهیچ خواب \*\*\*

جام شبگیری بر گیر و در انگن می ناب

نور خورشید پیدار شدت از سر کوه

آفرین باد به آنکس که ندارد سر خواب

تن مکن گرچه خرابست و دل آبا دانست

دل ز شادی شده آباد تن از باده حباب

خوردن باده در این وقت مباحست مباح

دادن بوسه در این وقت صوابست صواب

امروز روز باده و حرکت و آتش است \*\*\*

سرد است دین چپیز بر باد و خوش است

گر آتش و تنور نباشد روا بود

در جام و جانم از می و از عشق آتش است

در خرگه از نشاط باطنی بگستریم

گر برف گستریده بگلزار مغرش است

خواهیم بامداد می همچو آفتاب

از دست آنکه عارض او شتری دشت است



آن بت که مرا صحبت او را جان است  
 شیرین سخن و نوش لب تنگ دماست  
 نادیدن و دیدنش مرا بیم دامت  
 نزدیکی و دوریش مرا سود و زیان است  
 تا گشت ز من غایب و آمد بر من باز  
 هر چند همی بنگرم او را نه همان است  
 اندر شدن او راهش آهنگ می بود  
 در آمدن او را همه آهنگ به جان است  
 بوسی نهد تا ز یکی دل نستاند  
 یک بوهسم آخر بخرم گرچه گران است  
 روز در شادی و شراب\* است  
 آباد بر آنکه او خراب است  
 شادی ز شراب حاصل آید  
 شادم که بدست من شراب است  
 از خواب سخن گوی با من  
 می باید که جای خواب است ؟  
 زان می که برنگ و بوی گوی  
 چون سرخ گلست و چون گلاب است

هر که در راه عشق صادق نیست  
 جز مراقی و جز منافق نیست  
 و آنکه در راه عشق خاموشست  
 نکته گویت اگر چه ناطق نیست  
 باد سرد و شرک [و] گونه زرد  
 هر سه در عشق بی حقایق نیست  
 هر که مست از شراب عشق بود  
 اعتبارش نلک که فاسق نیست  
 توبه از عاشقان امید مدار  
 عشق و توبه بهم موافق نیست  
 دل بعشق است زنده در تن مرد  
 زنده دل نیست هر که عاشق نیست

امشب بر آن صنم شوم مست \*\*\*  
 در دامن زلف او ز غم دست  
 گویم که ترا ز بهر من نیست  
 آن غم که مرا ز بهر تو هست  
 خواهم که مراد هی بیک بار  
 از دلب خویش بورای هفت

با اینهمه آرایش و با اینهمه خوبی  
شد نیز سز زلف شکنش به پیر است  
امروز عدومنی و جان و دل من  
این آن شلت را که از ما که بر ما است

\*\*\*

نگار ابرو دلم نامت نگار است  
دکم بی تو چو زلفت بقرار است  
در آغوش و کنارم گیر یک شب  
که مقصود من آغوش و کنار است

\*\*\*

نه بفرمان من است این دل معشوقه پرست  
همه فریاد مرا زین دل بی فرمان است  
گر مرا بورد دهد باز بدو چشم دل  
بوره ای زان لب شیرین بد از زان است  
هم بد انسان که بود جان من اندر دل من  
باخت آن بت دپیسته ز من پنهان است

\*\*\*

ای شاه زمی تیز شود خاطر  
چون می نبود شعر بر زود نتوان گفت

می هست چو الماس و یخن هست چو یاقوت  
یا قوت گران مایه بالماس توان صفت

در مرتبه و جاهه ز عتیق گذشته است \*\*\*  
در قه در زانیشه مخلوق گذشته است

سمنبر نبود سرور اچوقه توفیق \*\*\*  
صنوبر نبود ماه را چوخه توفیق

نه من ز جمله دیوانگان دستا نم  
که پسند و حد تو در حد من گذشته است

اگر مراد تو آنست تا مرا بخشی  
ز کوی خویش بعدا کنی مرا مشقه

سزای شهید کوی ستمگران نبود  
کسی که بارگاه داوران کند مقصد

در آفرین تو بیستی ز گفته بمنجیک  
بیاورم که سزاوار آن بوی مفرد

همه صفات خداوند بر تو زیبا گشت  
برون ازین دو سخن لم یلدلم یولد

چرا حکایت آن عاقله کنم شب و روز  
که روز ابيض من کرد چون شب اسود

۱- مجموعه اشعار نسخه خطی ۹۲۷ P، ایشاتمک سوماتی کلکته.

در بهاران رخت سوی بوستان باید کشید  
 باده سوری بیاد دوستان باید کشید  
 در کسی را تیرگی در دیدگان آید پدید  
 سر ز قلاش اندر دیدگان باید کشید  
 عاشقان گر بود خواهی در صف میخوارگان  
 ترک من بر لاله سرین خواه کشید  
 خم می بر تارک سرانگان باید کشید  
 نادرست آن خطا که او بر لاله سرین کشید  
 خواستم که مهربانی بوسه بر روی چشم  
 چشم او با من خصومت کرد و از من کشید  
 دوشستم زلف او گرفت و از نرم نرم  
 از میان مجلس اندر بستر و بالین کشید  
 من غلام دست خویشم که به مشکین سد  
 از فلک در بستر و بالین بر پروین کشید

\*\*\*

پسند جای بنده جزائی که هر زمان  
 دیوار را رکوع کند سقفها سجود  
 همی چو آبله بردست دارمش شب در روز  
 اگر چه در طلب او دو پایم آبله کرد

رخ رخشان آن ترک سمنبر  
 رخ او هست همچون آتش خشک  
 لب او هست همچون شکر تر  
 دم باز گیر است از عشق آنست  
 دل اندر عشق آن دسبر چه بندم  
 دلی در خدمت او چون نهی پای  
 حلاست آن دلی را آب انگور  
 چو پرگار است توفیق تو نقطه  
 کفایت راز فضل تست ترکیب  
 بغض اندر کمر عقل مرکب  
 خداوند مرا جانیت در تن  
 معانی گسترده الفاظ پرور

بتوپایندہ عسرو مال جاوید

ہمی دارو ہمی بخش و ہمی خور

ای مبارک رای دستور مبارک پی دزیر \*\*\*

ملک خسرو را عمید و دولت اورا  
چون سلمانی عزیز ی چون خرد بایستی

چون جوانی در خورد چون زندگانی ناگزیر  
فرخ آن ملکی کہ باشد چون توئی اورا عمید

خرم آن شاهی کہ باشد چون توئی اورا دزیر  
رفق کلک تو جان رفتہ باز آرد ہی

کلک تو دارد مگر باد مسج اندر صریر  
از تو باید یک نفس تا شغل من گیرد قرار

وز تو باید یک سخن تا چشم گیرد ..... ی

\*\*\*

مکن ای دوست مراست مگیر

چون شوم مست مرا چست مگیر

جنگ اگر جوئی عسواره مجوی

خشم اگر گیری پیوست مگیر

کینہ خویش مکن بیست مکی

جرم من بندہ کی ہست مگیر

بدینند مرا چون دگران آسمان را چو زمین پست گیر  
 مست گوید همه بیهوده سخن سخن بیهود بر مست گیر  
 هر که او گیرد در دست شراب هر چه او گوید بر دست گیر

\*\*\*  
 آن بت که ز رخسارش نقص است بهاء اندر  
 آمد ز قضا چشم سرمست به راه اندر  
 با عارض چون نسرین با جبهت چون پروین  
 نسرین به کند اندر پروین به کلاه اندر  
 دیدم ز رخ و زلفش در صوم موافقاده  
 عابد بفساد اندر زاهد به گناه اندر  
 لغتم که تنت کا هبت از لاغری زردی  
 و اندیش تیمارت کو هست به گاه اندر  
 از حمد عشاق در مسیکده من دارم  
 صد قطره بچشم اندر صد شعله به آه اندر

\*\*\*  
 ننگاشت قلم طرزد نگاری چو تو هرگز  
 نمود جهان تازه به چو تو هرگز



ای آهوی سیمین در افتاده بدامم  
در دام که افتاد شکاری چو تو هرگز  
و آن بوشمار تو که در مجلس خلوت  
کس را نبود بوشماری چو تو هرگز

\*\*\*

چیز بهی داردش از صحبت ماباز  
در تیره شب از بیم رقیبان بداندیش  
نور دورخ و مشعل جنبش ز یور  
و آن بولی که از مشک بود خادیش  
گیرم که پوشد رخ و زیور بکشد  
چاره چه کند تا نبود بوی خوش خویش

\*\*\*

باد آمد کشتد نقاب از رخاں گل  
ابر آمد و خفا دگر در دمان گل  
آمد که شکفتن گل در میان باغ زشتن  
و آمد که زشتن ما در میان گل  
سوگند ما خوردند بگلزار ما کنون  
هستم مدح خوان من و قمری بروز  
شبستان به جام باده و مرغان بجا گل  
من مدح خوان شاهم و او مدح خوان گل

می چو داری در صراحی ای غلام  
 جام پر کن تا بکف گیریم جام  
 تا که می شادی فزای جان باست  
 جان ما می را غلام مست ای غلام  
 از شرابی و ز طعم می چاه نیت  
 تا که ما را هست در گیتی مقام  
 جان لطیف است و نخواهد جز شراب  
 تن کثیف است و نخواهد جز طعام  
 گرمی بخت است قومی را حلال  
 و در می خامست خلقی را حرام  
 خام ده ما را که در غم بخت ایم  
 بخت آنرا ده که در عشق است خام  
 مدام اندر مدام آید بختیم  
 کز مدام است این همه شادی مدام  
 تازه گردد جان ما چون بشنوم  
 ایها الیاتی اور کاسا المدام  
 هر که بهر تو ..... خویش  
 فرض دارد چون صلا و چون صیام  
 از بدی هرگز نیفتد در حلال  
 و ز ضیای هرگز نیفتد در ظلام

دولت اندر خانه تو نور خویش  
گستریده بر در و دیوار و بام

\*\*\*

بحق نعمت و جان و سر خداوند  
که من بخدمت و دیدارش آرزو مند  
جوایز لطفش جمع داشتم در شمع  
هم زدیده بنا دیدش پر اکنم  
ز بیم هجر و اسید وصال و شب روز  
چو ابر و برق هستی گریم و خندم  
سرم سفید شد اندر فراق خدمت او  
گمان برم که به سر چون که دماوند  
اگر چه بر تن من هیچ بند ظاهر نیست  
ز قهر و صبر تو گوئی که بسته بندم  
همه نصیحت و پندم از این گروه مرا  
چه کرده ام که سزای نصیحت و پندم  
بر نیک شوی مانند من تواند من  
بر نیک عهدی ناممکن است مانند من  
ز گلستان وصالش برنگ خوشنودم  
ز بوستان جمالش بوی خرسندم

گر من از سر پیش آن دلبسته قدم سازم رواست  
کو همی خوبی و زیبا نیست از سر تا قدم

\*\*\*  
گر بعمری اندر شش لب بر لب جانان نهیم  
خضر دیگر کردم و جاوید دل بر جان نهیم  
در زیارت باشم آن ساعت که بنیم روی او  
باز چون رویش ز بنیم روی در نقصان نهیم  
گر کف پایش بوسم دست در گردن زیم  
وز سر زلفش ببسیم پای بر کیوان نهیم

\*\*\*  
ای خوش آن روزی که معشوق را مهمان کنیم  
خاز از روی نگارنش نگارستان کنیم  
گر وصالش روز ما خرم کند چون روز عید  
ما بشادی خویشتن در پیش او قربان کنیم  
او با زار دل ما هر چه خواهد آن کند  
ما نیازیم دل او هر چه گوید آن کنیم

\*\*\*  
می ده پیراکه در خوارم      افکنده ز جور روزگارم  
هر چند ز بخت بد بدردم      هر چند بچشم خلق خوارم

بارود و سرد و باد و ناب ایام جهان همی گذارم

\*\*\*

جانا بیار باده و نخمم بلند کن  
 وز حلقه های زلف دلم را بلند کن  
 اندیشه گم کن از دل اندیشه دور  
 دل را بخویشی و خوشی بهره مند کن  
 اندوه را بدست فدا ده که باز دار  
 و اندیشه را بدست عدم ده که بند کن  
 سردست روز مجلس با گرم بهتر است  
 جام شراب در ده و آتش بلند کن  
 مجلس خوش و ماوند یا همه خوشیم  
 آتش بیار و چاره مشت سپند کن

\*\*\*

بدان خوشی و بدان نیکویی لب و دندان  
 اگر بجان بتوانی خرید نیست گران  
 لب و دهن را عاری بسیم و زرب فروخت  
 عجب تر از دل عاری ولی بود بجهان  
 لطافت است در آن لب چنانکه گوشت  
 اگر دلم دهدی خلق را نمائی آن

اگر ز از قبل شرم آن نگارستی  
 ز بوسه ندی ابرو بهیچ وقت  
 در هزار دلتی مرا چنانکه یکی  
 همه فدای کنی پیش آن لب و دندان  
 هزار سال ملامت کشید از پی او  
 توان در روزی از آن لب جدا شدن

\*\*\*  
 داند ملک العرش که مشتاق توام من  
 مداح تو و شاگرد اخلاص توام من

\*\*\*  
 ای شاه نگو عهد و خداوند نگو خواه  
 شاه ملکان و پسر شاه ملک شاه  
 پاینده تر از چرخ و تابنده تر از مهر  
 بخشنده تر از ابروی رخساره تر از ماه

\*\*\*  
 قدر شعر من چنان آزاده ای داند بشرط  
 حق فضل من چنین آزاده ای دارد نگاه  
 از فروغ مدح آن روز سیاهم شد سفید  
 دوز بخار شکر این موی سپیدم شد سیاه

سرز مدح آن نیچم تا به پید مار و مور  
دل ز شکر این نتا بم تا بتا به محسوس

\*\*\*

ایا زمانه ترا بنده و ستاره رهی  
توئی سپهر بزرگی و آفتاب مهی  
نخسته ترز تو بر جو یار عز و شرف  
بر بوستان معانی نرست سرو مهی  
دلم چونار بدان به مهرت آگنده است  
مدار بی گنه روی من برنگ بهی  
اگر رضا بود این بس سخط چگونه بود  
ازین چگونه رود شکر بر زبان رهی  
بچاره سازم [و] تنها ترا بدست آرم  
تلفعی نکنی یا زدست من بجهی  
حوالتی و عطائی که واجبست ترا  
چرا همی ندهی تا زرنج من برهی

\*\*\*

در آمی با من یارا اگر مرا یاری  
دگر نه رو بسلامت که بر سرکاری  
نه مهرهی تو مراد راه خویش گیرد برو  
ترا سلامت باد و مرا گوساری

مرا بخانه خمار برید و بسیار  
 نگر مرا بغم روزگار سپار  
 به پند چند بمن بر شمارستی را  
 که سر کشیم ازین زیر کی هشیار  
 مراد بهشت و عید احمی  
 بهشتی ساختند از دار دنیا  
 یکی کرد از ثمر با حوض کوثر  
 یکی کرد از شجر با شاخ طوبی  
 یکی گل کاشت اندر باغ عشرت  
 یکی خون ریخت اندر راه تقوی

ای دوده تو بهر خسته فندان \*\*\*  
 تو بار خدای دوده خویشی  
 با فضل ندیم و با هنر یاری  
 با جود رفیق و با خیر خویشی  
 از روی شمار یک تنی لیکن  
 از روی هنر هزار تن بیشی

\*\*\*



اندر عراق شاعر مطلق بروزگار  
 بندار بود در ری و منصور منطقی  
 وز جمع شاعران خراسا بوقت من  
 در بقعه هری درقی بود ازرقی  
 نزدیک من شریف تر از طبع هر چهار  
 یک قطعه لطیف از طبع موفق

## بنای عینک

گر نعل سمند تو بر آهمن سایید  
 زو چشمه خضر در زمان کشاید  
 و در خصم تو رو به آئینه بنماید  
 دست اجل از آئینه بیرون آید

روز بخت خوش دیوانه گزیند سرد  
 زیر آرخ گلزار همی شوید کرد  
 بلبل بزبان پهلوی از گل زرد  
 آواز همی دهد که می باید خورد

باز اینهمه شرم چیست که از کفش  
 پیش آی [و] حجاب شرم بردار ز پیش  
 گرد دست فراق تو دم خسته در پیش  
 مان تا نکنم لب ترا چون دل خویش

از بهر هوای دل فدا دم در دام      در دست بسی که دارد دم خسته دم  
بر گردیدم بدر دنیا یافته کام      ما را غم عشق مالشی داد مدام

\*\*\*

از بسکه زدید کان بباریدم خون      از دیده من کنار من شد چون  
در دیده نشسته ای و از دیده برون      چون صورت مه در آب در گردون

\*\*\*

از نور و دعارض آفتابی گوئی      از بوی دوزلف شکنجایی گوئی  
جان تازه بطف تستابی گوئی      مجلس ز تو گرمست شرابی گوئی

از بخل [به] خلق هیچ چیزی ندهی      و رجان بشود بکس شینری ندهی  
سنگی که بدو در آسیا آتش کنند      گر بر شکست نهند تیزی ندهی

\*\*\*

در نسخۀ چاپی «دیوان کامل امیرمعزی»، یا «کلیات دیوان امیرمعزی»  
قطعه ای در ردیف قطعات چاپ یافته که مطلع ندارد، در صورتی  
که این غزل است و مطلع آن در «بتخانه» اینطور داده شده است:

مشک پیش سمن و لاله سپر خواهد شد  
غالیه برده یاقوت و شکر خواهد شد

قطعه دیگر هم داده شده است که اولین بیت آن وجود ندارد  
در صورتی که در «بتخانه» موجود می باشد :-

زگفت .... بدر .... ای تست بیت  
کز آن دو بیت شود طبع شاد و دل خرم

در دیوان چاپی امیرمعزی بعضی ابیات ناقص نقل شده اند، که به کمک  
«بتخانه» دو بیت زیر کامل گردیده و واژه های که از بتخانه گرفته در پرانتس  
جا داده شده است :

۱، دیوان کامل امیرمعزی (کلیات دیوان امیرمعزی) با مقدمه ناصر-  
حیری، نشر زبان، تهران، ۳۶۲ هجری شمسی .

جامه درآ، پیرایه ساز از بهر من گر عاشقی  
 زین دپالان (چند سازی) از پی اسپی  
 (بازگردان من که ما را با سلامت تازدیر  
 چرخ گردان شد اگر داند ز وصل بکیر

قصیده ذیل در «بتخانه» بامیر معزنی منسوب گردیده است  
 که اصلاً با او تعلق ندارد :

بردگویی دولت از شاهان گیتی سربسر

زیرا که در بیت زیر پیش عرفیت واسم خودش را «ابوبکر»  
 و «عمر» می آورد، در صورتیکه امیر معزنی هیچوقت این کنیت واسم نگار  
 نبرده است .

پرفسور ع، واطهر دهلوی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دہلی نو

## معرفی مثنوی در صفت بنگالہ از میر لاهوری

### از حیث منبع مهم برای مطالعه محیط شناسی

محیط شناسی (Ecology) یک شاخه تازه از علوم است کہ در ہند اخیر بہ آن توجہ نمودہ اند . ہدف ازین علم آنست کہ تغیرات محیط را بدقت مورد مطالعہ قرار دہند . تغیراتی کہ در اثر ازدیاد جمعیت و تمرکز آن در شہر ہای بزرگ بہرہ گیری از صنعت ، وسایل و تکنولوژی مدرن در محیط بوجود می آید و منجر بہ افزایش دودہ صدا و آلودگی و برہنہ سلامت محیط زیست برای انسانہا و پتہنچین گیان و ہرندگان میگردد ، درین شاخہ از علم مورد مطالعہ و مذاقہ قرار میگیرند . بنا براین ما در قدیم نیز درین زمینہ اطلاعات مہمی را جمع آوری کردہ و در کتب و آثار فارسی آورده اند تا پاسخگوی نیاز متخصصین محیط شناسی در ہند از از منہ قدیم تا کنون باشد . منہ لاهوری از متقدیمین است کہ درین زمینہ اثری گرانبھا از خود باقی گذاشتہ است .

مثنوی در صفت بنگالہ یکی از آثار ابو البرکات میر لاهوری از شاعران و نویسندگان برجستہ دورہ مغولان ہند میباشد . وی کہ در سال ۱۶۰۹ متولد شدہ و در سن ۳۶ سالگی بسال ۱۶۴۵ جہان فانی را بدرود

گفت، آثاری از خود گذاشته که مشقت بر شرح قصاید عرفی و رقعات

و کارستان و تذکره ای از شواهی بسند .

غیر بهیمراپی برادر خویش ابوالفتح ضمیر مدتی در دربار سیف خان  
که صوبه دار و استاندار آباد بود بسر برد وی نتیجه مطالعاتش در باره  
سرزمین بنگاله را بصورت مثنوی در آورده است او درین مثنوی چگونگی  
آب و هوا، وضع باد و باران، کیفیت رودخانه ها و تنبزه زارها، نعمت  
جانوران و پرندگان این سرزمین را بیان نموده و این مجموعه از طرف  
دولت پاکستان بجا ب رسیده است و آغاز مثنوی باین ابیات میباشد:

بنام فیض بخشش آموزش      که دلها گشته از وی فیض اندوز  
به درگاهش خرد بسته توسل      ز فیضش گشته انسان مظهر کل  
و اتمام مثنوی باین بیت های زیر می شود:

فهری جنبه افروز معانی	دلت ماه سپهر نکته دانی
چو گردی از معانی مبرهن	چراغ دودمان خاروشن
گشودستی در معنی فروشی	برای در نه فضل ضموشی
سخن زانیت پای بهش باش	غمش باش و غمش باش و غمش باش

سیف الدین محمد مودف به فقیر الله سر تربیت خان، بعلت شجاعت و جوانمردی که  
در جنگهای مختلف نشان داده بود در دوره اول جنگ نایب به استاندار الله آباد در سال ۱۶۵۸م  
انتصاب یافت و حدوده توجه خصوصی او به موسیقی و سیاهی بندی او را داشت که مان کوصل را بزبان  
فارسی بنام راگ درین ترجمه کند، این کتاب مرحوم پرنسور نور الحسن انصار و دکتر شتر گهن شوکلا از دانشگاه  
ریل بابل ۱۹۸۱ چاپ نموده اند سیف خان در سال ۸۴ - ۱۶۸۳م جهان فانی را بدو گفت .



از ایاتی که در نعت حضرت محمد صلعم سروده است فقط دو بیت اینجا نقل می شود :

سر و سر کرده یا کان محمد      نخستین موجه دریای سرود

جزا و خاتم میان انبیاء نیست      در آن خاتم به جز نام خدایت

پس از آن در مدح سیف خان میگوید :

بهمد ساز مدح سیف خانیت      که مدتش جوهر شیخ زبانیت

از آن بر لشکر آریان شده پیر      که می نازد بر نیم نایش شمشیر

نواب سیف خان هنگامیکه از اکبر آباد بیرون آمده و عازم بسوی بنگاله شده

میر لاهوری هم همراه وی بوده و به عجله پتینه مرکز استان بهار امروزه رسیدند

دریای گنگ بابت عظمت و بهنامی جلالت توجه میر را نموده است و تفصیلی

که از آن رود خانه بزرگ بیان میکند، خالی از لطف نیست :

چو نواب سنجید آن خردور      به حکم بادشاه هفت کشور

به فال فرخ و فرخداداد      برون آمد ز شهر اکبر آباد

به دولت سومی بنگاله روان شد      رفیق و هم پیش نکت جان شد

شد مرقصه با صد شاد کانی      به قطع ره بلاک تر گامی

سوی بنگاله طعم کرد از بنگ      رساند نادان غم نشه از بنگ

تا می ره نوردیدم به تعجیل      به چشم خویش دیدم در میل

به پتینه چون رسدم بادل ساد      هوای کشم اندر سراقاد

مرا بنمود آب گنگ چون و      کمر بستم که گردم بند و

در توفیق دریای گنگ ۴۱ بیت سروده است و معلوم می شود که دریا

گنگ در آن دوره هیچ پلی نداشت . میگوید :

چو گنگ آب تن صبح قرزم      فلک چون قطره آبی دروگم  
 کسی را ساحل اذیت معلوم      کنارش چون میان دست معلوم  
 کسی نام آلت نجا کم شنیده      که آبش جز بل مایه پییده  
 مرا مشکل بود جنبید ازجا      به کشتی تنحه بنادم کرد دریا  
 غیر لاهوری در کشتی سوار شده      به سیر دریا می پردازد و کشتی وی در طوفان  
 و گرداب می افتد، پیشه های بنگاله غیر اذیت میکند و وی در خدمت آنها میگوید:  
 به دریا جور اندیشه کشیدم      که کشتی کشتی آلت نجا پیشه دیدم  
 بشیون آورد از فتنه سازی      کند هر دم بخون خویش بازی  
 ز بس با خون پیشه آشناسد      نصیب دست من بگنج خاشد  
 در تعریف و توصیف بنگاله ۶۶ بیت سروده که چند تا بطور نمونه اینجا  
 نقل می شود :

رسد م چون ز فضل لایزالی      به بنگاله بی عشرت لگالی  
 بهشتی ددم از گلها نگارتن      گلشن چون جهر حورا بهارتن  
 زمین او تر سر سبز زار است      ملی اغا ز این ملک از بهار است  
 سمواره سرزمین بنگاله عهد علم و دانش و شعور ادب شناخته میشود  
 در باره بنگاله گفته میشود که آنچه امروز بنگاله فکر میکند فردا سر اسر سبز همان فکر  
 خواهد کرد . او می نویسد :  
 ز خاکش دیده میش کرد تحصیل      بود سر در غبارش میل در میل  
 غبارش نیکه میش فزایی      که خاک اوست کحل روشنایی  
 بهر جایی که بینی سبز زار است      بهار است و بهار است و بهار است



بر سال اندر طوبت بهره یاب است      مگر سرباه این جامه آب است  
 ز تماشای او قلندر      نیار در جز گل ریحان تو شمن  
 سرزمین سنگاله از سیراب و شاداب بودن سرشار بوده و از نظر  
 تیزبین میران صفت دور نمانده است :

چه گویم زان زمین فیض گستر      که آب از شرم خاک او شده تر  
 زمین او به جدی همت سیراب      که گردد دانه درو قطره آب  
 زیربالی زمین را گونه آباد      که گردد موج زن از جنش باد  
 در ابیات زرتد کرمی از فراوانی چشمه ها و گل نیلوفر شده است :  
 ترا و چشمه چشمه از زمین آب      نه دیده هیچ کس خاکش این آب  
 زمین او کی نبزست دلجو      ازان رو چشمه است آینه او  
 ز نیلوفر شده آبش فرج باب      تو گویی شربت نیلوفر آب  
 مبادا هیچ دام بود به اشکم      نه دار در لطف خجانبان این خم چم  
 درباره سبزه میگوید :

چنان بر آب بنزد استگار      که در یاد در حقیقت بهره زار است  
 به فکر بهره و دریافت دم      سخن را بنزد کردم آب و دم  
 پس ازان ابیات زیاد در تعریف گلهایی که در آن منطقه دیده شود  
 می سراید :

سخن از وصف گلهایش کنم سر      شوم گلدسته بند از تار مسر  
 چو او صاف گل ترخش نکام      شود خامه رنگ بر سمارم  
 ز بس از نازک اندامی زنده دم      لباس خویشن سازد ز شبنم

سواد گلشن حسرتی آرد      ازین مسی که لاله قطعه دارد  
ز داغش تا یاسی گشته بدم      چو دندان بتان بند ششم  
در ابیات بعدی به وصف گلهای زیر می پردازد که در آن ناحیه

دیده است :

گل صد برگ ، قلعو ، عشق سیان ، چنبلی ، گل رای سیل ، سیوئی ، درخشا  
کیوره ، جاهی جو سی ، فرنگی ، عجایب ، جهاتگیری ، گل قدم ، مشک دانه ، مهدق  
نیلک ، کیلین ، بندلی ، فرنگی نیزه ، دوهیری ، لیلی و مجنون ، ناکیرش ، کوزه  
کرند ، کند راج ، محض ، گل کند ، پیاری ، سپاهکن  
بعضی از گلهای مذکور اسامی هندی دارد ولی بعضی از آنها محال  
به فارسی بیان شده است .

در تعریف درختانی که اینجا دیده است از ناریل شروع نموده تا کس  
مانند شکر ، انبه ، کیلا ، دمنه ، اناس ، کوند ، برطل ، کصل ، فالیه که  
و کمرخ ، بریاروژی . سرزمین بنگاله بخاطر میوه های خوب ترش شیرین  
و آبدارش معروفست و تعداد انواع و اقسام میوه های بنگالی بجز آن  
می رسد .

بزرگان میوه دیگر دین جاست      که بر یک کام خوش برورن است  
هوای بنگاله و فصل های اینجا مخصوصاً بر شکل که شش ماه ابر  
آسمان آن می بارد :

هوای ابر این ماه و ایل است      ولی شش ماه فصل بر شکل  
بر اینچ از سیل و آبش می شنیدم      حیات ابی چشم خویش دیدم

بهوای بنگاله همیشه در حال عوض شدن است، در یک حال قرار نمیگیرد.  
ومی میگوید:

درین کشور که خاکش حله است      هوا هر ساعتی در حال تب است  
بهواتش که خنک که شعله تاب است      گهی ابرست و گاهی آفتاب است  
در مورد چارپایان، پزند گان و خزند گان هم صحبت می کنند و در  
باره جمعیت و معموریت کشور سروده است:  
درین کشور که آباد است معمور      خرابی از سواد او بود دور  
در بنگاله مورفراوان دیده میشود. او سبب آن را شیرین سخنی و شکر قافی  
خود میداند:

در بنگاله، نجوم مورازان است      که گفتارم در شکر قافان است  
بدف از معرفی مختصری از ادبیات فارسی بندگان تنها برای نشان دادن  
این مهم است که شعر و نوشته های نثری و سید مناسب و مهم برای مطالعه  
تاریخ فکری و فرهنگ و جامعه می باشد بلکه ابزاری مفید برای بررسی و  
مطالعه علمی هم بشمار میرود و نه از زبان و ادبیات فارسی را نه تنها باید  
از حیث ادبی بررسی کرد بلکه برای مطالعه زندگانی اجتماعی و علوم و تاریخ  
زبان شناسی و تاریخ مردم هم می تواند و باید مورد بهره برداری  
قرار گیرد.

استاد اسماعیل حاکمی، ایران

## ادبیات انقلابی و متعهد

ادبیات انقلابی و متعهد یک جامعه از اهمیت خاصی برخوردار است  
زبان و قلم گوینده و نویسنده متعهد از هر سلاهی برنده تر و کوبنده تر است  
اسلام برای شاعران مؤمن مقام و منزلتی خاص قائل است. خدا متعال  
در قرآن کریم شاعران مؤمن و متعهد را از گروه شاعران غیر متعهد جدا نموده  
و در حق آنان فرموده است: **الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ... إِلَّا الَّذِينَ**  
**آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**. از همین رو خاقانی شاعر نامدار قرن ششم هجری  
از خداوند آرزو میکند تا او را در زمره شاعران مؤمن قرار دهد:

مرا به منزل الالهی فرود آید / فروگشای زمین طمطراق الاشواق  
پیغمبر گرامی اسلام زبان شاعران را به منزله کلید خزانة عرش الهی  
دانسته و فرموده است:

(ان لله كنوز تحت العرش، مفاتيحه لسنه الشعراء)  
حسان بن ثابت انصاری بحجت اشعاری که در حمایت از اسلام و حقانیت  
پیغمبر اکرم (ص)، سهود از سوی آن حضرت به شرف لقب (شاعر رسول الله)  
منتخب و مبایع گشت. کعب بن زهیر چون اسلام آورد و از حضرت  
رسول اکرم (ص)، حمایت نمود و رای تب رکن آن حضرت را بپوشانید  
جایزه دریافت نمود.

شاعران انقلابی و متعهد شیعه در میان گویندگان عرب و ایرانی،  
مقام و منزلتی بس ارجمند دارند:

و عجل، کمیت اسدی، فرزوق، سید رضی، سید حمیدی، کسایی،  
قوامی رازی، و جمعی دیگر از شاعران مؤمن در راه اعتلای کلمه حق و پیکار  
با کافران و زورگویان از مای نشسته و برگز در برابر آسمان سرسبز فرو دنیا و رندند.  
ادبیات شیعه از جهت آنکه بلندگوی انقلاب ربّانی بخش تاریخ  
بود از ویژگیهای خاصی برخوردار بوده است. بیان صریح این شاعران  
پیچ مصلحت را مراعات نمیکرده و در دفاع از حق، مهر سکوت بر لب ننیزده است.  
در جریان پیدایش و گسترش انقلاب فصل، همه افراد و طبقات  
اجتماع در رابطه با انقلاب و مسائل آن قرار می گیرند. این ویژگی  
انقلاب های راستین است که افراد را می سازد و در جهت تحریک انقلابی  
قرار میدهد.

ادبیات انقلابی نیز ازین نقطه شروع به شکل گرفتن و گسترش یافتن  
میکند. زمانیکه وجدان انقلابی پدید آید و احساس انقلابی آتشین  
گشت، شعارها، شعارهای مردمی و تعبیرهای پس از دیگری بار بار تلوینجوری  
انقلاب را بردوش میکشند.

انقلاب اسلامی ایران در همین مدت کوتاه پستوانه ای غنی از شعر  
و ادب متعهد و مردمی یافته است. آنچه مسلم است اینست که این  
انقلاب و همه شئون کشور ما اثر گذاشته است. از جمله میتوان گفت  
ادبیات ما را متحول کرده و اندیشه اجتماعی و شیوه نویسندگی ما را زیر نفوذ



گرفته است. بی گمان انقلاب اسلامی در ادبیات جهانی و مخصوصاً در ادبیات کشورهای اسلامی اثر خواهد گذاشت.

پاره ای از زمینه ها و مضامین ادبی پس از پیروزی انقلاب اسلامی عبارتند از:  
ایشاد و فداکاری، روحیه شهادت و شهادت طلبی، جنگ تحمیلی،  
آزادی قدس، وحدت مسلمانان، حمایت از متضعفان و محرومان جهان  
و غیره.

شاعرانی چون مرحوم استاد امیری فیروزکوهی، استاد شهریار  
میردادوستا، محمود شاهرخی حمید سبزواری و علی محکم دیگران به شعر  
جوان انقلاب اسلامی مایه و بایه بخشیده اند باشد که شعر انقلاب به زودی مقام  
واقعی خود را در پهنه ادبیات جهانی باز یابد.

سرودهای انقلابی نیز از همین سرچشمه زلال و فیاض انقلاب اسلامی مایه میگردد.  
در نشر انواع ادبیات انقلاب بشرف چشمگیری داشته است؛  
در قصه و داستان، در ادبیات کودکان، نمایشنامه نویسی، مقاله نویسی،  
نقد و بررسی، محارف اسلامی و دیگر رشته ها آثار ارزنده ای بوجود  
آمده است.

گذشته از محققان و نویسندگان و مولفان با تجربه ای همچون  
آقایان حسن زاده آملی، جوادی آملی، استاد محمد تقی جعفری مغیر  
نهیج البلوغه و شراح مشنوی مولوی و آثار دیگر، دکتر سید جعفر شبیدی  
نویسنده آثار ارزنده ای همچون: تاریخ تحلیلی اسلام، شرح دیوان انوار  
قیام امام حسین (ع)، ابوذر غفاری، فاطمه زهرا علیها السلام و کتابهای

دیگر دکتر عبدالحسین زرین کوب مؤلف کتابهای از قبیل نقد ادبی، بامداد اسلام، کارنامه اسلام، ارزش میراث صوفیه، از کوچ راهندان، سرنی و غیره نویسنده گان جوانتر نیز سرگرم تالیف و تصنیف آثار انقلابی و با ارزش هستند، در این جا بزمینه های مختلف نویسندگی و ذکر تنی چند از نویسندگان جوان اشراف میکنیم:

۱- قصه داستان نویسی: داستان نویسی در ایران سابقه طولانی دارد و وجود داستانهای مانند: اسکندرنامه، دارابنامه، ابوسلم نامه، قصه حسنه و داستان های شاننامه بهفت پیکر نظامی و غیره دلیل بر این عادت است. در دوره قاجاریه و مشروطیت برخی از داستانها از زبان اروپایی به فارسی ترجمه شد، مانند: سه تفنگدار. جمال زاده و برخی دیگر از داستان نویسندگان پیشین در ایران و داستان های فرنگی در این زمینه به کوششهای تازه ای دست زدند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نویسندگان جوان ایران از انقلاب و مبارزات مردم الهام گرفتند و با محتوای اسلامی دست به نوشتن داستان و رمان زدند که آثار نامبرده در ذیل به عنوان نمونه قابل توجه میباشد:

آشنای پنهان اثر محسن سلیمانی، حوض سلطون اثر محسن مخدوف، سالیان دور نوشته محسن سلیمانی، شش کعبه نوشته فریدون عموزاده خلیلی، روزهای امتحان اثر فریدون عموزاده خلیلی، حدیث چشم و کوه اثر نفیسیلیمانی، مجموعه داستان های سوره نوشته نوجوانان.

۲- نقد ادبی:

در باره اصول نویسندگی و نقد ادبی پس از پیروزی انقلاب مقالات

مختلفی در مجلات و نشریات به چاپ رسیده است، مانند آنچه در نشر دانش، فصلنامه هنر، جنگ های ادبی و غنیه انتشار یافته است. کتاب نقد ادبی از دکتر شوقی ضیف ترجمه خانم لمیحه ضمیری و تاملی دیگر در باب دانش اثر لورنس برتن ترجمه محسن سلیمانی از جمله این آثار است.

۳- ادبیات کو دکان و نو جوانان: کانون پرورش فکری کو دکان، پیش از این ناشر یا موسسه دیگری پس از پیروزی انقلاب اسلامی اقدام به تألیف و نشر کتابهای مخصوص کو دکان و نو جوانان نموده است. همچنین حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در سطح وسیعی در زمینه ادبیات کو دکان و نو جوانان فعالیت مینماید. برخی از این آثار عبارتند از: گلپایه آشنایی نوشته جعفر ابراهیمی، سه ماه تعطیلی نوشته عموزاده خلیلی، مجموعه دفترهای سوره نوشته سیدهای سجد، قصه های جواد عالمی و غیره.

۴- فیلمنامه و نمایشنامه نویسی: از جمله کارهایی که در یکی دو سال اخیر در این زمینه نوشته شده است: یکی مشروطه مشروعه و دیگری فیلمنامه رنگ نوشته محسن مخملباف است.

۵- مقاله نویسی: مقالات علمی، ادبی، مذهبی و اجتماعی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نشریات و مجلات مختلف بطور مرتب به چاپ رسیده است. مانند مقالات آقایان جواد آملی، حسن زاده آملی، محمد تقی جعفری، مکارم شیرازی، دکتر شهیدی و دیگران.

۶- پاره ای از نشریات و مجلات علمی و ادبی که به طور مرتب منتشر میشوند عبارت اند از: نشر دانش، کیهان فرهنگی، آینه شکوفه، دانشگاه



انقلاب، مجله دانشکده ادبیات، گلچرخ، نشریه ادبی اطلاعات، فصلنامه هنر و غیره.

۷- کار تصحیح متون کهن فارسی با علاقه بسیار و در تیراژ خوب و نبال میشود چنانکه بعد از پیروزی انقلاب تاکنون بارها آثاری چون:

دیوان حافظ، کلیات سعدی، مثنوی مولوی، آثار عطار و مانند این ها به چاپ رسیده است. ضمناً آثار شاعران بزرگ دوره مشروطیت و محاصر از قبیل: استاد محمد تقی بهار، فرخی یزدی، نسیم شمال، پروین اعتصام و دیگر شاعران بخندین بار تجدید چاپ شده است.

۸- وصیت نامه های شهیدان که از اخلاص و قداست این عزیزان حکایت میکند و نمونه های فراوان از آنها به چاپ رسیده است.

۹- شعرا انقلاب اسلامی:

شعرا انقلاب با وجود جوانی بکثرت ره صد ساله سمود و آثار ارزنده ای از طبع شاعران انقلابی تراوش کرده است. از میان گویندگان محاصر نام مرحوم استاد امیری فیروزکوبی، استاد شهریار، مهداد اوستا، علی معلم گلشن کردستانی، محمد علی مردانی، نصراله مردانی، محمد قمریان، سید کاشانی، محمود شاهرنی، حمید سبزواری و دیگر شاعران انقلابی یادآور ذکر است. برخی از مضامین شعرا انقلاب اسلامی عبارت است از: جنگ تحمیلی، روحیه شهادت طلبی، ایثار و فداکاری، شجاعت و شهامت، کوشش بر تقدسها، حمایت از متضعان جهان، حماسه حسینی، آزادی قدس، عزت اسلام و مسلمانان جهان و غیره.

شوانقلابی شامل بخشهای مختلفی از قبیل :  
 شعبه مذهبی ، شوانقلابی ، شتر اجتماعی ، شتر حماسی و مانند این ها  
 می باشد . در شعبه انقلاب اسلامی ایران از بهر پیوستن مضامین مذهبی و حماسی  
 مضامین تازه ای بوجود آمده است مانند : دفاع مقدس ، جهاد ، ایثار  
 شهادت ، آزادی قدس غیره .

چنانکه می دانیم ادبیات آئینه زمان است ، که باید خوب به جامعه  
 و وقایح زمان در آن تجلی کند . شاعری که از ادغام زمان خویش به  
 دور باشد یا از جامعه به هر عنوان کناره گیرد و در عالم تصورات پندارها  
 و اوهام و خیالات خویش غوطه ور باشد و به قول معروف در برج عاج  
 نشسته باشد این شاعر اقل ، فرزند زمان خویش نیست و شوا و نهنگها  
 شعری اجتماعی و مردمی نیست که بر ضد آن مردم است ، زیرا ای اعتنا  
 از کنایه مصائب و گرفتاریهای جامعه گذشته در حقیقت پشت کردن مردم  
 است .

شوانقلابی در راستای حرکت سیرج خود چون دریایی جوشان  
 و خروشان می رود و موج برمی انگیزد . در این میان مذنب و مجاهد  
 و عرفان و دقت اندکی خاصی دارد که در آثار شاعران زمان ما کاملاً متجلی  
 است . امید است که این فریاد خروشان جملہ با کلام با همگی گردآوری  
 شود و در کنار دیگران ، انقلاب نام شور آورترین منظر طلوع خون خورشید  
 قرار گیرد ، کلاهها و جملہ ای که سواره در فاصله میان آتش و خون فریاد  
 شده است ، کلاههاییکه با خون حق ، در صفی اشیری آسمان ، با خامه جانهای

بر کف نهاده به صورت پیامی برای خورشید، در رنگی آتش و خون و در زنی  
شهادت، کتابت شده است.  
اینک نمونه ای از اشعار انقلاب اسلامی :

(بهار خون، از موسوی گرمارودی :

متاب ای بلند اختر آفتاب	میغوزای خیمه تاب
فرورزای برشته آسمان	همان بازگون بلند جهان
زمین چه پاندهی چنین رام، دیر	دمان بازکن طغیان خود بگیر
بهار اسپیش و تخمین نشین	میارای سپه پیر چهر زمین

تو ای تفته دل، ای دواوند کوه	چه مای چنین پادشاه شکوه
خروشان شوای خفته سیم سر	بر آینه داری درون جگر
نیاید گوی سحمت از هیچ در	که ماندنی چنین در آرم
اگر سنگ این میهنی سالیان	چنین مانده، اند فلان جهان
چه جای شکست و ضرر دقت	ببارای جگر تفته بار سنگ
بوزان و خاکسرو خاک کن	زمین راز نامرد ما کون
بجنان سز دست ای سلیتن	فرو بار بر خانه ابر من
یعنی دامن شوم شورده شش	همان نامشوار آزاده کش
بزد خجریکمه از سوی پشت	چربسار آزاد جهان را گشت

جوانان ز منده سرخروی      بکمی میخنی مرد و آزاردهی  
 زبیداد او خفته است خاک      تن و سینه و سر همه چاک خاک  
 بدو گفت باید که ای خویش من      جفا بخواروی خداوند و دین  
 بکن هر چه خواهی و زین بیشتر      بسوزان ز آزار و مردان تگر  
 رسد روز خون ترا رختن      رسد روز بر دارت آوختن  
 دروغ تو ای خاک ایران زمین      کز من ابر من مانده است اینچنین  
 ازین میشه مرگ شیران تیر      بناگاه بر آید شهم و دلیر

چنین باد تا روز گاران دور      که از نام تان زاید امید شود

\*  
 (پاسداران امانید...) از حمید ممسنی: (حمید سبزواری)

ای شد سرو چین پست ز بالای شما      جریه نوشتان ازل مست ز صبا شما  
 بگردان صفت امروز بیدار شداید      که قضا قهر آمد به تماشای شما  
 شعله در خصم فکندید ستایش شود      راز موسی است مگردید به شما  
 این شجاعت ز چه دارید که در می فکند      لرزه بر کاخ ستم نذر آوای شما  
 در جهان فتنه بسی بود بسی خوابد بود      فتنه زین ملک افتاد بر ای شما  
 پاسداران امانید و نگهبان امید      که امید است امانت فردا شما  
 سرخ رویید که سر سبزی عالم طلبید      آفرین بر نظر و محبت الای شما  
 کسوت سرخ بر پیرانی سر و پا فرو نشاند      این قیامت براننده بالای شما

گر شکر خاشه از وصف شاکله حمید طوطی نیست که آن نیست شکر خاشا

\*

(شاید مقصود، از علام رضا قدسی :

میزند دل را بدریا از بکباری حساب	میشود دوارسته از نفس شهادت کامیاب
از نفس افتد چون بلبلی گل رخ گریه و تقاب	رخ نماید شاید مقصود اما بر شمسید
زلف را گرد لبانی نیست بهت از هیچ و تاب	گرچه شوارت جانباری ولی جایز و درایت
بیشتر از کاخ می تابد بهجوا آفتاب	دل چو از گردن حق پاک شد روشن شود
دولت بیدار از ده میرسد اما به خواب	بعد مردن زندگی (قدسی) کند ال دس

علیرضا باوندیان  
گروه ادبیات کودک و نوجوان بنیاد پژوهش‌های اسلامی

## نگاهی گذرا به سیمای کودک در ادب عصر شریعت

«ادبیات کودکان و نوجوانان، ویژگی‌هایی دارد که آنرا در پرف و سادگی محتوا و زبان و بیان از ادبیات بزرگسالان جدا می‌کند ولی در تعریف بر دو یکسانند، ادبیات کودکان، که بخشی از ادبیات کلی است است، به معنای عام و گسترده آن، مجموعه آثاری و نوشته‌های ساده، روان و قابل فهم است که بدون آموزش مستقیم، سطح دانش فرهنگی و اجتماعی کودکان را بالا می‌برد و ذوق و استعداد آنها را پرورش میدهد، ۱»

«کودکی در عمق وجود همه ماست و با چشمان اوست که جلگه روزی به این عالم نگاه کرده ایم. با وجود این، چنان از آن دور افتاده‌ایم که برای فهم ادبیات خاص کودکان، خواندن سخنان برایمان کافی نیست و باید آنها را مورد مطالعه دقیق قرار دهیم، ۲»

نیایان ادیب ما هر چند گاهی و به نیت گوناگون از کودکان و عالم خاص آسمان سخن گفته‌اند، در مقدمه کلیل و دمنه، لطایف الطوائف و چون از بوستان، کیمیا سعادت، قابوسنامه و... برخی کتب اخلاقی و عرفانی



اندر باب تربیت و مصاحبت با کودک بحث بایمی شده است که البته  
 جلگه ارزش بازبینی و نقد و نظر دارد. اما نکته ظریف اینجاست که نظر  
 میرسد در ادب رسمی ایران، یک جریان وسیع برای اعتبای بخشیدن  
 به تخیلات و تصورات آزاد و خود بخودی در دوران کودکی که همزمان با جنبه  
 های روانی بیان باشد وجود ندارد.

سیاهی کودکان در دیوانها، تذکره ها و تواریخ ادب فارسی بسیار گرد  
 گرفته و محو است. کودکان در ادب رسمی ایران، حضور جانبی و غیر مستقیم  
 دارند و کمتر شاعر و سخنور نامداری را میتوان یافت که از کودک و دنیای خاص  
 او با خلوص و عمق سخن گفته باشد؛ و این شاید بدان خاطر باشد که گذشته،  
 پیچیده گی علوم به مانند امروز افزایش نیافته بود و توانایی آدمی در زمینه  
 متدانش به دلیل عدم دسترسی به وسایل جدید، بسیار محدود بود و قطعاً در چنین  
 وضعی که شیوه های دستیابی به واقعیت های علمی اصلاً دقیق نیست و تحقیق زرق  
 در علوم انسانی، تربیتی و روانی متداول نمی باشد، حضور حاشیه ای کودک در  
 آفرینشهای ادبی نباید چندان جای تعجب داشته باشد.

غالب آثاری که در آنها به کودک عنایتی کرده اند، کوشیده اند تا با  
 اندرزی و نصیحتی رامند کرده باشند، زیرا اعتقاد بر این بوده است که پند و  
 اندرز یا توصیه های اخلاقی مستقیم برای ایجاد رفتار مطلوب در کودکان کافی است.  
 و گاهی نیز سیاهی کودک را در بانگ بریده ای که از گلویش می آید  
 پیامی خاصست رویت میکنم. از جمله «دخاتانی شروانی»، «شاهنامه اقرن  
 ششم»، «ق در دیوان خود»، از داغ کودک از دست رفته اش سخن میگوید

و میکوشد تا شمه ای از فراق سترگش را بیان دارد :

صبحگاهی سر خواب جگر کشاید      ترا صبحدم از زگرش ترکشاید  
ناز زمین منابر دواغ دکن      همچو شمع از تره خواب جگر کشاید  
خبر مرگ جگر گوشه من گوش کنیده      شد جگر چشمه خون چشمم بر کشاید

... و گاهی نیز، شاعری چون «سراج قمری»، در ادوار قرن ششم  
در تعریف و تمجید از فرزند «پسته دهن»، و «نبات پاره»، اش قلم  
را بر لوح پر حوصله می‌داند :

... خاصه که ز دهر پیر خود رای  
وز گردش چرخ حادثه زای  
دارم پسری بکام و ناکام  
چون ذکر جمیل تو «حسن»، نام  
پسته دهن و نبات پاره  
همچون خرباست شیر خواره  
کیامت اگر خوش بینم  
پیشانی فرخش بینم  
بسم است که جان من برای  
عیش من و لهر من سر آید ... ۳



نقطه ضعف که از دیدگاه روانشناسی و آموزش و پرورش در اکثر آثار ادبی کهن که کودک را در مرکز توجه خود قرار داده است مشاهده می‌کنیم آنست که در تمام آنها، کودک، کوچک شده بزرگسالان پنداشته شده و پنداشتنش بسیار بیش از زمان حال او عنایت شده است.

«تقریباً میتوان گفت که مطالعه علمی انسان و توجه به عسل و انگیزه‌های رفتار او در قرون هفده و هجده آغاز شد و اوج گرفت. ظهور دانشمندانی چون «بیکن»، «نیوتون»، «کپرنیک»، «کپلر»، «گالیله»، «داروین»، و... تغییرات زیادی در افکار و گرایشها و ارزشهای موجود بوجود آورد و روش‌های نوینی برای تحقیق در رفتارهای گوناگون جهان معمول گردید. مطالعه و پژوهش علمی در رفتار آدمی و شناختن او آغاز شد و روانشناسان اهمیت دوران طفولیت در طول زندگی انسان را مورد ملاحظه قرار دادند و به شناخت ویژگیهای آن سمیت گذارند. «یافته‌های روانشناسان» دید مبرمان را نسبت به کودک تا حد بسیار زیادی تغییر داد و این امر باعث شد تا به این واقعیت مهم توجه شود که: «هرگونه فعالیت تربیتی باید بر مبنای استعدادها، نیازها، رغبتها و بطور کلی ویژگیهای شخصی کودکان بنا نهاده شود»، بدین ترتیب مطالعه پیرامون «تأثیر محیط‌های غیررسمی در رفتار کودکان»، آغاز شد و ادبیت کودکان به عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در امر تعلیم و تربیت جلوه‌گری کرد.

با وقوع انقلاب مشروطیت و آغاز دوره بیداری و آشنانشدن جامعه علمی و فرهنگی ایران با راه و رسم فرنگیان، انواع اشکال نوین

ادبی نیز مد نظر ادبا قرار گرفت و بسیاری مه زده کودکان در پنجه اذنان جاگیرین  
 شد. به این ترتیب اولین سازندگان آثار ادبی مستقل برای کودکان  
 ایرانی چهره نمایانند؛ ایرج میرزا، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، مهد علی  
 خان هدایت (منجر السلطنه)، محمد تقی خان بهار... نیما یوشیج (علی  
 اسفندیاری)، و کمی بعد تر جبار باغچه بان در این راه گامهای بلندی  
 برداشتند.

ایرج میرزا د ولادت ۱۲۹۱ هـ. ق. - وفات ۱۳۴۳ هـ. ق.)  
 او به غیر از قصه های محب و دمی که غالباً ترجمه از منابع بیگانه است  
 و بادشواری میتوان آنها را از قسم مواد خواندنی کودکان به حساب آورد، چهار  
 هم برای فرزندش (خسرو) و کودکان دیگر دارد.  
 از جمله قصه های او «داستان دوشوش»، «خس و صیادان»،  
 «شیر و موش»، «کلاغ و روباه»، «طوطی»، «آرزوی خردم بریده»، و  
 «مهر مادر»، را میتوان نام برد. و آثار منظوم او عبارتند از: «نصیحت نوزاد»،  
 «برای کتاب آقای منجر السلطنه»، «شکوه شاگرد»، «شوق درس خواندن»،  
 «نوروز کودکان»، «پسر بی هنر»، «مادر»، «حق استاد»، «باید»،  
 و «وطن دوستی».  
 در اینجا نمونه ای از یکی از آثار منظوم او تحت عنوان «بامداد»، درج میشود:

صبحدم کاین مرغ کیهان ایشان  
 بال بکشیاید فراز کوهسار  
 پیچیده و منتظر نور افشان او  
 پرده شب را نماید مار و مار  
 در چمن پروانه عاشق غش  
 آن گل جاندار خوش نقش و نگار  
 از غلاف پیرهن آید برون  
 پیرهن بر تن دردد از عشق یار  
 بر پردزین گل به آن گل شادمان  
 بوسه این راغب غیب آن را عذار  
 به چمن آن طفلک شیرین زبان  
 در لطافت آمده چون گل به بار  
 سالم و سه رخ و سفید و چاق و گرد  
 باد و چشم چون تاره ، نور بار  
 بهیچو گوهر کز صدف آید برون  
 آید از شایده بچه بیرون ، شاد و خوار  
 بهنگر در گلستان خانگی  
 بال بکشیاید همی پروانه وار ،  
 دست مادر بوسه در روی پدر  
 این در آغوشش کشد ، آن در کنار .

روشن است که شرف فوق با عنایت به غنا و قدرت و استحکامی که دارد  
 نمی تواند با کودکی را بطور برقرار کند. شوا از جمله موضوعات بسیار مهم در ادبیات  
 کودکان است. کودکان، شعری که یادگیری و حفظ آن برای شان  
 دشوار و عباراتی پراز استعاره و کنایات پیچیده داشته باشد را نپذیرا نمی شوند.  
 با این همه، ایرج میرزا، در برخی از اشعاری که برای کودکان سروده  
 است، بسیار موفق است، گویی او به این واقعیت دست یافته است  
 که اگر سروده اش از نظر ظاهری تا حد امکان شبیه گفتگوهای روزمره مردم  
 و در عین حال دارای ویژگی و بافتی جز آن باشد که در زندگی عادی می شنویم  
 تأثیری فوق العاده بر مخاطب خردسال خواهد گذارد.  
 مثنوی پسری هنری، در این مورد شاید خوبی است :

داشت عبا سحلی خان پسری	پسری ادب دلی هنری
اسم او بود علیمردان خان	کلفت خایه ز دستش به امان
پشت کالسه مردم می جست	دل کالسه نشین راجی خست
هر سو که دم در بر لب جو	بود چون بکرم به گل رفته فرو
بس که بود آن پیر خسته بود	همه از او بدشان می آمد
هر چه می گفت الله بیج می کرد	دشمن را به الله کج می کرد
هر کجا لاله گنجشکی بود	بچه گنجشک در آید روی زود
هر چه میدادند می گفت کم است	مادرش مات کرد این سگ است
نه در راضی از او، نه مادر	نه معلم، نه الله، نه نوکر

ای پسر جان من این قصه بخوان تو مشوش علیرمان خان

در شهر بالا، اگر چه کلمه با، اغلب کلماتی هستند که در کوچه و بازار هم شنویم اما به نظر میرسد که با دقتی زیاد انتخاب شده و با ذوقی سبزه مندان در کنار یکدیگر نشسته اند. کلام در این شو مشخصاً ویژگیهای زیر را داراست:

- ۱- داستان را بسط میدهد و وقایع را به جلو می برد.
- ۲- خصوصیات خود محوری ماجرا را روشن می کند.
- ۳- فکر و اندیشه اشخاص را با جزای بیان میدهد.
- ۴- روابط درونی و بیرونی و نسبت آنها با یکدیگر را مشخص میکند.
- ۵- تصویر سازی می کند؛ می گوشت تا تصویر بی از آنچه واقع شده است را در ذهن مخاطب خسته رسال ترسیم کند.
- ۶- طنز آهیز است.

می دانیم «محک اصلی خنده، اغلب نیروی است که برای درک و یا مقابله با مسأله ای در درون شخص ذخیره شده است ولی مورد استفاده قرار نمی گیرد و به دنبال مغزی میگردد تا خود را آزاد کند. خنده یکی از بهترین راه ها برای آزادی این نیرو است»، با در کو دکان، از آن جاکه این نیروی درونی بیشتر و قویتر است میل به خندیدن در آنها فراوانتر است. بنابراین چنین آهیز طنز آهیز اثر مطلوبی بر روان کودکان خواهد داشت و باعث نشاط و تفریح خاطر آنان می شود خصوصاً که پیاپی می عبث انگیز هم درنی دارد.

از دیگر آثار ارزشمند ایرج میرزا، قطعه شعری است تحت عنوان «باز»  
 او درین شعر به یکی از ابعاد مهم ادبیات کودکان که همانا سبب تربیتی آن باشد  
 نزدیک میشود.

میدانیم که وجه غالب ادبیات کودکان را «تعلیم، تشکیک  
 میدهد و این ادبیات - اگر چه نه به شیوه متقیم - به نوعی یک ادبیات  
 تعلیمی است. به بیانی دیگر، «اگر چه ادبیات کودکان، تعلیم و تربیت  
 صرف نیست، ولی در نقش خویش یک پدیده تربیتی است. زیرا در واقع  
 راهی است که طفل را از «من»، [از «من»، موجود و واقعی] به «ما»،  
 [«من»، متعالی] میرساند.»،<sup>۱۰</sup> محافل طایف این ادبیات درین غایتند  
 که آن مطالعه و قدرت تفکر و تجزیه و تحسین و استنباط و تجربه بزرگسالان را  
 داشته باشد. از طرفی، «هدف ادبیات کودکان و نوجوانان، پدید  
 آید که است به سوی رشد [به مفهوم قرآنی آن] باروش و بیانی  
 هنرمندانه و درخرفهم او.»،<sup>۱۱</sup> یعنی در این نوع ادبیات، ما علاوه بر آن  
 که با توجه به سنین آن رشد و فهم طفل، برآورده شدن بسیاری از نیازهای  
 مادی و معنوی زمان کودکی او را در نظر داریم، میخواهیم از طریق «برآیند خنثی  
 احساسات و عواطف فطری او»، به او تذکرات خاصی بدهیم که بکار بستن  
 آن متضمن سعادت فرد و جامعه است. در قطعه «مادر»، ایرج میرزا  
 میگوید تا با بیانی روان و عاری از تکلف حسرت مقام مادر را تذکر  
 ده تا به ابداف تعلیمی و تربیتی دست یابد.  
 در اینجا این قطعه را ضمناً درج میکنیم:



ماور

گویند مرا حوزاد ماور	پستان به دهن گرفتن آمخت
شهباز بر گاهواره من	بدا نشست و خفتن آمخت
دستم گرفت و ببارد	تا شیوه را رفتن آمخت
یک حرف و دو حرفت بمانم	الفاظ نهاد و گفتن آمخت
بخت نهاد بر لب من	بر غنچه گل شکفتن آمخت
پس هستی من زبستی	تا هستم و هست دارش دوست

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی<sup>۱۲</sup> (تولد ۱۲۷۹ ه. ق. وفات ۱۳۱۸ ه. ش)

او از روشنفکران دوران مشروطه و از جمله نمایندگان مدارس و موسسات فرهنگی و از اولین نویسندگان کتابهای درسی در ایران است. به نظر میرسد حاجی میرزا یحیی دولت آبادی تا حد و بیش از اسلاف خود در سرودن شعر برای کودکان موفق بوده است. و این شاید بدان خاطر باشد که وی در گسترش افق ذهنی و احساسی کودکان کوشش بیشتری انجام داد و به این واقعیت مهم دست یافت که «شعر آسان گفتن»، «آسان گرفتن هنر شعر»، بسیار متفاوت و از دو مقوله مختلف است. و این نمونه ای از بهترین شعرهای دولت آبادی است که در روزگار در کتابهای درسی چاپ شده.

از افق تصدیق سفید مید	آسمان همچو نقره گشت سپید
باشکوه و جلال و جاه رسیده	پادشاه ستارگان خورشید

باز شد دیدگان من از خواب  
 به به از آفتاب عالم تاب !  
 شب تاریک رفت و امروز به چه روزی پاچو نجات من فرور  
 پادشاه ستارگان امروز از افق سر برون نکرده هنوز  
 باز شد دیدگان من از خواب  
 به به از آفتاب عالم تاب !  
 یک طرف ناله خرویس بحر بانگ الله اکبر از یکسر  
 از صدای نوازشش مادر و ز سنجهای دلپذیر پدر  
 باز شد دیدگان من از خواب  
 به به از آفتاب عالم تاب !

## مهدیقلی خان هدایت در مخر السلطنه<sup>۳</sup>

وی یکی از نویسندگان همین دوره است که از سوی دیکوین  
 معارف، «مأموریت می یابد تا» «خواندنی های کودکان»، را  
 فراهم آورد. جزوه ای جنگ مانند به و ن تاریخ چاپ، با  
 حروف درشت اعداد و مصور در ۲۴ صفحه با نام «در سه فندق»،  
 خواندنی برای کودکان، فراهم آورده این نویسنده در دست  
 است که حاوی قطعات کوتاه منظوم و منثور است.



در این جا نمونه ای از یکی از آثار منظوم او که در همان جزوه  
جنگ مانند (صفحه ۸) به چاپ رسیده است را عین نقل  
میکنیم :

خسره دس صبح گوید قفا قفا	هوا روشن شده بر خراز جایی
بشوی تا تو دست و روت را ناک	به دندان ما زنی پاکیزه تراک
زنی موی سرت را خوب نشانه	بگیری تا وضو صبح در دو گانه
نمازت را بخوانی بی کم و بیش	کنتی شکوفه های خالق خوش
خوری چایی و نان چاشنی آشگاه	به سوی مدرسه افتی تو در راه
به درست میرسی در اولین نیک	نداری پیش همشاگردیانت

الکون تا حد و دی نویسندگان ادبیات کودک  
درین دوره به ساده نویسی رومی می آسورند و به کارگیری  
کلمات دور از ذهن - که نشانه فضل فروشی و  
دانشمندی است - و عامه بهم آقبالی به آن ندارند  
تقریباً گنار گذاشته می شود به گویی آننها  
با قبول این باور، رفته رفته معتقد می  
شوند که هر اندازه نوشته ساده، طبیعی و  
بی تکلف و همه کس فهم باشد، ارزشمند  
تر است.

محمد تقی بحار (ولادت ۱۲۶۶ هـ ش - وفات ۱۳۲۰ - هـ ش)

شاعر گرانمایه و محقق توانای این عصر است و محمد تقی خان بهار هم در این  
زعمیه - ادبیات کو دکان - طبعی می آرماید که در دیوان وی ثبت است .  
از جمله آثار می که وی برای کو دکان میسراید «سرود رسنم دارد»

ما همه کو دکان ایرانیم  
ما در خویش را کعبه بنیم ۱۴

آثار دیگری که استاد بهار برای کو دکان سروده است عبارتند از :  
« اندرز به جوانان » ، « بچه ترس » ، « تنبلی عاقبتش خالی است » ،  
« رنج و گنج » ، « خدا و والدین » ، و « مونس پدر » ، ۱۵ .  
چنین به نظر میرسد که استاد بهار به فراست دریافته است که باید تا  
حدود امکان از بکار بردن کلمات مجبور و ثقیل و دور از فهم کو دکان خودداری  
کرد ۱۶ و کو دکان غالباً از درک تمثیل و کنایه و استعاره عاجزند ( اگر چه  
در سنین نوجوانی از کشف ابهام لذت وافر میزند ) ، اما هنوز روح  
اندرزگویی و ابلاغ غیبی و اسطر پیام در آثاری که برای کو دکان تولید می شود حاکم  
دارد . شعرا و نویسندگان هنوز به آن درک صحیح از کودک و ویژگیهای  
عقلی ، عاطفی و اجتماعی او نرسیده اند . از دیگر سویی این باور که جز تأثیر  
شگرف یک اثر ادبی در کودک ، غیر مستقیم بودن آن است ، متداول نشده

و کوششگران این وادی، هنگام آفریدن اثر، با حفظ نزدیکی و تعلق خاطر  
 تام و تمام خود، به قدر قدرت کاههای ذهن خود توانایی ادراک محض  
 از مضمون فاصله نمی گیرند تا بتوانند به نحو موثرتری وجه محتوایی مدف اثرشان  
 را انتقال دهند. آنان به مستقیم گویی و غالباً پیرازنده و بیشت ناصحی  
 ادیب به نظر می آیند و بس.

### میرزا علی اکبر خان صابر (۱۹۱۱-۱۸۶۲م)

سخن گفتن از شعای این دوره از تاریخ ایران، بدون نام بردن  
 از «میرزا علی اکبر خان صابر»، سخنی ناتمام است. خالق کتاب «هوپ  
 هوپ نامه»، و «بنیانگذار شعر و افکارای آذربایجان»، است، و می در  
 زمینه مورد بحث ما آثار بارز شی دارد.

این آثار از روی ترجمه فارسی کتاب «هوپ هوپ نامه ۱۷»، نقل میشود

اشعار مربوط به کودکان ساخته شده در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ :

بیت: اطفال بیت (۴۲۵)، گایش ویل (۴۲۷)، نشان دنگو (۴۲۸)، پدیده بنادران  
 مدرس (۴۳۰)، پرنس و بیار (۴۳۲)، باغبان سر (۴۳۳)، مورد (۴۳۴)، قیظ نظرالدین  
 (۴۳۶)، اکنده و فقیر (۴۳۷)، دهنل بیار (۴۳۹)، تامله دین دزد (۴۴۱)، عینک و کرم اثرم (۴۴۲)  
 اشعار مربوط به کودکان که سال انتشارش معلوم نیست :  
 تاجیک در خریدن زیاد میگرفت و در فروختن کم میداد (۴۴۳)، شخکار (۴۴۵)،  
 روزنای بهار (۴۴۶)، تئوق به دره (۴۴۷)، هوس (۴۴۹)، کودکی بخ (۴۵۰)،

کلاغ در باده (۴۵۱)، صحبت در ختان (۴۵۳)، کودک پول (۴۵۵)، و غیبت علم (۴۵۷)  
ترجمه دو نمونه از شعرهای صابر را از همین کتاب میخوانیم:

از روی نخ یک پسر	در سه میرفت سحر
سر خور دیکه فسه او	خورد زمین دَمرو
بر خاست چون از زمین	گفت نخ این چنین:
«بدی تو ای نخ بدان!»	زمین زنی مردمان!
عسر تو بی اعتبار	بزودی آیه ببار
آب شوی بناچار	روی سوی جویبار
۲ بیای ای ببار	خوشی، سعادت ببار
آب بکن برف کوه!	به باغبان ده شکوه
سیل شود جویبار	غله بساید به بار

بنیادین شیخ دعلی اسفندیاری، شاعر نوپرداز و توانای عصر، درین زمینه آثاری دارد، از جمله  
آن شعری است که آنرا در مرداد ماه ۱۳۰۵ سروده است:

من مرغک خواننده ام	
میخوانم من ناله ام	
پرورده ابرو کلم	
میخوانم من لب لبلم	افتاد هر چند از بهوس
در عشقه های سیاه	
یک شب که می تابید	
دستی بمن زد دوست بتن	
از آن زمان، در هر دین	میخوانم آواز قفس

درین که شاعر توانسته است با بیان محسوس و هنرمندانه ای  
ذهنیات خود را در قالب زبانی عاطفی و موزون عرضه بدارد شکی نیست  
اما وجه مشترکی میان کودک و شعر در آن نمی یابید.

به هر کودک که دقیق شویم این سه ویژگی را در او به صورتی بارز می بینیم  
اول اینکه هنوز به مرحله تعقل نرسیده و احساس بر او حاکم است  
دیگر اینکه «قدرت تخیل» زیادی دارد و در دنیای خیال، زندگی سوده  
دارد و تخمین بسیاری از حرفها و حدکات خود را با آهنگ خاصی، بروز  
میدهد.

این ویژگیها بیش و کم، در شعر هم، شعر نیز با احساس سر و کار  
دارد شعر اگر تاثیر میگذارد و حتی حرکت ایجاد میکند، از راه احساس داخل  
می شود و بر عقل حیره میگذرد. در تمام دنیا شعر را خیال گیر و همراز معنوی  
کرده اند و شعرا اقوام مختلف با تصویرسازی و خیال انگیزی همراه است.  
همچنین شعری نیست که وزن یا آهنگی نداشته باشد، هر چند که از طبایع  
مختلف، آهنگها و وزن های متفاوتی را دوست داشته باشند و از  
وزن های دیگر خوششان نیاید. ۱۸، ۱۷

اشتراک این سه ویژگی در شعر از یک سو و در کودک از سوی  
دیگر، باعث شده که کودکان شعر را بیشتر دوست داشته باشند، با شعر  
زندگی کنند، با شعر بدار شوند و بنحوبند و بازی کنند.

دنایای کودک و دنیای شعر، دو جهان نزدیک به هم و شاید  
پیوسته به هم است که در حد لزوم، توجه مستقل به ارتباط آن ها با هم

نشده است و با تمام این پوستگی شاعران محسوس می توانسته اند علاوه بر تسلط بر دنیای شو، به دنیای کودکان هم راه یابند و با استفاده از مشترکات آن دو، شوهای مناسب کودکان بسازند، شو دیگری از نیمه که با سود جستن از مشترکات دنیای شو و کودکان، توانسته است در زمره شوهای مناسب کودکان قرار گیرد می خوانیم:

من جوجه را گرفتم	او را بوسیده گفتم
جوجه، جوجه طلایی	نوکت سرخ و خیالی
تخم خود را شکستی	چگونه بیدون حتی
گفت جایم تنگ بود	دیوارش از تنگ بود
نه پیچره نه در داشت	نه کس ز من خبر داشت
دیدم چنین جای تنگ	نشن آورد تنگ
به خود دادم یک تکان	مثل رستم پهلوان
تخم خود را شکستم	زود به بیرون بستم



در حاشیه دستنوشته، این شعر که همراه دو شعر دیگر برای کو دکان، در  
ورقه بلند می پانویس شده است، نیما این مادداشت را نوشته است:  
«دشورایی برای کو دکان، مثل شورایی که محمود خان ملک الشعراء  
برای فرزندان فامیل ساخته است.»

محمود خان ملک الشعراء صبا فرزند محمد حسین خان عنده لیب و نه  
فتحعلی خان صبا ملک الشعراء، متولد سال ۱۳۲۸ هـ. ق است. طبع  
رسانده دیوانش ۱۹ چنین می نویسد:

«دیوان محمود خان نزدیک به ۲۶ بیت می باشد که گوشتاعر  
دراواخر عصر از میان اشعار خود انتخاب و بقیه را از من برده است.»  
در جستجوی شورایی که محمود خان ملک الشعراء برای فرزندان خود یا فامیلش  
ساخته بود و برایشان می خواند - به اشعار می بر میخوریم که نیما با خط خودش  
آنها را به وی عنوب کرده است ۲۰:

۱ رفتم به باغ لاله زار	باتن، پیمچو فیلش
دیدم: سه یار گلخوار	انگور تومی ز غلبش
یکی گل دو تا بهار	گفتا: «شوید همان من
توشیده رخت زربکار	بیایید تومی ایوان من
باغبون آمد با بلیش	بخورید ازین بریان من
باریش و با بلیش	بکشید ازین قلبان من



تنباکوی شیراز دارم  
 انار مفت کماز دارم  
 پنیر کماز دارم  
 پسته دمن واز دارم،  
 بیلش کذاشت با صد شتاب  
 میش درخت و جوی آب  
 آتش روشن کرده به حساب  
 آورد پنج شیش سیخ کباب ۲۱  
 قلعه کنیم، قرمه کنیم  
 گوشت توی بره ۲۲ کنیم  
 باز خیمهای ترمه کنیم  
 چشما مو نو سره کنیم  
 میوه باغ مال شما  
 کنم به دستمال شما  
 بقدر یک سال شما  
 آرام به دنبال شما  
 بهار که شد آید به باغ  
 صبح سحر پیش از کلاغ  
 پالون نهید روی الارغ

منزل کنید زیر چمن  
 تا ببارم تفت خیار  
 تفت درگرسیب و انار  
 با بلوهای آبدار  
 بعدش ببارم کمبوزه  
 بعدش ببارم خرلوزه  
 کمبوزه های خوشنده  
 تا بخورید مثل بزه  
 بعدش روکم لوی خوزه  
 مثل گنجشک توی لوزه  
 گندیم خوریم و شادونه  
 با نقل بل، دونه دونه

۲

رفتم به باغ پسته  
 عطش بکشد شسته  
 سیلی زدم به گوشش  
 گوشواره ها به گوشش  
 گر به دارم چه طوس  
 میرود شهر عروس

می آرد بوجه خردوس  
گر به خواستگار من، میو میو!

به هر حال، این شعر، جدای از ضعفهایی که می توان - اکنون - بر آن  
مترتب دانست دارای ویژگی های ارزشمندی است که نمیتوان از آن  
صرف نظر کرد :

۱- انتخاب موضوع :

موضوع - به هر حال - قابل درک برای مخاطبان خردسال است  
مربوط به جهان آنهاست ؛ و از دیگر سویی، با خصوصیات سنی آنها متناسب است.

۲- روانی عبارات :

شعر، روان خوانده میشود و عبارات و وزن آنها متناسب با مفهوم  
انتخاب شده است، از طرف دیگر، چون توصیفهای طولانی در آن نیست،  
کودک از آن مللذذ میشود.

۳- وزن و قافیه :

دارای قالبی آهنگین است ؛ مصرعهای آن کوتاه میباشد ؛ ریتم شعر  
خوب است و روان خوانده میشود.

۴- مفاهیم طوری انتخاب شده است که در پرورش ذوق و عواطف  
کودکان مؤثر است و بخصوص از پروراندن احساسات منفی شنید و توأم  
باید بینی احسن از شده است.

حواشی :

۱- سخنی دربارهٔ ادبیات کودکان و نوجوانان، حکیمی، محمود.  
دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۲۰.

۲- نقاشی کودکان و مفاهیم آن.

۳- تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا،  
چاپ دانشگاه جلد سیم، صفحه ۶۸۹.

۴- ادبیات کودکان - شعاری نژاد، علی اکبر. انتشارات اطلاعات

۱۳۶۴. ص ۳۳.

۵- همان کتاب. ص ۳۳.

۶- جبار باغچه بان را اولین شاعر کودکان ایرانی میدانند.

۷- مانند مشنوی کوتاه «دختر و صیدان»، در قسمتی از این مشنوی میخوانیم:

دوست استاد و چالاک و حجت

یکی است فخر نام و دیگر است گشت

۸- دیوان ایرج میرزا، به اهتمام دکتر محمدجعفر محبوب سال ۱۳۴۹.

ص ۱۵۵.

۹- شناخت عوامل نمایش. کمی، ابراهیم. انتشارات سروش.

۱۰- بررسی ادبیات کودکان در کشورهای دیگر، ترجمه دکتر علی شکوهی.

۱۱- ادبیات کودکان و نوجوانان، از انتشارات مرکز تربیت

معلم آموزش و پرورش.

۱۲- فصلنامه کانون، دوره دوم، شماره ۳-۴، اسفند ۱۳۵۶.

۱۳- همان مأخذ.

- ۱۴ - دیوان بهار، چاپ اول، سال ۱۳۳۵، جلد اول، ص ۵۱۴.
- ۱۵ - دیوان بهار، چاپ دوم، سال ۱۳۴۵، جلد دوم.
- ۱۶ - مکرکھاتی که بار فریگی خاصی را در برداشته و لازم است معمول گردند.
- ۱۷ - «هوپ هوپ نامه»، ترجمه احمد شفایی، چاپ دوم، باکو، ۱۹۷۷.
- ۱۸ - جامعه شناسی هنر، آریان پور، امیرحسین، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۹ - دیوان محمودخان ملکشاهی، الشواصبا، ضمیمه سال بیست و سوم مجله ارغوان، آذرماه ۱۳۲۹.
- ۲۰ - فصلنامه کانون، دوره دوم شماره ۳-۴، اسفند ۱۳۵۶، ص ۵۱.
- ۲۱ - منقول از نسخه خانم والیا معزز، از اعتقاد شاعر.
- ۲۲ - برمه: دیگ سنگی.

دکتر رضا مصطفوی  
عضویت علمی دانشگاه علامه طباطبائی و هیأت مؤلفان لغت نامه فارسی

## فرهنگ فرنگی لوسی فارسی و فرنگی دکترا محمد

از شگفتیهایی که توجیه آن خیلی آسان نیست این است که زبان  
و ادب فارسی در پی با همه عمق و ژرفایی و باروری و تنوع مضامین و غنائی  
که در گذشته داشته چرا در تدوین کتابهای لغت فارسی تا بدین اندازه تأخیر  
رخ داده است ؟

چنانکه میدانیم نخستین کتاب لغت فارسی مانده از قدیم لغت نامه اردی  
طوسی مربوط به نیمه دوم قرن پنجم (۴۵۸ تا ۴۶۵ هـ. ق) است حدود  
۶۲۷۸ لغت و البته از واژه نامه های دیگری نیز یاد کرده اند که پیش از  
این تاریخ تدوین یافته اما از آنها اطلاعی نداریم. مثلاً یکی از آنها  
«فرهنگ ابو حفص سعدی» است که مؤلف در اواسط قرن پنجم  
می زیسته و کتابش تا اوایل سده یازدهم نیز موجود بود و مؤلفان  
فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری از آن استفاده کرده اند ولی  
به دست ما نرسیده است و یا فرهنگ قطران تبریزی (۴۳۸-  
۴۵۰) که اردی طوسی در مقدمه لغت فرس از آن یاد کرده و البته  
گفته که «آن لغت با بیشتر معروف بودند» و محمد بن مهنا و شاه در  
مقدمه صحاح النویس به انتقاد آن پرداخته که «وایش از سیصد

لغت ذکر نکرد، شگفت تر این که پس از لغت نامه اسدی نیز تاریخ دوم قرن ششم یعنی دو بیت و هفتاد سال پس از او کتاب مستطی در زمینه لغت - فارسی به فارسی در ایران تدوین نیافت تا دوین لغت نامه فارسی موجود را محمد بن هندو شاه بخوانی به نام صحاح الفرس به سال ۷۲۸ هـ. ق با دو هزار و سیصد واژه در تبریز نوشت. این نقطه ای کور در لغت نویسی فارسی بخصوص در میان سالهای ۱۰۰۰ که اوج و شکوفائی و رنگارنگی و تنوع مضامین در کتاب نویسی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به شمار می رود و زبان فارسی زبان علمی و ادبی و دولتی حکومت های مقتدر ایران آن روز محسوب می گردد و از شرق تا غرب کشوری پهنادر به این زبان تکلم می کنند، باز عجیب و مبهم تر می نماید با توجه به بعد مکانی مؤلفان این دو قدیمی ترین فرهنگ های موجود یاد شده یعنی خراسان و تبریز که به اندازه کران تا کران کشوری پهنادر فاصله دارد، بسیار بعید بنظر می رسد که کسی در این فاصله مکانی و زمانی نسبتاً زیاد در اندیشه تدوین فرهنگ برای زبان فارسی نیفتاده باشد.

پس از صحاح الفرس بجز معیار جمالی که در ۵-۷۴۴ هـ. ق و شمس فخری اصفهانی تألیف گردید تا قرن دهم کتاب لغت مستقل دیگری تدوین نیافت و از قرن دهم به بعد فرهنگ های تحفه الاحباب حافظ ادبی خراسانی (۹۳۳)، و میرزا ابراهیم اصفهانی (۹۸۶ یا ۹۸۷)، سپس در قرن یازدهم مجمع الفرس سروری کاشانی (۱۰۰۸)، را داریم که در حدود شش هزار لغت دارد و بالاخره انجمن آرای ناصری تألیف رضاقلی خان بدایت آخرین فرهنگ فارسی پیش از مشروطیت

در اواخر سده نیز دهم (۱۷۸۸)، پایان می پذیرد. در سده هشتم  
نمایش از مشروطه فرسنگهای کوچکتری نیز در ایران نوشته اند که هر کدام از جهت  
خاص شایسته توجه است و از آن میان میتوان خلاصه اللغات محمد مؤمن  
گونا بادی (۹۹۸)، عجایب اللغه ادیبی (قرن دهم)، جامع اللغات نیازی  
حجازی، سرمد سلیمانی از بلخانی (پس از ۱۰۱۵)، فرنگ عباسی  
از صدرالدین محمد تبریزی (۱۱۲۵)، برهان جامع محمد کریم تبریزی (۱۲۰۶)، را  
یاد کرد.

فرنگ نویسی فارسی در شبه قاره هند نیز که البته ما درین کتاب  
بحث آن نیست، از قرن هشتم زودتر آغاز شد و ظاهراً نخستین فرنگ  
موجود هندی فرنگ قواسم تالیف مبارک شاه غزنوی معروف به  
قواس در اوایل قرن هشتم هجری است اما روز به روز رونق  
گرفت و فضلا و ادبای هند و پاکستان پیش از همه مراکز زبان فارسی  
درین زمینه کار کردند تا بدان اندازه که کوششهایی که اینان در زمینه لغت و تذکره  
نویسی در زبان فارسی مبذول داشته اند چند برابر پیش و پیش پای است که  
وسید خود ایرانیان در این مورد انجام گرفت و البته بدان جهت که ارا  
و اهل زبان نبوده اند حتی برترین این فرنگها از سهو و خطا مصون نمانده که  
با وجود این از جهت خدمات بسیار ارزشمند و شایان توجهی که به زبان  
و ادب فارسی مبذول داشته اند، حتی بسیار بزرگی به گردن زبان و  
ادب فارسی دارند که سبشان مشکور باد.

از بررسی فرنگها می یاد شد چنین برمی آید که فرنگ نویسی



در نظر گذشتگان چیزی جز آن است که ما امروز انتظار داریم بقصی که بسیاری  
 ازین فرنگ ها دارد اینست که مؤلفان آنها زبان رایج زمان خود را  
 ضبط نکرده اند نیت خیر آنها این بود که می خواستند الفاظ دشوار بعضی  
 از اشعاری را که همگان نمی فهمیدند برایشان معنی کنند و مهم اینکه این الفاظ دشوار  
 گاه الفاظ رایج عصر شاعر هم نبود. شاعران همواره ناگزیر بوده اند برای رعایت  
 وزن و قافیه از واژه های متروک و مجهوز زبان نیز سود جویند. نگاه کلمه ای  
 را بدین مقصود دیگرگون کنند تا «در تنگنای قافیه خورشید ختر شود»، و  
 زمانی مجبور می شدند الفاظی را که در قلمرو زبانی منطقه سکونت آنان وجود  
 نداشت به کار برند و چنین واژه های بود که معمولاً برای افراد عامی و عادی  
 غیر اهل زبان نیاز به شرح و توضیح داشت و مؤلفان کتب لغت برای  
 پاسخ دادن به این اشکالات بود که به تالیف کتاب لغت دست میزدند  
 در مقدمه نخستین کتاب لغت فارسی موجود می خوانیم: «بدان که این کتاب  
 یاری که به روزگار، ابو منصور علی بن احمد الاسدی رحمه الله علیه از دیوانهای  
 شعرا تا تقدم جمع کرده تا شنوندگان و خوانندگان را افادت باشد و هر لغتی  
 را که ازین معنی بشوند، برایشان روشن گردد».

بنابراین در فرنگ لغت نویسان پیشین واژه های محمول و معانی  
 گوناگون و کاربرد آنها مطرح نبود بل مراد و منظورشان از لغت واژه های  
 دشوار و مجهوز و ناآشنای بود که معنی آنها را همگان نمی دانستند و در پی  
 همین باور بود که در لغت نامه های که برای اهل فارس هم می نوشتند به توضیح  
 واژه های دشوار عربی نیز می پرداختند و گاه در این مورد بیکه گراقت میگردند

مؤلف صحاح الفرس دوین لغت نامه موجود فارسی ایرانی در مقدمه مینویسد :  
 « و چون در بعضی لغات اصطلاح اهل فرس موافق اصطلاح  
 اهل عرب افتاده مانند « برحاس » و « حرون » و « غمزه » و « مشقه »  
 و « مشواری » و امثال آن و حکم اسدی آن را ذکر کرده بود اقتداء به از ذکر  
 آن چاره ندیده و هر لغتی را در موضع آن ایراد کرد و این مقدار متعرض شد که عرب  
 نیز چنین گفته است بیا این « دشوار جوینها » بدانجامی کشد که وقتی برای این  
 واژه های هجور و معلق در میان اشعار فارسی شاید نمی یابد به سراغ اشعار عرب  
 می رود . در دنباله مطلب بالا میگوید : « و اگر در اینستند لغتی معنی فارسی  
 نیافت و در اشعار عرب مثال آن موجود بود بنا بر توضیح آن لغت آن  
 بیت را ذکر کرد ، ، ، »

بنا بر آنچه گذشت لغت نامه های فارسی گذشته گان اکثر کتابت لغت  
 رایج و معمول آن روزگار نیست که لغت نامه واژه های دشوار شوی است  
 و نه تنها زبان مردم کوچ و بازار و رایج را در بر نمی گیرد که زمان کتابت و متون  
 منشور آن عصر را نیز عمدتاً شامل نمی شود و از آنجایی که واژه های مصطلح در هر  
 دوره ای اعم از الفاظ ساده و مرکب و اصطلاح و کنایه و مجاز و غیره علاوه  
 بر ارزش لغوی آن می تواند بیان کننده فرهنگ مردم آن دوره  
 خاص هم باشد ، از لغت نامه های کهن فارسی نمی توان چنین اعتبار ارزنده  
 را متوقع بود و البته و صد البته که کار گذشته گان نسبت به زمان خود آنان  
 در خور تحمید و ستایش است و عدم تطبیق تالیفات آنان با نیازمندیهای  
 زمان ما به هیچوجه از ارزشش کارشان نمی کاهد که در دیگر رشته های علوم

نیز چنین است .  
 مسائل و مشکلات و موضوعهای دیگری را که در فرنگ نویسی  
 گذشته متحمل بود ضمن بر شمردن امتیازات فرنگ دکتر معین بنایت  
 باز خواهیم گفت که « سر دلبران را باید در حدیث دیگران جست »

### شیوه فرنگ نویسی دکتر معین

یکی از ویژگیهای بارز در فرنگ نویسی دکتر معین که بیشک مهمتر  
 امتیاز آن بر دیگر لغت نامه های پیش از او محبوب میگردد، روش و شیوه  
 علمی آنست . بسیاری ازین ظرافت های در گذشته معمول نبود و یا اگر هم  
 بعضی فرنگ نویسان گذشته باره ای از آنها را در روشهای خود بکار می  
 گرفتند چنین بسامان نبود . بنا بر این روش دکتر معین را باید از  
 دو جهت نگریست نخست تکمیل روشهایی که پیش از او هم به نحوی لغت نویسی  
 متداول بود و او آنها را البته به گونه ای بهتر ، کاملتر و علمی تر در روش خود بکار  
 گرفت و از جهت کیفیت و هم کمیت از اسلاف خود فراتر رفت .  
 دوم روش خاص او در فرنگ نویسی است که یا اصلاً در زبان فارسی  
 سابقه داشت و باید بحق او را مبتکر این سنت نو دانست و یا اگر هم مختصر  
 سابقه در گذشته داشته باشد دیگر گونی ای که دکتر معین در آن به وجود آورده  
 جلوه ای کاملاً نویافته که کمتر از یک ابتکار و ابداع نیست و ما این شباهت  
 در زیر باز خواهیم نمود



اینکه ای را که پیش از این جزو معایب فرہنگ نویسی در گذشته  
 یاد کردیم، در فرہنگ دکتر معین کاملاً مورد توجہ و ملاحظہ و امان نظر  
 بوده است. چنانکہ پیش ازین اشارت رفت معنی و مفهوم لغت نویسی  
 این نیست کہ واژہ ہائی دشوار را معنی کنیم و بہ آن دستہ از واژہ ہائی بپردازیم  
 کہ در متنی مجبور و محالگونہ بکار رفته و گاہ با تشکلف بسیار شاعر وزن و قافیہ ای  
 ہم بہ آن داده شدہ و حتی گاہی شاعر یا شاعر شہنا برای وجود شاید شعری  
 بہ آن شکل شعر داده است. مفہومی کہ ما از زبان داریم و باید برای آن فرہنگ  
 بنویسیم معنایی بسیار وسیعتر دارد و اگر لغت نویسان گذشتہ ما بہ ہمگونہ ہائی  
 آن توجہ می داشتند، امروز گنجینہ ہائی بسیار ارزندہ ای از تمام الفاظ  
 متداول ہر عصر و زمانی را در اختیار می داشتیم کہ در بردارندہ اوضاع اجتماعی  
 اقتصادی، سیاسی، تاریخی و جغرافیائی و زیستی و جامعہ شناسی روزگار  
 گذشتہ بود.

این نقیصہ در فرہنگ فارسی دکتر معین تقریباً بر طرف شدہ و آنچه  
 بہت نموداری از واژہ ہائی را تاج عصر ادست، و در ہمین راستا واژہ  
 ہائی بمجوری را کہ در متون نشر و نظم فارسی نیامدہ یا بہ ندرت استعمال داشتہ  
 و در محاورہ نیز کاربرد بی ندارد در این فرہنگ نیامدہ و حتی واژہ ہائی غیر  
 مستعمل و یا کم استعمال نیز مشخص گردیدہ است. بہ عبارت دیگر میتوان  
 گفت فرہنگ دکتر معین فرہنگ زبان عصر اوراد بردار کہ متعقبات  
 آیندہ می توانند بسیاری از اطلاعات یاد شدہ را البتہ در محدودہ  
 زمانی ای کہ در آن تدوین یافتہ از آن دریابند و جزو ہمین مقولہ است

پرداختن چسب فاف اضافه زبان فارسی و کاربرد آنها که فرسنگ های قدیم به آن نپرداخته اند و تا حدی که در حوصله یک فرسنگ عمومی و دم دستی است باز ذکر شواهدی که به معانی آنها اعتبار بخشیده بیان گردیده و از بیان آغاز تالیف حداقل می توانست آغازگری برای تحقیقات نو در زمینه خرف اضافه فارسی هم باشد.

۲- فرسنگ معین متدی علمی و تحقیقی دارد و این روش امتیاز خاصی به فرسنگ بخشیده است. دکتر معین برخلاف دیگر لغت نویسانی که واژه را بدون تحقیق نقل کرده اند حتی گاهی برای معنای آنها اسم الفاظ و عبارات لغت نویسان گذشته را با مختصر تغییری بیان داشته اند، روشی عالمانه دارد و این روش پژوهشگران و بارزترین ارزش فرسنگ او شمرده می شود. از نام گیاهان و حیوانات گرفته تا واژه ها و اصطلاحات ریاضی، نجومی، پزشکی، حقوقی، هنری، ورزشی، نظامی، طبیعی و کسان و جایها به ترتیب از تطبیق با تحقیقات مربوط به آنها و دستاورد های نوین علمی در آن رشته ها بیان می دارد و با استفاده از آخرین منابع و تازه ترین مآخذ موجود ایرانی و اروپایی در هر یک از دانشهای یاد شده معانی لازم را البته در حدیک فرسنگ عمومی باز می نماید و به ضبط درست آنها می پردازد.

۳- الفبای زبان فارسی چنانکه میدانیم برای ضبط تلفظ کلمات توانا نیست و به همین دلیل هم نویسان گذشته برای نشان دادن تلفظ درست واژه ها ابهت های گوناگونی داشته اند که هر کدام اشکالات خاص خود را داشت و مواردی که به ذکر حرکات تمام حروف کلمه می پرداختند به تفصیل اینجا می

و چندین برابر اصل واژه جامی گرفت. در پاره ای موارد مانند شان دادن تلفظ کلمه با هموزنهای خود نیز دقیق از کار در نمی آید و گاه تلفظ درست کلمه دوم نیز خود روشن نبود. در بعضی موارد دیگر برای نشان دادن تلفظ صحیح کلمات، فقط به ضبط حروف متحرک کلمه بر روی حروف کلمه و یا خارج از کلمه و پس از آن اکتفا می شد که این کار هم علاوه بر غیر دقیق بودن در عمل و در چایخانه های موجود دشواریهایی را به همراه داشت.

در فرہنگ دکتر معین بهترین راه ممکن و لا اقل بهترین روش آن زمان برای نمایان نمودن تلفظ درست واژه ها مورد استفاده قرار گرفت و حروف لاتینی مخصوصی را که مرحوم دکتر معین موفق به تهیه آن گردید تا حد زیادی این دشواری را آسان کرد. یعنی از همان روشی که بعضی خاورشناسان معمول داشته اند و برای نمودن تلفظ کلمه ها در علوم همچون فونیتیک و زبان شناسی و لهجه شناسی و غیره از حروف لاتینی ترانسیترایسیون و لوترانسیکریپسیون استفاده نموده اند. بهره جستن و این چاره جویی سبب گردید تا بسیاری از مشکلات مربوط به تلفظ کلمات فارسی را نسبت به گذشته حل کند.

۴- از فضیلت های مرحوم دکتر معین دستور دانی او بود و این تسلط او بر مباحث دستور زبان فارسی که خود طرحی نو برای آن افکنده بود، سبب گردید تا تشخیص او در هویت های دستوری حداقل کمیوخت باشد. علاوه بر آن ریشه ها و وجه اشتقاق را باز نموده و صیغه ها و مشتقات گوناگون افعال اینها را تا حد ممکن بدست داده است.

۵- در زبان فارسی مانند دیگر زبانها بسیاری واژه ها معانی و مفاهیم



گونه‌گونی دارد. در فرسنگ دکتر معین این معانی با ذکر شماره از یکدیگر تفکیک گردیده تا معانی و مفاهیم در رسم نیامیزد و جوینده بتواند معنی مطلوب خود را به آسانی بیابد و درین تفکیک معانی و نیز مواد ضمناً نشان دادن کثرت استعمال هم تا حدی منظور بوده و معانی کثیرالاستعمال تر جلوتر و معانی ای که در زبان رایج کاربرد کمتری دارد، پس از آن آمده است که ازین بگذرد کثرت و یا قلت معانی هر واژه را نیز میتوان دریافت.

۶- در هر زبانی واژه ها و مفاهیمی وجود دارد که تجسم معانی آنها جز از طریق رسم تصاویر آنها امکان پذیر نیست و اگر رسم باشد بدان قوت نیست. بسیار آلات و اشیاء و گلها و حیوانات و رنگها و مفاهیمی ازین قبیل چنین حالتی دارد. مثلاً برای تجسم ذهنی هر یک از رنگها بدون شک هیچ شرح و توضیحی به اندازه نشان دادن تصویر رنگی خود آنها نیست. استفاده از تصویرها و نقشه ها و جدول ها در موارد مختلف در فرسنگ معین که گاه نیز رنگی و مخصوص فرسنگ تهیه گردیده از اتمی زات بارز آن نسبت به دیگر کتابهای لغت به شمار میرود.

دانشین سخن اینکه در فرسنگ فرسنگ نویسی زبان فارسی نام است و دکتر معین سمواره خواهد درخشید و با لغت و لغت نویسی قسری نخواهد بود و پشروشناسهای لغوی اواز جمله مهمترین و معتبرترین ماخذ و منابع زبان فارسی محسوب خواهد گردید.

روانشناسان



## گزیده مآخذ

- ۱- انجمن آرای ناصری: دارالطباعه خاصه بهایونی ۱۲۸۷ ضابطه چاپیت
- ۲- برهان قاطع به اهتمام دکتر معین (دوره کامل)
- ۳- تحفه الاجابات تصحیح آقای تقی زاده طوسی از انتشارات اتحادیه رضوی ۱۳۶۵
- ۴- جامع اللغات نیازی جاری (فرهنگ منظوم) پایان نامه فوق لیسانس خانم افسانه شیفته فرد در دانشگاه علامه طباطبائی
- ۵- سرمه سلیمانی به تصحیح آقای محمود بدبری
- ۶- صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالحی طاعنی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ دوم ۱۳۵۵
- ۷- فرخنده جمالی: تالیف ابوبکر مطهر جمالی یزدی به کوشش ایرج افشار ۱۳۴۶، موسسه امیرکبیر
- ۸- فرهنگ جهانگیری: ویراسته دکتر رحیم عصفی از انتشارات دانشگاه مشهد
- ۹- فرهنگ فارسی دکتر معین (دوره کامل)
- ۱۰- فرهنگ تواس:
- ۱۱- لغت فارس اسدی طوسی به تصحیح دکتر دیرسیاتی و نیز عباس قبال
- ۱۲- لغت نامه دینخوا (مقدمه)
- ۱۳- لغت نامه فارسی از انتشارات موسسه لغت نامه دینخوا
- ۱۴- مجمع الفرس: سروری کاشانی ۳ مجلد به تصحیح دکتر محمدپیر سیاتی ۱۳۳۸ - ۱۳۴۱

۱۵- معیار جمالی :

۱۶- فرہنگ نظام: سید محمد علی داعی الاسلام. ۵ جلد حیدر آباد

۱۳۴۶-۱۳۵۸ .

۱۷- یادنامہ پور داوود (مجموعہ مقالات درباره فرہنگ تمدن ایران ۱۳۲۵

حواشی:

\* تجلی است از فرہنگ نویسی در ایران تا مشروطیت و فرہنگ فارسی دگر معین.

۱، گفت فرس، بکوشش دگر ویرسیتی ص تشش .

۲، صحاح الفرس بہ اہتمام دگر عبدالحی طاحتی ص پشت .

۳، کتابہائی مانند فرخاندہ جمالی نزدی تألیف سال ۵۸۰ را چاہیے ادیم

چہ کثکول گوزدای است از علوم مختلف متداول زمان مؤلف کہ فقط فصل سوم

از مقالات دہم آن کہ ۶۰ صفحہ از ۴۳ صفحہ متن چاپی را دربر میگیرد (ص ۳۰۹ تا

۳۲۹) «در معانی الفاظ پہلوی» است .

۴، البتہ باید سالیانی را کہ بہر زمان با ویرانگریہای مخولان در بعضی نقاط

ایران است منشی اثر گردد .

- ۵۰، در عصر علماء الدین محمد شاه خلجی ۷۱۵ - ۶۹۵ تألیف شد .
- ۶۱، مقدمه لغت و لغت فرس متعلق به آقای نجوایی به نقل دکتر دبیر یاقی  
در مقدمه لغت فرس ص پنجم .
- ۷۱، صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبد العلی طاعتی ص ده .
- ۸۱، مأخذ مشتمل بر صفحہ های ۱۱ و ۱۲ .
- ۹۱، خوشتر آن باشد که سر دلبران      گفته آید در حدیث دیگران .
- ۱۰۰، TRANSLITERATION : نشان دادن تلفظ با استفاده از  
حرفهای زبان دیگر.
- ۱۱۰، TRANSCRIPTION : نشان دادن صورت مکتوب با  
استفاده از حرفهای زبان دیگر.

# شرح تصابیر عارفانه در «آخرین غزل»

حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه

محمود شاهرجی

اخیراً غزلی عارفانه از حضرت امام قدس سره الشریف انتشار یافت که برای بسیار کسان از مردم که با افکار و آثار عرفانی آن بزرگوار آشنا بودند، موجب شگفتی گشت، چه هرگز نگمان نمی بردند مردی با آن سطوت و صلابت که در امواج خروشان امور اجتماعی سکان کشتی امتی را در دست دارد و پنجه در پنجه اهریمنان سرکش در افکنده، دارای چنین اندیشه و احساسی باشد و نیز مورد دیگری که سبب اعجاب گروهی گشت، وجود اصطلاحات و تعبیری بود که در این غزل آمده از آنکه آسان با این مصطلحات بیگانه بودند و نمی دانستند که امام چون دیگر مردان بزرگ عالم وجودی ذوالعباد بود، او همیچنانکه در پخته و پیکار با طاعنیان و شتمگران قهرمان بود، در عرصه عالم معنی و جهان عرفان نیز قهرمان بود. امام در سنین جوانی کتاب گرانقدر مصباح الهدایه را که حاوی حقایق و معارف بلند عرفانی است مرقوم داشته و درسی و پنج سالگی، شرح و تعلیق برد و اثر بزرگ عالم عرفان یعنی فصوص شیعیه اکبر محی الدین مصباح الانس

قونوی نگاشته که موجب اعجاب است، همچنین ابیاتی پراکنده از سرودهای ایشان وارد زبان صاحب دلائل است که حاکی از غایت توغل و تبحر آن بزرگوار در بیان مواجید و ذوقیات اهل معرفت می باشد.

اما در مورد این غزل و تعابیر آن باید عنایت داشت که هر یک از اصناف و طبقات مردم را اصطلاحی است و نیز بر رشته از علوم و معانی زبان خاص خود را دارد، خاصه عرفان که بی شک زبان و مصطلحات معمول سخت متفاوت است، چه عارفان خدا بین دریاها خویش را که محصول و مولود حالات خاص است، در ظرف عبارات و الفاظ مخصوص میریزند که با اصطلاحات معمول و وضع لغوی سخت مغایر است، ازین رو اهل فن، در بیان مصطلحات این قوم رساله ها نگاشته و کتابها پرداخته اند و تا کسی با آن تعابیر آشنا نباشد نمی تواند چیزی از آن ادراک کند و بسا که این عدم شناخت سبب شائبه نیز گردد. عالم گرانمایه و عارف بلند پایه طامس فیض درویش چه کتاب مشواق آورده که چون طایفه ای از متقشف ظاهر محبت بندگان را نسبت با جناب الهی متکبر بودند و بدین سبب در اشعار اهل معرفت و محبت، قدح می نمودند، بنحاطر رسید که چند کلمه که بدان معانی حقایق، از لباس استعارات مکشوف و اصطلاحات غریبه قوم که در ابیات ایشان مستعمل است، معروف تواند شد، بنویسد و از اسداری که به حقیقت محبت و حقیقت اشعار این طایفه اشعاری داشته باشد پرده برگردد تا باعث بصیرت سالکان راه گردد و مدد آن



محبت، انسی و قربی پدید آید و اصحاب ذوق را ناشاطبی و شوقی بیفزاید و  
 دل‌های مرده را در اهتزاز و ارواح افسرده را در پرواز آورد، ...  
 بدانکه اهل معرفت و محبت را گاهی در سرشوری و در دل شوقی، متولی  
 میشود بحدی که اگر بوسیله سخن اظهار ما فی الضمیر نکند، وجد و قلق ایشان  
 را رنج میدارد و صبر بر آن، در دلها تخم غم و اندوه میکارد و چون  
 اظهار اسرار معرفت و افشای ما فی الاستار محبت را رخصت نداده اند  
 ناچار گاهی در برده استعاره و لباس مجاز به انشاء اشعار متشکله بر آید به معانی  
 و حقایق که باعث باشد بر اهتزاز، دلی خالی میکند و ارباب قلوب را به استماع آن  
 در اهتزاز می‌آورد و بدین وسیله در دل‌های روشن، شوق بر شوق  
 و محبت بر محبت می‌افزاید و امام خود نیز در مواضع مختلف از آتش  
 خویش به همین معنی اشارتها دارد و خواننده را به تفکر و تدبر دعوت میفرماید  
 چنانکه در کتاب مصباح و تفسیر سوره حمد بدین تدبیر و اندیشه سخت متعاش  
 نمیکند، در مصباح فرماید، تو ای خواننده که خدایت در دو جهان  
 نگه دارد، زنده از زندها که در مطالعه کلمات عارفان سالک و اولیاء  
 کامل گرد متشابهات نگردی و کلماتی را که معنی صریح و روشن ندارد خیال  
 نکنی، چه عارفان کامل اینچنین بشهود و عیان دریافته اند برای آن اصطلاحی  
 وضع کرده اند و از برای مشهودات خویش عبارتی برگزیده اند تا مگر دل  
 طالبان جهان معنی را به ذکر خدا جلب کند و بدان راغب سازند.

اصطلاحاتی است مراد ال را

که از آن نمود خبیر جمال را

منطق الطیری بصوت ابوتی  
صد قائل صد موس افروتی  
پین بطنی یا بعکسی هم شما  
در میفتید از مقامات سما

بالجمله آنچه عارفان خدا بین در اقوال و آثار خویش عرضه کرده اند ملهم  
از قرآن کریم است و روح آئین و شریعت پاک محمدی و بیان حقیقت  
توحید چنانکه هاتف درین معنی گوید :

هاتف از باب معرفت که گهی  
مست خواندشان و که هشیار  
از می و نرم و ساقی و مطرب  
وز مغ و دیرو شاید و زمار  
قصه ایشان نهفته است ایست  
که بایمانند گاه اظهار  
گر بری پی بر از شان دانی  
که بنمن است سر آن هزار  
که یکی هفت و بیست جز او

و مده لاله الا هو

پیش از آنکه به شرح اجمالی برخی از تعابیر غزل حضرت امام بزرگواریم  
بیان نکاتی ضروری نماید و آن اینست که این حقایق اموری است در یافتنی  
و وجدانی و آنکس میتواند درباره آن سخن گوید که واجد آن حالات باشد



که این کمترین را هرگز بوی ازان عالم به شام نرسیده و نیز آنکس املیت  
 شرح و تفسیر آن را دارد که اهل تحقیق و تتبع باشد، نه این بی بضاعت و نر  
 این سخن را شرحی مستوفی درخور است که درین مقال چنین مجالی نیست،  
 اینکه با سر سخن شوکم تا بگریم درین غزل چه تعبیری است و مراد ازان  
 چیست، اجمالاً درین سروده، از خال، لب، چشم، انا الحق، غم دلار، میخانه،  
 مسجد، مدرسه، جامه زبد، خرده، پیرو اعظم، زند، بستکده، سخن رفته  
 است که ذیلاً بشرح اجمالی هر یک ازین تعبیری پردازیم، در بیت نخستین لفظ  
 خال آمده که در عرف اهل معرفت عبارت از نقطه وحدت حقیقیه من  
 حیث الخفا، که مبدأ و ختمهای کثرت اعتباری است و از ادراک و شعور  
 اغیار محجوب و مخفی، چه سیاهی و ظلمت موجب خفاست.

بر آن رخ نقطه خالشن لسط است  
 که اصل مرکز و دور محیط است  
 از و شد خط دور هر دور عالم  
 و ز و شد خط نفس و قلب آدم  
 ازان حال دل بر خون تباه است  
 که عکس نقطه خال سیاه است  
 ز خالشن حال دل جز خون شدن نیست  
 کزان منزل به بیرون شدن نیست

لب چهار تست از روان بخشی و جان فزائی که به زبان شرع از  
 آن به نفع روح تعبیر میکنند و از افاضه وجود که نگاه داشتن خلق است و

مقام هستی، به قول کن، نیز به لب، اشارت رفته است و چشم عبارت است  
از شهود حق جل و علاء بر اعیان و استعدادات که صفت بصیری اوست، که  
ان الله بصیر بالعباد

ز چشمش خاست بیماری وستی  
ز لعلش گشت پیدایین هستی  
ز چشم اوست دلها مست و مخمور  
ز لعل اوست جانها جمله مستور  
ز چشم او بمده دلها جگر خوار  
لب لعلش شفای جان بیمار  
بچشمش گریه عالم در نیاید  
لبش هر ساعتی لطفی نماید

در بیت دوم سخن از انا الحقی رفته است. نزد عارفان خدا بین  
وواصلان بمشرب حق الیقین محقق است که جز وجود مقدس باری تعالی  
در دار وجود، داری نیست و جمع کثرات و تعینات، سراب و غمایشند  
حقیقت هستی اوست و آفتاب وجود مطلق است که سبب نمود ذات  
کثرات گشته و بر یگانگی او گواهی میدهند و پیوسته در تسبیح و تقدیس  
این ذات متعالند، که قرآن عظیم می فرماید و ان من شیء الا یسجد له کن  
لا تقفون تسبیحهم، همه موجودات چون شیخ طبر، انی انا الله رب العالمین  
میگویند و سرود یگانگی اومی سرایند، گوشه چون گوشش کلیم باید تا ان  
ندار باشند، انسان خلیفه الله است و برگزیده خداوند، اگر به نهایت

بندگی و کمال عبودیت رسد، هر فعلی که از وصاف در شود فعل حق است، که گفته اند  
 عبودیت جوهری است که درونمایه آن ربوبیت است و مولانا را درین معنی  
 تعبیر جالبی است، گوید: آه من سرد تیره را چون به کوره برند و بگردانند سرگاه  
 بر آید زنگ و طبع آتش گیرد، اگر در آن حال دعوی کند که من آتشم تلکفت  
 نباشد، نیز بنده ای که از قید آنانیت وستی عاریت خود را شده باشد  
 و در نور جمال حضرت حق فانی گردد هر چه کند از قول و فعل، قول و فعل خداوند باشد

انا الحق کشف اسرار است مطلق  
 بجز حق کیست تا گوید، انا الحق  
 همه ذرات عالم بهیچو منصور  
 تو خواهی مست گیر و خواه مخمور  
 درین بسیج و تهلیل اند دایم  
 بدین معنی سیمه باشند قائم  
 اگر خواهی که گرد و بر تو آسان  
 دان من شئی را یکره فرو خوان  
 در آرد و آدمی ایمن که ناگاه  
 در حق گوید تانی انا الله  
 روا باشد انا الحق از در حق  
 چرا بنود روا از نیک سختی

در بیت سوم سخن از غم دلدار است، که ام غم به غم بهجوری و در دور  
 و سوز آتش عشق، غمی که سرمایه همه شایههاست و جاندار وی همه در دما،

ذره ای از آن بهر چه در عالم هستی است می ارزد ، بلکه بر دو جهان بر جان دارد .

درد و خون دل بیاید عشق را  
قصه ای مشکل بیاید عشق را  
ساقیا خون جگر در جام کن  
گرنذاری درد ، از نادام کن  
عشق را دردی بیاید مرد سوز  
گاه جان را پرده در گریه و فز  
ذره ای عشق از همه فاق به  
ذره ای درد از همه عشاق به

در بیت چهارم سخن از میخانه رفته که مراد باطن عارف کامل است  
که در آن شوق و ذوق معارف الاهی و مواهب بخشش های ربوبی  
موج میزند و نیز عالم لاموت را گفته اند همچنین مجمع عارفان ماضی که در  
عشق محبوب مطلق و مطلوب حقیقی پایی بسته اند و یکدل و یکگزینگی برای  
وصول به مطلوب راه مجاهدت می پیمایند و از آن به خرابات نیز تعبیر  
کرده اند و گفته اند خوابات عبارت از وحدت صرف اطلاق خالص است  
که تعینات را آسنا نه عین باشد نه اثر و خراباتی اشارت است به عاشق  
لا ابائی که از قصد رفویت بهر چه غیر خداست رسته باشد .

خواباتی شدن از خود ربانی است  
خود می کفر است اگر خود پارسائی است

خرابات از جهان بی مثالی است  
مقام عاشقان لا ابالی است  
خرابات آشیان مرغ جانست  
خرابات آستان لامکان است

اما مراد از مسجد مجازاً مقصود طاعات و عبادات بروح و سوداگرانه است که  
عابدان را مراد از بجای آوردن آن کتاب بهشت است و تحصیل لذت آنجهانی  
نه عبادت عاشقان بر خاسته از شور محبت، چنانکه مقتدای عارفان و امام مودیان  
علی علیه السلام فرمود خداوند ترا نمی ستایم به طمع بهشت که این عباد سوداگران است  
و نه از خوف آتش که این عبادت بردگان است بلکه ترا از آن روی ستایش  
می کنم که سزاوار آئی «عبادات سوداگرانه اکثر و اغلب موجب غرور و خود  
پسندی میشود چنانکه امام باقر فرمود: دو کس به مسجد درآمد یکی عابد و دیگری  
فاستق، چون بیرون شدند، عابد از جمله فاسقان بود و فاستق از جمله صبیقان  
از آن رو که عابد چون به مسجد درآمد به عبادت خود می بالید و بدان  
می اندیشید و فاستق در آتش پریشانی می سوخت و بختایش می طلبید  
و نیز برخی از مساجد را بر اساس تقوی بلکه بر پایه نفاق چون مسجد ضراب  
بنامی شود که خداوند پیامبر را فرمان داد تا در آن آتش افکند و از بنیادین  
بر انداخت.

مسجدی که اندرون اولیا  
مسجد کا جسته است آنجا خدا است

مقصود از مدرسه علم است، علم گوهری است اگر اینها و نقد نفیس ولی مهتا



و موجب خیرات و برکات که در کسب آن تأکید فراوان شده است اما اگر علم مبتنی  
 بر تهذیب و توأم با ایمان نباشد، تیغ بران است در دست زنگی  
 مست و چنین عالمی دزدی است که با چراغ آمده تا گزیده ترین کالارا  
 به نیما برد و نیز مراد از علم وصول به اصل کمال و قرب معبود متعال است،  
 هر چند علم و عقل بر وجود باری تعالی اقامه برهان می کند اما از این آتش بدی  
 قانع گشته و عشق داند که عاقلان در این دایره سرگردانند لیکن عارف باری  
 و مجاهدت و صفای آئینه دل و تزکیه نفس به شهود جمال حق می رسد و آن علمی  
 را واجد است که پیامبر فرمود: علم نوری است که خداوند در دل هر کس که  
 خواهد می افکند و در شناخت حضرت حق پای اهل استدلال چوبین است

بد گهر را علم و فن آموختن

دادن تیغ است دست را برهن

تیغ دادن در کف زنگی مست

به که آید علم با کس را بدست

علم و جاه و منصب و مال و قرآن

فتنه آورد در کف بدگوهران

عارفان از چنین علمی که حجاب اکبر است و مایه غرور و فساد اظهار نیاز می  
 می کنند و آنرا ناسودمند می دانند که پیامبر فرمود: پناه می برم به خداوند از علم ناسودمند

علمای اهل دل حمالشان

علمای اهل تن احمالشان

علم چون بر دل زندیاری شود

علم چون بر تن زندیاری شود

علم کان نبود ز بهو بواسطه  
 او نباید همچو رنگ ماشطه  
 لیک چون این بار را نیکو کشی  
 بار برگزند و بخشدت خوشی

ز به نیز جو علم است و حقیقت آن اعراض از دنیا و متاع غرور می باشد  
 و این در ماهیت خود مستحسن است اما چون برخی لباس زهد را وسیله فریب عوام  
 و دام راه مردم ساده دل ساخته و ریامی و وزند از این ردپوسته در معرض  
 طعن و تخریف صاحبان دامل اخلاص واقع شده اند .

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست  
 در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست  
 در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر است  
 در صراط مستقیم ای گشتی گمراه نیست

اما خرقه جامه ای است که از پاره ما بهیم دوزند و اصطلاحاً به جامه اهل  
 سلوک اطلاق می شود ، گفته اند مراد از خرقه ، نعل ولایت است ، بلبس شدن  
 بدان ، و نیز در صفت گفته اند که خرقه جامه رخصاست ، هر که در این کت  
 تحمل نامرادی نکند مدعی است و خرقه بر او حرام است اما در میان خرقه  
 پوشان نیز چنان زاهدان ، نابلان و سیاه کاران بسیارند که آنان  
 نیز مورد طعن و ملامت واقع گشته اند به قول خواجہ : ای بسا خرقه  
 که مستوجب آتش باشد اما در سخن امام خرقه مفید است  
 به خرقه زندی آلوده که مراد همان پیردان انسان کامل است



که مست از شراب عشق ازلی است، در این معنی شاه نعمت<sup>۱</sup>  
گوید :

نسبت خرقه ام از پیر خرابات بود  
به از این نسبت خرقه ز تحالات بود  
اینچنین پرومردی و چنان میخانه  
باده نوشیدن من عین عبادات بود

همچنین در بیت پنجم اشارت به پیر رفته که مراد پیشوا  
در سهر و مرشد است، که بی راهنهائی اذنی طریق و سلوک  
الی الله ممکن نیست و سالک هر چند کار دیده و گزیم پوی باشد  
جز در غفل عنایت انسان کامل به مقصد نمیرسد، چون گذار  
بر ظلمات است، حضر را همی باید جست تا به عون عنایت و دستگیری  
او از فراز و نشیب این راه پر خطر گذشت، اوست که کاروان  
رهبران در پناه عنایت خویش بر منزل مقصود می رساند و  
این همان ولی خداست .

غزیرا سیر استاد لشکر مباد  
پیر گردون فی ولی پیر شاد  
در زمان گر پیرا شد زیر دست  
روشنائی دید و از ظلمات

## من بخیم زین پس راه شیر

پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر  
 درین غزل از آزار و اعظ شهر سخن به میان آمده که مقصودناصحان و دعا عطا  
 اند که در پوسته سخن و گفتار گرفتار آمده و سرگز زوق معنی و حقیقت را پخته اند  
 که خواجہ درین معنی گوید اگر از مسجد به خواب است افتادم بر من خرده گیر، چه مجلس  
 و عطا طولانی است و وقت عزیز از کف میرود و مراد آن ناصحان و پند گویند  
 که چون به خوت میرند آن کار دیگر میکنند

گر چه بر و اعظ شهر این سخن آسان نشود  
 تا ریا و رزد و سالوس سلمان نشود  
 رندی آموز و کرم کن که نه چندان نر است  
 حیوانی که نموشد می و انسان نشود  
 گوهر پاک نباید که شود قابل فیض  
 ورنه هر سنگ و گلی لودلو، مرجان نشود

و نیز از زند سخن میسان آمده که در عرف ارباب معرفت بر کسی اطلاق میگردد  
 که از جمیع کثرات و کیفیات رسته و غبار غریبت را از دامان وجود خویش فرو رفته  
 و سرافراز عالم واردم آمده باشد و هیچ مخلوقی به مرتبت و منزلت رفیع او  
 نمی رسد، رند کسی است که تمام رسوم ظاهری و قیود معموله را ترک گفته و محو  
 حقیقت شده باشد.

زاهد ار راه به رندی نبرد مخدور است  
 عشق کار است که موقوف به ادایت باشد

و در بیت آخر سخن از بت سکه است و بت ، در کشف آمده که بت سکه  
 باطن عارف کامل است که در آن شوق محارف الهیه بسیار باشد و نیز گنایه از  
 عالم لاهوت است یعنی وحدت کل و به معنی منظر بت ذات احدیت آمده و  
 بت مطلوب و مقصود و معشوق را گویند ، فیض در مشواق درین معنی چنین گوید ؛  
 بت عبارت است از هر چه پرستیده شود ، از ماسوی حق سبحانه  
 خواه به اعتقاد الوهیت باشد چون اقسام کفار و خواه به اعتقاد وجوب طاعت  
 و تعظیم چون شیخ کبار و خواه با فراط محبت ، چون مجربان عشاق مجازی و  
 سایر اغیار مانند جاه و غرت و درسم و دنار ، پس اگر پرستش آن از آن  
 روست که منظر حق است جل و علا و حق در او تجلی کرده به اسمی از اسما و صفاتی از  
 صفات حسنیه آن بت عارفان است و پرستش آن پرستش خالق آن  
 است ، چه جمیع موجودات ، صورت حق است و حق سبحانه روح همه است  
 و ازینجاست که گفته اند ما رأیت ثیلاً الا و رأیت الله قبله و معه ، و الا بت  
 مشرکان است و حق منزله از آن است تعالی شأنه عما یقولون ، قال الله  
 تعالی و من الناس من یخذ من الله اندازای سجونهم کحب الله الذین  
 آمنوا ، الله جل جلاله و قال اتخذوا ااجبارهم و ههنا نهم ارباب من دون الله  
 یعنی اطاعوهم و نگاه اسم بت را مخصوص سازند و به کامل و مرشد می که قطب  
 زمان است چه محبوب حقیقی باعتبار جمیع اسما ، و صفات در او جلوه گر  
 آمده است .

بت اینجا منظر عشق است و وحدت  
 بود ز ناربتن عین خدمت

چو اشیاست مستی را مظاهر  
 از آن جمله یکی بت باشد آخر  
 درون بر تپتی جانی است پنهان  
 بزرگفرایانی است پنهان  
 بت ترسایو نور است باهر  
 که از روی بت آن دارد مظاهر  
 کند او جو دلخارا و شامی  
 گهی گردد مغنی گاه ساقی  
 ز می مطرب که از یک نفر خوش  
 زند در خرمن صدزاهد آتش  
 ز می ساقی که او از یک ساله  
 کند بخود دو صد مقدار ناله  
 رود در خانه مست بشانه  
 کند افسون صوفی رافانه  
 اگر در مسجد آید در سجده گاه  
 بنگذارد در او یک مرد آگاه  
 رود در مدرسه چون مست مسور  
 فقه از وی شود بیچاره مجبور  
 ز عشقش زایدان بیچاره گشته  
 ز خان و مان خود را و او گشته



بالجملة این بود شرحی اجمالی در اصطلاحات و تجاویز سخن امام قدس  
 سره الشرف تا آن حد که درین مقال می گنجید ، امی عزیز صاحب دل سختی  
 درین مطلب بیندیش که این سخن کیمت ، این نه گفتار صوفیانه است  
 و نه سخن مسند نشینان خانقاه که از پی وقت نخوش کردن بر زبان رود  
 بلکه این سخن فقهی است بزرگ و والا مقام و مرجعی بلا معارض و  
 عالی مقام این سخن پیشوا و رهبری شور شگراست که در عصر جاهلیت  
 جدید خلیل سا بر هر چه بت و بتکراست یورش برد و اصنام را در هم  
 شکست و آب اسلام و شریعت را دیگر باره به جوی باز آورده کسی  
 که در اجرای حدود و احکام الهی لخطای تردید نمیکرد و ذره ای اغراض  
 روانی داشت ، این سخن بجوای دل سوخته و مشتاق اوست که از صحبت  
 محبوب ازل بی تاب بوده این گدازه های جانی افروخته از عشق خدا  
 که هستی او در وجود مقدس باری تعالی محو فانی شده بود و با استظهار  
 حول و قوه اوجہانی را به حرکت در آورد و علیه کفر و ستم بسیج کرد ، پاسبان تو  
 از سخن او حقائق و معارف را اخذ و اکتاب کن و با عزم و اراده استوار  
 راه و روش آن بزرگ را با پای جان بپوی و میراث و مرده رنگ او  
 را پاس دار که عزت و کرامت در آنست . در پایان به روح پر فوج  
 آن عارف حق بین درود می فرستم و از انفاس قدسی آن بزرگ مدد می  
 جویم و از باب معرفت و اهل نظر از لغزش ها و نقایص این و جیزه پوزش  
 می طلبم ، اسجد الله اولاً و آخراً .

استاد عبدالجبار غفاروفت پیر و فیور شعبه  
شرق نشسته علوم اکا و تاجیکستان شوروی

## شهرت حافظ در تاجیکستان و هندوستان

بلبل خوش امکان شیراز شمس الدین محمد حافظ شیرازی از زما حیات  
خود در سمرقند، بخارا، خجند، کشمیر، دلی و بنگاله و دکن شهرت بغایت  
بزرگ پیدا کرده بود، چنانکه خود حافظ بیان نموده است:

بشعر حافظ شیرازی می گویند و می رقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

شاعر صاحب ذوق تاجیک و معاصر حافظ خواجہ کمال خجندی سخن سرا  
دیگر تاجیک از قبیل عصمت بخارالی، اسیری خجندی، کاشفی خجندی، عبدالرحمان  
مشفق بخارالی و بسیاری از استادان غزل سرای دیگر که در قسمت های مختلف  
تاجیک نشین آسیای میانه زندگی کرده اند همه تحت تاثیر خداوند غزل خواجہ حافظ  
قرار گرفته اند - ما در محافل نمایندگان ادبی، اواخر قرن نوزده و ابتدای  
قرن بیستم سمرقند، خجند، بخارا، بدخشان، حصار، کولاب، قوقند، غزنه  
و اندیکان نیز تاثیر پر قوت اشعار دل آشوب حافظ را مشاهده می نمائیم. حافظ  
در مسطره و محاکمه زالی های خود همیشه مفهوم خدا، واقعیت عالم و ازلی و ابدیت  
آن حرکت جاری بودن جهان و صورت و ماده و شعور دنیای واقعی را با مقصد  
معین تعیین میکند این نوع اعتقادات حافظ که در اشعار عرفانی

و فلسفی او یافت می شود استادان شعر و نظم تا جیک جای خود را یافته اند - در تاجیکستان پیش از انقلاب اکوثر در مدارس علمی چهار کتاب مقدس شاعران برجسته یعنی: دیوان های حافظ - بیدل - فضولی و نوائی تسلیم داده می شد - استادان توانای سخن تا جیک به نحو صدرالدین عینی - ابوالعالم لاسوتی میرزا تورسون زاده - محمد جان رحیمی - محی الدین امین زاده که از سرآمدان نظم سویتی تا جیک می باشند نیز حافظ را بزرگترین استاد غزل دانسته در شعرهای خود از وی پیروی نموده اند - مومن قناعت - لایق شیرعلی - بازار صابر - گلرخ دیوگر شاعران جوان غزل سرای امروزه تا جیک نیز در تتبع از شعر حافظ شعری سدا یند علی الخصوص شوای جوان تا جیک به شعرهای حافظ از نوع:

الایا اسالسا قی ادر کاسا واولها که عشق اسان بخود اولی افتاد مشکها

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل را بر خال مندیوش بخشم قند و بخار را

شعرهای جوابیه سروده اند - شاعران تا جیک در پیروی حافظ علاوه بر وزن و قافیه در دلیف قسمتی از ترکیباتی که در غزلیات حافظ استعمال شده نیز عیناً اقتباس کرده اند و در بسیار از موارد از حیث مضمون و فکر هم به حافظ خیلی نزدیک می شوند و غزلها که در پیروی از حافظ به توسط شاعران تا جیک آمده دال بر آنست که آنها از عمده این کار بخوبی برآمده اند - احترام و اعتقاد مردم تا جیک نسبت به حافظ شیرازی تا به درجه ایست که در هر خاندان دیوان حافظ را در بالین طفل نوزاد شان می گذارند - دختران جوان و بالغ تا جیک با دیوان خواجہ حافظ بخت و سعادت آئینده خود را پیش بینی می کنند در مکتب های تاجیکی تاجیکستان قسمت های تاجیک نشین مضامین مختلف از بکستان - ترکمنستان - کرگزستان



و فراغت از صنف های ابتدائی اشعار حافظ را به طور شاید و باید می آموزند  
 در تاجیکستان دانشمندان تاجیک در روس از قبیل عبدالغنی مرزایوف  
 خالق میرزا زاده - شریف جان حسین زاده علی خان افغانی نوب برکت نیکولائی لاروف  
 و دیگران رساله های تحقیقاتی نوشته دیوان او را با مقدمه های کامل و  
 توضیحات بحال رسانیده اند - حافظان و سرایندگان مشهور تاجیک مثل:  
 شاه نظر صاحبوف - معروف خواجه بهاروف - برنا الحی قوایب یار یگراز  
 شواشوهای خواجه حافظ را خیلی ماهرانه می شناسند - اکثر شعرهای حافظ به تشش  
 مقام موسیقی که از آهنگهای قدیمی خلق با شمار میرود ثبت گردیده اند - مادر  
 تاجیکستان چند سال قبل ازین جشن فسخنده حافظ بزرگوار را با خطنه گذرانیده  
 بودیم و این مجلس با شگوه بسیاری از علمای کشورهای جهان از جمله ایران - افغانستان  
 افغانستان و پاکستان شرکت ورزیده بودند - در تاجیکستان در نزدیکی نهای  
 اتحادیه نویسندگان تاجیک مجسمه زیبا و نورانی خواجه حافظ شیرازی گذاشته شده است  
 که بسیار مورد توجه مردم قرار گرفته است - دوستان و مخلصان حافظ بزرگوار از  
 صبح تا شام بر پای آن مجسمه گلدسته های ترو تاز می گذارند - حافظ در دل و دیده مردم  
 تاجیک نام و اگر گرفته است و تاجیه بن است او در تاجیکستان زنده و جاوید  
 خواهد ماند - خود حافظ بزرگوار هم فن ناپذیر بودن خود و اشعار خود را در کت نموده بود و آنجا  
 که میگوید ،

ثبت است بر حریفه عالم دوام ما

چنان که در بالا ذکر نمودیم حافظ در زمان زندگی خود در هندوستان نیز شهرت  
 زیادی پیدا کرده بود - در دوره حکومت سلاطین دلی رواج و رونق زبان فارسی

افزونی گرفته چه در اداره های رسمی چه در محفل ادبی و علمی و چه در بین اهالی و عامه مردم، در این دوره که اغلب سلطانها دلی و بنگاله و نیز فیهان و یان سلطنت بهینه دکن فرسنگ و ادبیات فارسی را شعار خود ساخته به آثار جاویدان فردوسی نظامی - جلال لیلین رومی، سعدی و حافظ رغبتی فداوان داشتند بعضی از آنها حتی با ملاقات و مصاحبت سعدی و حافظ مشتاق شده آسمان را بدر بارهای خود دعوت بهم نموده اند چنانچه حکم بنگاله سلطان غیاث الدین اعظم شاه حافظ شیرازی را بدر بار خود دعوت کرده است اما حافظ با غرضخواهی تمام نمیتواند به بنگاله سفر کند لکن بنام سلطان غیاث الدین غزل نوشته می فرستد که چند بیت آن این است:

ساقی حدیث سرو گل دلالی رود این بخت با شعله و غمالمی

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قفس یارسی که بنگاله می

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین خاشخ مشو که کار تو از ناله می

محمد قاسم هندو شاه فرشته می نویسد، میر فضل اله ایجو که در دربار والی دکن محمود شاه بکنی منصب صدارت داشته است نیز حافظ را بکن دعوت کرده است حتی برای خدج راه او مبلغ فرستاده بود - حافظ ب قصد سفر تابند هر مز می آید ولی با دامای تو فان خیز و موجب های کوه سیکر و خروشان خلیج فارس مانع مسافرت او میگردد - حافظ بنام میر فضل اله ایجو هم یک غزل خود را فرستاده است که برخی از بیت هایش این است:

دمی با غم بر لب جهان یکسر نمی آرد به می بغوش اتی ما کزین بستر نمی آرد

مشکوه تاج سلطانی که سم جاد و درج است کلاه دلکش است اما به ترک سر نمی آرد

برسان منور اول غم دریا بچو سود غلط کردم که یک موش چه منظر نمی آرد

شهرت حافظ در هندستان بعد از وفاتش سم سوسه ادامه داشت -  
استادان برجسته نظم فارسی زبان هندوستان از قبیل فیضی - صر فی کشمیری  
فانی کشمیری - ناصر علی سرسندی - میرزا عبدالقادر بیدل - قانع تنوی  
عظیم تنوی و غیره همه تحت تأثیر ابداعات شعری حافظ مانده بودند - هر چند  
سخن بر این پارسی گوی عصرهای سیزده و چهارده هجری در هندوستان و  
پاکستان مانند عرفی ششازی - نظیری نیشاپوری - ظهیری ترشینی - صاحب اصمعی  
طالب آملی - ابوطالب کلیم - حاجی محمد جان قدسی - ناصر علی سرسندی و میرزا -  
عبدالقادر بیدل تحت تأثیر سبک هندی قرار گرفته لکن از دوره بازگشت ادبی  
به رویه و متج آثار رودکی - فردوسی - خاقانی - نظامی - جلال الدین بلخی خیم  
سعدی و حافظ پرداخته و شعری زبردست فارسی تا جیک نوشتن اثر را هم  
ترک نکرده اند - میرزا غالب - مؤمن حسرتی - شبلی نعمانی - الطاف حسین جالی  
طخوانی و امام بخش صهبانی از جمله قیل استادان سخن هندی و پاکستان بشمارند  
این ادیان چه با اسلوب سبک هندی و چه با اسلوب سبک خراسانی و -  
عراقی آثاری مرغوب بوجود آورده سبک سنجکومان ممت ز دوره های گذشته  
فارسی و تاجیک را ادامه دادند - علامه محمد اقبال که توانا ترین استاد نظم فارسی  
زمان ماست اعتراف کرده که از معتقدان خواجه حافظ شیرازی بوده است -  
حافظ در عالم ادب پیاع غزل سرا و الهام دست شهرت دارد و سراینده  
آوای دل و روحیه پاک انسانی است بسیار عزیز است -

فرید ک انکرمی نویسه که خواندن آثار سیر عیاش یعنی حافظ به رفوم  
است - زبان او در نسخه اصل از آنچه میناید خوش است بهتر میباشد - طرز شاعر

حافظ سرشت بسیاری از شاعران فارسی زبان از جسد محمد اقبال قرار گرفته است  
 اهمیت واقعی اشعار حافظ در آنست که او در میان گویندگان بزرگ و فصیح  
 زبان درخشندگی خاصی دارد که میتوان آنرا نمونه کمال زبان فارسی گفت. وقایع  
 و ظرافت و نجاستی که در زبان حافظ دیده میشود او را در اوج ادبیات و حد کمال  
 بیان قرار میدهد نام حافظ از آن جهت جاوید گردیده است که او در سرودهایش  
 زیبایی های حیات را ترسیم نموده زشتی های آنرا محکوم کرده است یا به تعبیر نیکولائی  
 گوریلا هیچ چیزی شیوگی : حافظ شاعر است که سرودهایش مثل گلکهای نیلین حیات  
 شکوفان و خوشبو میباشد - شاعر هر آنچه دیده است و شنیده به نظم آورده است  
 خلق مضامین عالی حافظ خصوصاً سلاست و روانی غزل های او وقت اقبال را  
 بنحو جلب کرده است علاوه بر او بسیاری از شاعران هند و پاکستان از بک  
 سخن حافظ پیروی کرده لکن از بین این شاعران چنانکه محققین ایرانی نیز معتقدند  
 غیر از نظیری نیشابوری و اقبال لاهوری دیگران نتوانسته اند دلیرانه از روس  
 بهمنجمله در زمینه شعر حافظ گام بزنند این را هم باید تأکید نمود که اقبال در آغاز از او  
 اشتباه به ابداعات حافظ توجه داشت و حتی دیگران را وادار میکرد که از افکار تصوفی  
 حافظ بدور باشند - در تحریر اولیه اسرار خودی به اقبال درین باره چنین فرموده است:

بوشیار از حافظ صبا گسار / جامش از زهر اجل سر مایه دار

رهن ساقی خمر بر نیز او / می علاج هوان ستا خیز او

نیت غیر از باده در بازار او / از دو جام آشفته دستار او

مسلم و ایمان او ز تار دار / رخنه اندر پیش از مرگان یار

در آن روزگار اقبال گمان میکرد که نظرگاه حافظ یعنی تعلیمات او برای



بهبودی زندگی مردم کمک نمی کند اما وقتی که با اشعار حافظ بطور کامل آشنا شد  
از اندیشه های اول خود برگشت و شعرفوق را از کتاب اسرار خودی زدود  
اقبال پی برد که حافظ استعداد بزرگ سخنوری خود را در راه خدمت خلق و  
وطن صرف کرده است و او در میدان غزلسرائی عنقه های بهترین حافظ  
را دوام میدهد - اقبال در مکتوبی در ۲۸ جنوری ۱۹۱۵ بنام ملک اشعرای  
قادر گرامی جاندهی نوشته اش یک غزل فارسی خود را هم علاوه نموده است  
که دوبیت آن اخلاص و ارنست به حافظ اثبات می نماید :

عجب دلازم ترستم زیر مخان      قبی زندی حافظ بقامت نیست  
صبا به موله حافظ سلام با برسان      که خشم نکته و ران خاک آن دیا افزود  
اقبال در غزلسرائی بیش از همه تحت تاثیر حافظ است - غزل های که اقبال  
در تبیح حافظ گفته شباهت میدهند که او در نظیره سرائی مهارتی تمام دارد - برای  
نمونه بطور اختصار غزل های زیرین را از نظرمی گذرانیم . حافظ گفت :

تا ز میخانه وحی نام نشان خواهد بود      سر ما خاک به پیرمغان خواهد بود  
حلقه پیرمغانم ز ازل در گوش است      ما بهمانیم که بودیم و بهمان خواهد بود  
بر سر تربت ما چون گداییمت خواهد      که زیارتگاه زندان جهان خواهد بود  
بر زمینی که نشان کف پای تو بود      سالها سجده صاحب نظران خواهد بود  
هم از اقبال است که :

چون چراغ لاله سوزم در میان شما      ای جوانان عجم چایم چایان شما  
غوطه باز در ضمیر زندگی اندیشه ام      تا بدست آورده ام فکای پنهان شما  
میرسد مردی که ز بخیر غلامان بشکند      دیده ام از روزن دیوار زندان شما

حلقه گردن زیند ای سکن آب و گل آتشی در سینه دارم از نیلگاه شام  
 در دیوان های حافظ و اقبال غزل های زیادی دیده می شود که از حیث  
 وزن و قافیه کاملاً به یکدیگر شباهت دارند - احتمال دارد که شاعری در پیروی شاعر  
 دیگر اثرها آفریند اما گاهی می نماید که یک وزن و قافیه و حتی یک فکر را بدون  
 اطلاع از یکدیگر گفته باشند - در باره غزلیت حافظ و اقبال که در وزن  
 و قافیه به یکدیگر شباهت دارند بطور قطعی و یقین قضاوت ممکن نیست و بدرستی  
 نمیتوان گفت اقبال در تمام اشعار از حافظ تقلید کرده است - بسیاری از  
 غزلیات اقبال از لحاظ فکر و مضمون به غزل های حافظ خیل نزدیک اند اینک  
 با نهایت اختصار به منظور نمودن شباهت های بین آنها آورده میشود :

حافظ : خیر و در کاسه زر آب طربناک انداز  
 پیش از آنکه شود کاسه خالی انداز

اقبال : ساقیا بر جگر من شعله نمک انداز  
 دیگر آتش بقیامت بکف خاک انداز

حافظ : روشن از پر تو رویی که نیست  
 من خاک رست بر بصری که نیست

اقبال : سرخوش از باد تو شکمی که نیست  
 مرعین تو شیرین سخنی که نیست

از شواهد فوق معلوم میشود که غزل های حافظ و اقبال از روی لفظ و معنی  
 و شکل و اسلوب شان به هم شباهت دارند - عین همین حالت را در غزلیات  
 دیگر اقبال نیز مشاهده می کنیم - قسمتی از اشعار حصه سوم پیام مشرق اقبال



که غزل های او را تا به سال ۱۹۲۳ در برسیگرد در تیتج حافظ گفته شده است بی سبب  
 نیست که شاعر به این حصه پیام مشرق می باقی سر لوح گذاشته است به نظر اعلت  
 اصلی در این گونه غزلهای بیش از هر چیزی پیروی کردن اقبال است از حافظ بدین  
 گونه که قهرمان لریکی حافظ هم بمثل قهرمان لریکی او از ترتیب نامساعد محیطش فقط  
 شکایت میکند بلکه آنرا تغییر دادن دنیای سازگار بوجود آوردن میخواهد در لریکه حافظ  
 عقیده های اجتماعی - سیاسی - فلسفی - حیات دوستی خیلی پرسوز و خوشبینانه صمیمانه  
 اقبال به پایه حافظ رسانیدن غزل را هنر بزرگ می شمارد - بنابراین همیشه در پیروی  
 حافظ ایجاد کردن غزلهای دل آشوب و به این واسطه بنگاهد اشتن علفنه نامی او  
 سعی و کوشش می نماید شاعر بدوستان خود گفته بوده است که بعضاً روح حافظ  
 با روح او همکلام میشده است و در آن گونه موقع وی بطرز حافظ شعری سرزیده است  
 بهمنطور اقبال در ایجاد کردن غزل طرز شاعری حافظ را دوام داده است - اسلوب  
 عالی حافظ فعالیت شاعری اقبال را محدود نکرده بلکه آنرا گسترده تر نموده است و  
 برای یافتن موضوعهای پر مضمون و شوق آور با و در رسانده است - مادر خلی آثار  
 شعری دیگر سخنسرایی بدوستان یعنی شبلی نعمانی نیز تاثیر حافظ را بهینم - شبلی  
 اعتراف نموده است که :

گر خدایند یهوس را در اقلیم سخن      بندگی حافظ شر از می بایست کرد  
 محمد حسن سر سبدهی نیز در شرفارسی معتقد به اسلوب حافظ و پیرو اوست آنجا که  
 گوید :

خداوند که سر مندی چه حافظ      ز جام بخودی سر شام اشب  
 هم سید انصاف متخلص به اشتر درین مورد گوید :

چو قند پارس بیا بر آتش نبات  
برای شادی روح در حافظا  
نشته حتی چنان مخلص و دل داده اشعار حافظ گردیده است که او را در اقلیم سخن  
بدرجه خداوندی برآوردده است :

ستن به سیمبر مرسل و خدا حافظ بدشت شعزده امی کنیم یا حافظ  
بجان خود لب گلگون جام برخواه دعای نشته و آمین کنیم یا حافظ  
شاعر فارسی سده ای بنگاله شهید محمد آزاد جهانگیر نگر می اعتراف میکند که :  
چون نه نازیم به سطر جی حافظ آزاد کلک با نیز زبانی دبانی دارد  
یکی از استادان نظم فارسی عصبریت هند نظام قادر گرامی جالبه هری  
نیز از پیروان راستین حافظ است او در بسیاری اشعارش به حافظ جواب  
گفته است و برخی از اشعار او را تفسیر کرده است :

آورده ایم مطلع حافظ درین غزل در ذوق عارفان نکلن شد کلام ما  
ساقی بنوباده برافه در جام ما مطرب بگو که کجا جهان شد بکام ما  
با توجه به شوای جوابیه سخنران فارسی سرای هندوستان و متعابد آن ها در  
قایه در دیف و شباهت های لفظی و فکری می بینیم که حافظ چه در تاجیکستان  
و چه در هندوستان شهرتی بغایت بزرگ پیدا کرده در بین مردم محبوبیت و محبت  
تمام بدست آورده است - سخنرایان بزرگ چون حافظ به سحرقت نمی میرند و در  
بین مردم همیشه هستند :

زنده و جاوید مانند هر که گونا نام زیست کز عبس ذکر خیزنده کند نام را .

دکتر شریف حسین قاسمی، دانشکادہ دہلی

# روابط ہندو ایران از دیدگاه نفسی

اولین نخست وزیر دانشمند و روشنفکر ہند مستقل و آزاد پانڈیت  
جواہر لعل نہرو چند کتاب نوشتہ است . زندگی من ، نگاہی بہ  
تاریخ جہان و کشف ہند از جملہ مشہور ترین آثار ادست کہ مضمول  
دورانہای زندان اومی باشد . در ہمہ این کتابہا اشارہ لمی زیادی  
بہ تاریخ و فرہنگ مردم ایران شدہ است . از کتاب  
زندگی من بدست میآید کہ نہرو در خانوادہ ای متولد شد کہ با آداب  
و سنن ایرانی کہ در آن وقت در ہند معمول بود ، آشنائی کامل  
داشت . باید یاد آوری کنم کہ ہمین آداب و سنن ایرانی وہ تعبیر و  
فرہنگ ایرانی در ہند در زمینہ فرہنگی نقش قابل ملاحظہ ای بازی  
کردہ است . فرہنگ ایرانی و فرہنگ ہندی بعد از تماس  
طولانی در ہند منجر بہ ایجاد فرہنگ جدید و مطبوع  
گردید کہ ما ہندیہا آنرا فرہنگ مشترک می نامیم وہ اہمیت زیادی

برایش قابل هستیم - جواهر لعل نهرو سخته و پرداخته همین  
فرهنگ مشترک بود. اگر به تاریخ نهضت آزادی خواهی  
هند نگاه می‌کنیم، بآسانی به این نتیجه می‌رسیم که اتحادی که  
ما بین تمام هندوها برای حصول آزادی بعمل آمد و قدرت خارجی  
بریتانیا را وادار کرد تا هند را ترک بگوید، یکی از پایه‌های آن  
همین فرهنگ مشترک بود. نهرو اهمیت و مناسبت  
این فرهنگ مشترک را بخوبی می‌شناخت - او طی سخنرانی‌ای  
که بمناسبت زادروز مولانا ابوالکلام آزاد، در دهلی نو ایراد نمود  
در باره اهمیت این فرهنگ مشترک چنین اظهار نظر کرد که :  
« مولانا در نهضت ما مقامی خاص داشت و بیش از هر کس  
دیگر مظهر ترکیب عالی فرهنگی بشمار میرفت که هند همیشه در تلاش  
آن بوده است او بملک داد تا از تنگنای ناسیونالیسم برون  
آئیم و نظر وسیع‌تر پیدا کنیم » .

چون فرهنگ ایرانی تاثیر زیادی در زندگی عادی هند  
گذاشت ، بنا بر این نهرو بدستی تصمیم گرفت که تاریخ و فرهنگ  
ایرانی را مورد مطالعه قرار دهد زیرا که بدقتش کشف هند بود. او  
میدانست که برای شناسایی بهتر هند لازم است عواملی  
را شناخت که در تشکیل زندگی هندی نقش قابل ملاحظه‌ای  
را ایفا کرده است .



در نتیجه او تنها همان جنبه های تاریخ و فرهنگ ایران را  
را مورد مطالعه عمیق قرار داد که در زندگی هندی تأثیری  
نداشتند.

قبل از اینکه روابط هند و ایران را از دیدگاه نبرد برسی  
کنیم، مناسب است نظر نبرد در باره خود تاریخ، فرهنگ  
و مطالعات اجتماعی را برای خوانندگان گرامی نقل کنم تا بتوانیم  
اطلاعات نبرد را بنحوی بهتر ارزیابی نماییم. نبرد در باره علاقه  
و وابستگی خود با مطالعات تاریخی میگوید که:

کمتر موضوعیست که باندازه خواندن و شنیدن و گاهی هم حرف  
زدن در باره تاریخ برای من جالب باشد. اعتراف می کنم  
که من خود یکی از دوستان ایران و مشتاقان تاریخ هستم و نه  
از محققان و مطلعان آن.

نبرد جای دیگری میگوید که: هر وقت با تاریخ مواجه  
میشوم ذهن و فکر من فقط مجذوب جریان آن میگردد  
و نه فقط به آن علاقمند میشود بلکه میکوشد از آن الهامات  
و اطلاعات و فهم حوادث یا مجموع همه این خبرها را  
کسب کند. او در این مورد باز توضیح میدهد که:

من تصور میکنم که تنها راه خواندن و نوشتن و فهمیدن تاریخ است  
که تصویری از یک جامعه زنده را که مشغول فعالیت عادی خود میباشد، در نظر باز دارد.

و تصویری از تمام جهات نیک و بدی که انسان دارد و توحلی که تدیجاً بسوی  
 پیشرفت و تکامل یا در جهت دیگران روی میدهد، با بنمایاند»  
 برای این منظور هر دو معتقد بود که دو چیز لازم است، یکی طبعاً  
 اطلاع دقیق و هر چه بیشتر از جزئیات و دیگری یک فکر و ذهن روشن را  
 مرتبط ساختن و سنجیدن حوادث تا بتواند این جزئیات را بصورت شایسته  
 بکار برد و با آنها تصویر زنده و جاندار را بوجود آورد.  
 نهر و آنچه در باره تاریخ ایران و یا فرهنگ ایرانی نوشته، بیشتر آن  
 در دو اثرش یعنی نگاهی به تاریخ جهان و کشف هند گنجینه شده - در باره کتاب  
 نگاهی به تاریخ جهان، خود نهر توضیح میدهد که:  
 «من خواستم یک رشته بزرگتر و طولانی تر فکری داشته باشم. و باین جهت  
 نگاهی به تاریخ جهان را نوشتم - من این کتاب را طوری نوشته ام که بتوانم  
 کشورم و قرن خودم را در دور نمای واقعی تاریخ جهان بینم و بنجم - کتاب  
 من هیچ وجه یک کار عمیق نبود اما چهارچوب و قالبی از تاریخ جهان را بوجود آورد»  
 نهر میگوید که وقتی این چهارچوب بزرگ را بدست آوردم نتوانم  
 دقیقتر بطن خود بنگرم و باین جهت کتاب کشف هند را نوشتم. در این  
 کتاب خود را بر روی تاریخ گذشته کشورم و داستان تکامل و پیشرفت  
 متمرکز ساختم.  
 بعد از این مقدمه لازم، باید عرض کنم که جواهر علی نهر و تاریخ  
 ایران و روابط هند و ایران را با آشوریها شروع میکند که بعد از آن



هندی نشینان دام حکومت را بدست گرفتند و تا دو سیت سال حکومت کردند  
 نهرود را باره موافقتهای نظامی و فعالیتهای کشورگشایی آنها بحث زیاد  
 نمیکند ولی - دوران رفاه و آسایشی اشاره میکند که هندی نشینان موجب  
 آن شده بودند - نهرود میخواست برادرای برای آینده هندی در نظر گیرد  
 میدانست که در هندی پروان مذاهب مختلف بسر میرند، بنا بر این بهترین  
 سیاست برای هندی سیاست سیکولاریسم یعنی احترام به همه ادیان میباشد  
 در نتیجه او از روزنه تاریخ هندی نشینان دید که آنها «لربابان و  
 حکمرانان متقدم و با فرهنگی بوده اند که نسبت به معتقدات دیگران بمبار  
 رفتار میکردند و اجازه میدادند که مذاهب و تمدنهای مختلف  
 رونق و رواج داشته باشند» نهرود این حقیقت را هم بازگو کرده  
 است که مذاهب هندی منشأی که زردشتی بود، با مذاهب قدیم داشتند  
 و ادائی هندی نزدیک بود و این هر دو نژاد و مذاهب یک ریشه مشترک  
 داشتند. و زمانی هر دوی آنها در سرزمین اصلی آریایی ماد و برجا  
 که بوده است، مشترکاً زندگی میکردند و مطالعات تاریخ نهرود  
 را با این حقیقت هم آشنا ساخته بود که هنرهای دوره هندی ایران  
 با هنرهای دوران موریای در هندی تماس داشته و در آن اثر گذاشته  
 است. در باره تماسهای فرهنگی و سیاسی این دوره، نهرود یاد آوری  
 میکند که،

در تاریخ هندی آن دوران را گاهی ادقاً بنام دوران زردشتی می نامند

و نفوذ آئین زردشت ظاهراً در آن زمان در هند زیاد بوده است  
 آئین ستایش خورشید نیز در هند مورد تشویق قرار میگرفت.

دستگاه دولتی هخامنشی بحدست اسکندر مقدونی پیچیده شد و  
 ایران نامدنی کوتاه زیر حکومت یونانیها قرار گرفت. خانواده ساسانیان  
 یونانی بار از ایران بیرون رانده شد و ناسیونالیسم شدید متجاوز ساسانیان  
 نمی پسند و معتقد است که این ناسیونالیسم خشن ساسانی هم کوتاه بین  
 بود و نسبت به دیگران مدارا نداشت، بهر حال ایران در این زمان با  
 هند که تحت فرمانروائی خانواده گوپتا بود، تماسهای فرهنگی مبنی داشت  
 نهرو در نقاشیها و حجاریهای بسیار کمی که از دوران ساسانیان بدست  
 رسیده و پیر از زندگی و حرکت است و در تصاویر دیواری فارابی  
 آجائاد در هند شباهتی محسوس را شاید تذکر دانسته است در همین دوره  
 سفرایی هم باین ایران و هند مبادله شده اند.

عربها ایران را در زمان ساسانیان مسخر کردند ولی نتوانستند  
 مردم ایران را بنحو دشمن سازند و مانند سوریه و مصر در خود تحلیل ببرند.  
 نهرو به این جنبه مهم تاریخ ایران توجه میکند که بعد از عربها امپراطوری های مقد  
 در ایران تشکیل شد و بعضی از اینها غیر ایرانی مثلاً ترک هم بودند ولی پس  
 و فرهنگ ایرانی با وجود این تفسیر است و تحولات عظیم مداومت داشته  
 است.

نهرو علقش را چنین بیان میکند که هنر ایرانی با خاک و طبیعت و مناظر ایران

بستگی دارد و بنا بر این با وجود تمام شکست و ناباکامیها عنصر ایرانی پدید  
گرفته است.

دقیقۀ هنر و تاریخ عربها را در ایران بررسی میکند بدستی مینویسد  
که تمدن عرب تأثیری فوق العاده در ایران داشت و اسلام در  
ایران هم مانند هند یک حیات تازه برای فحالیتهای هنری ایجاد کرد  
و هنر و فرهنگ عربی هم تحت نفوذ و تأثیر ایران واقع شد، بنده  
میخواهم یاد آوری کنم که این حیات تازه در فحالیتهای هنری در هند  
از طریق ایران رسیده بود.

بعد از اشاره ثانی در باره حکومت های غزنویان، سلجوقیان  
و خوارزمیان و حملات و حشیانه مغولان به ایران و سرزمینهای دیگر  
هنر و تاریخ در عثمان فرنگی مینویسند که تا دویست و بیست سال اداره  
پیدا کرد و دوران عصر طلایی هنر ایران نامیده میشود. هنر و بدستی  
فهمیده بود که تا این دوره فرهنگ ایرانی در مناطق وسیع  
و پهنای از ترکیه در غرب تا هند در شرق گسترده بود. زبان فارسی  
در امپراطوری مغول هند و بطور کلی در آسیای غربی زبان فرهنگ  
شمرده میشد و مانند زبان فرانسوی در اروپا بود. هنر و این حقیقت  
را هم اظهار نموده است که در دوران تیموریان هند روح قدیمی  
هنر ایران در ساختمان تاج محل در شهر آگره یک اثر جاوید آن را  
وجود آورده است.

جواب هر عمل نبرد روابط تیموریان هندی با ایران صفوی را بهم لازم دانست بیان کند تیموریان هندی و صفویان ایران نزدیکترین ارتباط را داشتند و در نتیجه این ارتباط نزدیک بقول محسود دانشمندان محققان، شاه ایران و هنرمندان بطور منظم از مرزهای ایران میگذشتند و در جستجوی شهرت و ثروت بدر بار پر شکوه تیموریان هندی می آمدند.

بعلاوه خود این نظر حقیقت مندان نبرد، نفوذ فرهنگ فارسی به هند را روشن میکند که: تمام زبانهای جدید هندی پر از کلمات فارسی می باشد. این امر برای زبانهاییکه فرزندان زبان سانسکریت باستانی میباشند بدیهی است و مخصوصاً برای زبان هندی وستانی که خود مخلوطی از زبانهای مختلف میباشد، بسیار طبیعی است، اما حتی زبانهای در اویدی جنوب هند نیز تحت تاثیر لغات زبان فارسی واقع شده اند. انگلیسها تمام دهها هند را بستند و تمام راههاییکه هندیها را به همسایگان آسیای مربوط میساخت مسدود کردند. روابط با ایران، هم در آن دوره تقریباً قطع شده بود ولی همسرود زمان خود هم دیده بود که بنا بر تماس طولانی بین هند و ایران، در میان هندیان چه هند و چه مسلمان دانشمندان متعدد و فراوان وجود داشتند که دارای آشنائی و تسلط کامل بزبان فارسی بودند. خلاصه اینکه نبرد با مطالعات عمیق تاریخ باین نتیجه درست و حقیقی رسیده بود که:

کثر علی هستند که به اندازه مردم هند و مردم ایران از لحاظ اصل و نسب در طول تاریخ ارتباط نزدیک با هم داشته اند، این جمله نبرد در باره روابط هند و ایران امروز ضرب الثبتی شده است و نبرد بعد از استقلال هند بعنوان نخست وزیر این کشور بزرگ سعی کرد که روابط نزدیک هند و ایران

را احیا کند و شاید این حقیقت مستقیم که بعد از استقلال هم با ایران مناسبات  
نزدیکی دارد و امید داریم در آینده هم دوستی ما هندوها با ایرانیها  
زیادتر و صمیمانه تر شود.

علاوه بر این نبرد به همبستگی هندوها و ایرانیها از روی کتابهای اوستای  
ایرانی و ریگ و دای هندی اشاره می کند و یاد آور می شود که در اوستا کتاب  
مقدس زردشتی هم ایرانی یک نوع توصیف ما و اشارات از نواحی شمال  
هند است و همچنین در ریگ و داک که کتاب مقدس هندون و یادگار دوران  
ودایی است، به ایران اشاراتی شده است - نبرد از این حقیقت تاریخی  
نیجه میگیرد که ایران و نواحی شمال هند از قدیمترین ایام و پیش از سلسله  
نخامنشیان نسبت بیکدیگر علائقی داشتند.

نفل اشعار حافظ  
پرفورولی الحقی انصاری  
و انظارگاه لکهنه

بتوسط :  
عرفی شیرازی

حافظ شیرازی یکی از مهمترین و مقبول ترین شاعران جهان است که هم مشرق و هم مغرب را تحت تاثیر خود قرار داده است. نسخه های بی شماری از مجموعه اشعار این گوینده بزرگ نه تنها در کتاب های بزرگ و محکم جهانی، بلکه در مجموعه های شخصی هم نگهداری می شود. حسن قبول و رواج شعر حافظ بآن درجه رسیده که نه تنها در ایران بلکه هم در هندوستان تا یک نسل پیش هیچ سواد خوانی پیدا نبود که همراه با سعدی، حافظ را نمی دانست و نیز هیچ خانه ای وجود نداشت که آن ها نسخه ای از دیوان حافظ یافته نمی شد. از سال ۱۷۹۱ میلادی هنگامی که نخستین بار چاپ دیوان حافظ تحت نظارت آقای ابوطالب خان اصفهانی متوطن به لکهنه از کلکته انتشار یافت، تعدادی زیادی از مجلدات آن کتاب در هند و ایران و ترکیه انتشار یافته، تاکنون این کیفیت نیز ادامه دارد در گذشته و حال علاوه بر چاپ های معمولی، بعضی از اهل فضل و دانشندان بزرگ مثل آقای عبدالرحیم غفاری، محمد بن عبدالوهاب قزوینی، -



دکتر قاسم غنی، پیرمان بختیاری، ابوالقاسم انجوی شیرازی  
 مسعود فرزاد، دکتر محمد رضا جلالی نایینی، دکتر نذیر احمد، دکتر پرویز تال  
 خانری، دکتر رشید عیوضی، دکتر اکبر بهروز و غیره به صورت گروهی  
 یا فردی هم خودشان را به ترتیب و تنظیم و طبع کردن نسخه های مستند  
 دیوان حافظ مصروف داشتند. در نتیجه تلاشهای ایشان بعضی از نسخه  
 های مهم دیوان حافظ بدست آمد، اما بدینجهت هیچ کدام از نسخه های چاپی  
 کاملاً با هم مطابقت ندارند. قدیمیترین نسخه های چاپی متوسط ابوطالب  
 خان و یانوشی نولکشور و ناشران دیگر که در هندوستان بطبع رسیدگی  
 است بر تعداد زیاد از نوع اشعاری که توسط دانشمندان معاصر ایرانی  
 به عنوان ابیات و اشعار الحاقی یا جعلی تلقی می شوند، و بدین ترتیب  
 در چاپهای اخیر که در ایران به طبع رسیده آنگونه اشعار را از دیوان  
 حافظ خارج کرده اند به عنوان نمونه آقای عبد الرحیم خلجانی که بر بنای  
 نسخه خطی خود که در سال ۸۲۷ هجری قمری استخراج شده بود،  
 نسخه چاپی دیوان حافظ را اولین بار به طبع رسانید و تعدادی زیادی  
 از اشعاری را که در نسخه نولکشوری و دیگران وجود داشت به عنوان  
 اشعار مردود و جعلی از نسخه چاپی خود خارج کرده نسخه دیگری که پس  
 از سی و شش سال از درگذشت حافظ کتابت شده بود توسط علامه  
 بزرگ محمد بن عبد الوهاب قزوینی و دکتر قاسم غنی بار دیگر به چاپ  
 رسید، این چاپ نیز دارای تعداد زیادی از اشعاری است

که جعلی تلقی می شد، یا اصالت آن مورد تردید بود. دانشمند دیگر دکتر خانلری چاپ دیگری از این اثر را در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی به طبع رساند این چاپ مبنی بوده بر دیوان حافظ که در سال ۸۱۳ هجری برای یکی از احفاد تیمور به نام اسکندر بن عمر شیخ کتابت شده و در موزه بریتانیه نگهداری می شود این نسخه به توسط آقای مجتبی مینوی گردآوری شده و این چاپ اگر چه مشتعل است بر اشعار مستند، اما چنان که دکتر خانلری اظهار می دارند، تنها مجتبی از اشعار حافظ را شامل می شود. چاپ دیگر از این اثر توسط آقای پیرمان بختیاری هم به طبع رسیده است که در آن اشعاری هست که انگونه اشعار در چاپهای غنایی و فردوسی جعلی قلمداد شده اند. پر فوسر نذیر احمد با همکاری دکتر محمد رضا جلالی نائینی چاپ خود را در سال ۱۹۷۱ میلادی انتشار دادند این چاپ مبتنی است بر نسخه قدیمی که در سال ۸۲۲ کتابت شده است و در کتابخانه شخصی بنام سیداشم علی سبزویش از اصحابی گورکچود در استان اتریش هستند نگهداری می شود. در این چاپ نیز بسیاری از اشعاری که در چاپهای دیگر به طبع رسیده بود وجود ندارد علاوه بر نشر این همه نسخه که هر یک از آن مبتنی بر نسخه مهمی است تلاشهای دیگری در جهت بازسازی و تجدید دیوان حافظ به سرآمده است چنانکه آقا سید فرزاد چاپ خود را مبتنی بر نسخه خطی در نسخه چاپی قرار داده است قدیمترین نسخه از میان همه نسخه ها همان نسخه ای دکتر خانلری نیست

همین طور دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر هرزد چاپ خود را مبتنی بر سه  
نسخه خطی نهاده اند که در سال ۸۱۳ و ۸۲۲ و ۸۲۵ هجری قمری کتابت  
شده - از میان این نسخه قدیمترین نسخه در کتابخانه ایا صوفیه نگهداری  
می شود و دو نسخه دیگر در ملکسیون کتابخانه روان و کتابخانه نوری  
صفائی وجود دارد. علاوه بر چاپهای مکتبی بر نسخه ای واحد است  
چاپهای انتقادی هم در متن اختلاف دارد و هم در تعداد اشعاری  
که در آن هست. علت این امر روشن است. حافظ در حیات  
خود دیوانی را جمع آوری نکرد و اشعار خود را بطور پراکنده گذاشت  
پس از درگذشت وی از مجموعه ای که او بجا گذاشت، دیگران یوانش  
را ترتیب دادند و بر این اساس نسخه های مختلفی مطابق آن اشعاری بود که  
جمع کننده توانسته بود فراهم آورد. بدیهی است همه چاپهایی که  
تاکنون به طبع رسیده همه مبتنی بر همین نسخه ای خطی است - متأسفانه  
نسخه ای خطی که بر بنای آنها ابوطالب و نو لکشور و ناشران دیگر هندوستان  
دیوان حافظ را چاپ کرده اند، حالا وجود ندارد و از این روی ارزش  
و اهمیت آنها را نمی توان حدس زد و یانی توان بطور حتمی گفت که  
اشعاری که در آن نسخ موجودی باشد تا چه حدی جعلی است ممکن است  
مثل نسخه دکتر فاطمی چاپ خود را بر اشعار موجود در متن مبتنی کرده اند  
به حال نسخه ای قدیم دیگر هم از بعضی جهات ناتمام بوده اند و اما تحقیق  
آقای مسعود فرزاد در اثری گرانها همه اشعار موجود حافظ را در

در درجه یعنی اصل مشکوک و مردود توزیع کرده ، اما با سه تلاشی که  
 کرد نمی توان گفت که تقسیم کار در سه درجه کاملاً درست است زیرا  
 برخی از اشعار که او آنرا مشکوک و جعلی تصور می کند در برخی از قدیمترین  
 نسخه ها وجود دارد که دکتر رشید میوضی چاپ خود را بر آن مبتنی قرار  
 داده . بدین ترتیب فرزانی که به مصراعهای زیر آغاز می شود توسط  
 آقای فرزند مشکوک و جعلی تلقی می شود . اما آنها در چاپ مهم پر فسور  
 نذیر احمد و دکتر رشید میوضی یافته می شود . حتی یکی از آنها - اهل الذکر -  
 در هیچ کدام از درجه بندی ساخته مسعود فرزند وجود ندارد .

- ۱- با یار دلتوازم شکری است با شکایت
- ۲- عشق تو نبال حیرت آمد .
- ۳- ای پسته تو خنده زنده بر حدیث قند
- ۴- هزار شکرت دیدم بچشم خویش باز
- ۵- بر نیامد از تنهای لبست کامم به نور
- ۶- زبان خامه ندارد سر بیان فراق
- ۷- ای از فروغ رویت روشن چرخ دید
- ۸- ای ز شمع عارضت گل کرده خوی

علاوه بر بهترین و قدیمترین نسخه های که چاپهای ایرانی بر آن مبتنی

است ، بعضی از نسخ ما هست که از ارزش و اهمیتی خاصی برخوردار است  
یکی از آنها نسخه ای است که مقاله حاضر بدان بستگی دارد این نسخه  
اگرچه چهارصد سال قدمت دارد ، بدین معنی مهم است که توسط شاعر  
برجسته ای به نام دسیدی یاسید ، محمد بن زین الدین متخلص به عرفی  
شیرازی کتابت شده که خود بنیان گذار سبک بوده است که به  
نام سبک هندی معروف گشته است و در باره او عبدالباقی نهاوندی  
صاحب اثر رحیمی به قرار زیر نظر میدید :

«شاعر بلند سخن و کامل فن صاحب فطن ، مخترع طرز تازه ای  
است که در الحال در میان مردم معتبر است و مستعدان و سخن سنان  
و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته قبیح او نمایند چندان ابداع  
معانی غریبه و مضامین عجیب در ابیات عارفانه ، عاشقانه که او کرده  
هیچ کس نکرده و این طور شهرتی که او را بهم رسیده به هیچ کس از  
امثال و اقران او را به هم نرسیده و نخواهد رسید . چه امثال و اقران  
که استادان و سخنوران ماضیه مثل خاقانی و انوری و سعدی و شیخ  
نظمی را در زمان حیات این اشتهار در قصیده و غزل و مثنوی  
نموده شهرت او به جایی رسیده بود که دیوان غزلیات و قصاید او  
سخن سنان و نکته دانان تعویذ و ارباب بازوی خود بسته شب و روز  
با خود همراه می داشتند .»

عرفی به جهت تکبر و خود بینی و سوء ادب نسبت به معرا پیشین از نوع

خاقانی و انوری و نظامی شاعری رسواست اما او حافظ را با کمال احترام  
می نگرد ، چنانکه از قطعه زیر وی روشن است :

صبح عید صیبا بر غنبت عُرُفی  
که حسن شاید معنی زوی گرفته طراز  
بعزم میر مصلی صلابه کام زدیم  
که هست ملجا و خلد برین عزت ناز  
به کرد مرقد حافظ که کعبه سخن است  
در آمدیم به عزم طوا در پرداز  
زموج گریه طوفانی از هوای حرم  
بصحن کعبه مصلی فلندم از شیراز  
گذشت در دل عُرُفی اسرار طرّف  
ز بسکه ریخت فرو گریه با خون پرداز

عجب نیست که بهترین راه برای ستودن حافظ که شاعر مقدم  
و هموطن اوست ، عرفی تقسیم گرفت تا « منتخبی » از دیوان حافظ  
به قلم خود تهیه کند ، و بدین ترتیب وی هم نمونه ای از هنر خوشنویسی  
و خطاطی را بیادگار بگذارد چنانکه عبدالباقی نهادندی در دیباچه کلیات  
عرفی ، که بتوسط سراجی اصفهانی جمع آوری شد ، بیانات زیر را



اطهار می دارد :

« و مولانا عرفی بعضی مقدما علی راطی نموده و کسب حیات عالی نموده و خط نسخ را بغایت نکومی نوشت و در موسیقی و ادوار بقعه دمع و قوف داشت - »

و ناظم تبریزی صاحب نظم گزیده یلم در دیباچه کلیات عرفی که خود جمیع آوری کرده آنرا مورد توثیق قرار داده است. تا آن درج که سند اصلیت شیوه نویسنده کیستگی دارد، این امر به دو طریق محقق می شود :

۱ : ترقیمه که در آخر صفحه نسخه اصلی زیر بحث یافته می شود.

۲ : مقابل با نمونه دیگری از دست نوشته های عرفی

در مورد نکته اول ترقیمه زیرا اگر چه به شکل شده باز هم آنرا می توان خواند. این نکته نشان میدهد که آن توسط محمد عرفی بن زین الدین - مرحوم کتابت شده « علی طریق المکاتبه بید المذهب الراجی بخانی الاهد ابن المعفور زین الدین محمد عرفی » این ترقیمه بطور روشن نشان می دهد که آن نسخه توسط عرفی کتابت شده .

در مورد نکته دوم یعنی مقابل با نمونه دیگری از دست نوشته عرفی می توان گفت که در کتابخانه مجلس سنا در ایران نسخه ای هست از دیوان عرفی که قبلاً مال شادروان دکتر مهدی بیانی بوده و ایشان در صندوق آن نوشته اند :

« مسوده دیوان عرفی که ظاهراً بخط عرفی است ... »

این نسخه پیش نویس پاک نشده از مجبوت آثار عرفی به نظر می رسد - بدین  
 شکل است بگویم که این نسخه بخط عرفی است اما اصلاحی که در آن دیده  
 شود بصورت همان خطی است که در آن نسخه زیر نظر دیوان حافظ کتابت  
 شده - بدین قرار شباهت خط اصالت هر دو نسخه را مسلم کرده است

بدین ترتیب نسخه زیر نظر از به جهت مهم است :  
 ۱) این تنها دیوان یک شاعر مهم است که توسط یک شاعر  
 مهم دیگر کتابت شده - پیدا است که یک شاعر بزرگ بطور بهتر  
 بررسی یابد که کدام منظومات و اشعار جعلی است کدام اصلی - و از نسخه که دارای  
 اشعار جعلی باشد نسخه خود را کتابت نکرده .

۲) این نمونه ای است از خوش نویسی عرفی که در باره آن  
 عبدالباقی نهاوندی اشاره کرده ( و لو که نستعلیق است نسخ نیست )  
 ۳) باستثنای بعضی از اشعار - بویژه غزلیات - اشعاری که

در آن درج گردیده همان است که پس از تحلیل و بررسی آن مسعود  
 فرزند آن را اصلی تلقی کرده و در میان آن چند منظومات و اشعاری است  
 که فرزند آنرا مشکوک یا جعلی تصور می کند ، چنانکه قبلاً ذکر شده ، آنها اشعار  
 هست که بطور مسامی در دیگر نسخه های خطی یا چاپی دیوان حافظ یافته  
 می شوند ، بدین قرار اشعار باقی مانده که تاکنون توسط چاپهای مهم مثل  
 آنچه که پرفسور نذیر احمد و دکتر رشید عیوضی - چاپ رسانیده مورد  
 توثیق قرار داده نه شده . چه بسا روزی اصالت آنها تأیید شود .

حالا شرح مختصری از نسخه بقرار زیر داده می شود :  
 این نسخه شامل ۲۱۹ ورق است از آن جلد ۱۸۵ ورق نخستین  
 آن مشتمل است بر ۵۶۵ غزل و پس از آن شتوی هست که چنین آغاز  
 می شود :

الایا آهوی وحشی کجائی      مراتبست بسیار آشنائی

و پس از آن ساقی نامه ای نقل می گردد با این آغاز که :

بده ساقی آن می که حال آورد      کرامت فزاید کمال آورد

این اشعار که بر برگ ۱۹۱ پایان می رسد ، در مدح سلطان منصور  
 است فرزاد در شهید عیوضی هر دو اصالت این اشعار را مورد تشویش  
 قرار داده اند - بعداً بر اوراق ۱۹۲ - ۱۹۳ ترکیب بندی وجود دارد  
 که پشعمر زیر شروع می شود :

ساقی اگر ت هوای ماهی      جز باده میار پیش مانی

این هم درستایش شاه منصور است ، اما بقول فرزاد جعلی است  
 دلی رشید عیوضی آن را در چاپ خود بهیچ وجه آن نقل کرده لذا

اصل بودن این ترکیب بند محقق است. پس ازین ترکیب بند از ورق ۱۹۰ تا ۱۹۴ ترجیح بندی هست که به بیت زیر آغاز می شود:

ای داده باد دوستداری این بود وفا و عهد و یاری ؟

مسعود فرزند این ترکیب بند را جعلی تصور می کند و رشید عیوضی آن را در چاپ خود نقل کرده ، اما در قدیمترین نسخه های چاپی نوکشور یافته می شود . - بعد از برگ ۱۹۶ مسطی آغاز می شود بدین صورت :

در عشق تو ایمی صنم چنانم      کز هستی خویش در گمانم  
هر چند که زار و ناتوانم      گرد دست دهنزار جانم  
در پای مبارکت فشانم

این اشعار هم در چاپ رشید عیوضی نیامده و مسعود فرزند آن را جعلی انگاشته اما این اشعار در چاپ نوکشور آمده است ، لذا ممکن است اصالت آن ضبط محقق گردد که پاره ای از نسخه های قدیم دیوان حافظ کشف شود از ورق ۱۹۷ مدسی آغاز می شود که به ورق ۱۹۹ پایان می رسد . این مدس در مدح امام هشتم امام رضا است و به شعر زیر شروع می شود :

دوشن بوم در طواف روضه خیر الانام      ثا سلط خراسان امام ابن امام

اما این سدرس نه در چاپ نوکثور وجود دارد و نه در چاپهای  
که توسط دکتر تذیر احمد و دکتر رشید عیوضی به طبع رسیده ، مسعود فرزند  
آزاد در کتاب خود به عنوان جعلی آورده است چنین به نظر می رسد که حافظ  
چون به مشهود نرفته لذا ممکن است که این نظم جعلی باشد .

از ورق ۲۰۰ قطعاتی آغاز می شود و به ورق ۲۱۰ به پایان می رسد  
تعداد مجموع آنها ۵۴ قطعه است . در حالی که در چاپ دکتر تذیر احمد  
تعداد آن تنها ۱۸ قطعه هست و در چاپ نوکثور ۴۱ ، در چاپ  
رشید عیوضی ۳۷ ( علاوه بر آنکه ۳۶ قطعه مشکوک و ۲۹ قطعه جعلی  
تعلق می شود ) . در میان این ۵۴ قطعه ۳۲ قطعه از نوعی است که مسعود  
فرزند آزاد اصل تصور می کند - ۱۱ قطعه بر طبق نظر ایشان مشکوک است  
و شش جعلی است و سه قطعه دیگر از نوعی است که در هیچ یک از صحنه  
چاپی مسعود فرزند وجود ندارند . از میان قطعات مورد شک پنج  
قطعه در چاپ نوکثور ، یکی هم در چاپ نوکثور و هم در چاپ عیوضی  
یافته می شود و شش مورد در هیچ جا یافته نمی شود ، از میان شش  
قطعه مشهور به مردود تنها یک قطعه در چاپ نوکثور وجود دارد ، و  
باقیمانده در هیچ کدام نسخه ای چاپی دیده نمی شود . از سه قطعه ای که  
در هیچ کدام از درجه بندیهای فرزند یافته نمی شود ، یکی در چاپ  
نوکثور است و دو با نخستین اشعار زیر در هیچ کدام نسخه ای چاپی  
وجود ندارد :



چو دوان در این خاکدان دنی      ز بهر دوان از چو مضطرب  
خسرواگوی فلک در خم چوگان تو باد      ساحت کون و مکان عرصه مید تو باد

این بخش قطعات ر مثنوی کوچک هم در بین خود دارد که با  
اشعار زیر آغاز می شود :

۱- درین وادی بیاک نیل بشنو      که صد من خون بطلو مایک جو

۲- سگ بران آدمی شرف دارد      که دل مردمان بیازارد

۳- هر که آمد در جهان پر ز شور      عاقبت می بایش رفتن بلور

در میان این ر مثنوی ، مثنوی ادلی در درجه اصل هست  
و دوم سوم بترتیب به عنوان مشکوک و مردود هست اما این مثنوی-  
سوم در نسخ نو کشور هم موجود هست .

بخش رباعیات از ورق ۲۱۱ آغاز می شود و به ورق ۲۱۹ ختم  
می گردد- تعداد این رباعیات هشتاد و نه هست در حالی که در چاپ  
نو کشور تعداد شان (۹۱) است و در چاپ رشید عیوضی بیست و هفت  
و در چاپ دکتر تذیر احمد بیست و شش است و در چاپ معود فرزا



تعداد شان ۲۳۴ است ( اصل ۴۱ ، مشکوک ۸۹ و مردود ۱۰۴ )  
 تا آن جا که قصائد و غزلیات از مهترین انواع شعر فارسی بشکی  
 دارد این نحو نشتمل فیت بر هیچ یک از اشعار نوع اول - تعداد مجموعی  
 غزلیات پانصد و شصت و پنج است - در میان آنها بر طبق مسعود فرزاد  
 سی و هفت مشکوک و سی مردود است - ( تعداد غزلیات مشکوک  
 و جعلی در چاپ فرزاد بر تیب پنجاه و شش و چهار صد و نود است ) - بعضی  
 از این غزلیات که مشکوک و جعلی شهرت دارد در چاپهای مهم و مطبوعات  
 می شود بدین جهت بطور قطعی نمی توان گفت کدام یک از آنها جعلی یا مشکوک است.

دکتر ستیاند باوا

## نفوذ حافظ در شعر پنجابی

پنجاب مرکب است از دو کلمه فارسی پنج و آب و تنها استیلا هندی می باشد که اسم فارسی دارد. از این کلمه می توان پی برد که فارسی در هر جنبه زندگی سرزمین پنج رود بخانه از جمله فرهنگ و دانش و مجریه و عدلیه رخنه کرده و ریشه گرفت. پنجاب خستین گاهجگاه حمله و ران مسلمان بوده و بسیاری از امرا و لشکریان و روحانیون و تجار و پیشه و ران و سخنوران فارسی زبان در پنجاب ماندگار شدند زبان فارسی ایشان به همراه خود فرهنگ و ادبیات و علوم و فنون ایرانی را آورد از زمان غزنویان تا دو سست سال پیش فارسی زبان اداری در پنجاب بود و در نتیجه گفتار و اشعار شعرای فارسی ملی قرون درشنوندگان و نویسندگان پنجابی تأثیر نمود و آنها را منقلب ساخت. بویژه اشعار خواجه حافظ شیرازی در دل های پنجابیان جایگزین شد. انقلابات گوناگون و طوفانهای حوادث و تحولات عجیب و غریب در ناپدید کردن نفوذ حافظ تأثیر نکرده و سینه های عاشق حافظ این جواهر گرانهارا از هر آسیب نگهداری کرده :

از صدای سخن عشق ندیدم خوتر  
یادگار که درین گنبد دوار بماند

خواج حافظ شیرازی بگفته خودش چنان دلش از عشق زنده شده که هیچگاه  
نخواهد مرد و آتش عشق پیوسته در دل او افروخته و دلهای محزون را روشن می سازد.  
نفظ حافظ در فکر و اندیش و زبان و سبک تغزل پنجابی مشاهده می شود.  
در صورتیکه همه آشنایان ادبیات فارسی حافظ را شناخته او را از بزرگترین فضل  
و ادب و از شعرای نامور ایران می دانند، سخنوران پنجابی عاشق نام و کلام او بوده  
و هستند، دیوان خواج حافظ زینت افزای منازل مجلل ثروتمندان و هم زدای  
کلبه های فقرای باسواد و با ذوق از مردم پنجاب بوده و کتابخانه های بزرگ و محمود  
های خانواده ها خالی از این دیوان نیست.

حافظ در دوران حیات خود شهرت بسزائی کسب نموده و نه تنها در ایران  
غزلهای او و رد زبانها بوده بلکه در هندوستان، ترکستان و عراق و عرب نیز  
کلامش نقل و مجالس بود. او طوطیان هند را از «قد پارس» شیرین کام و ترکان  
مهرقدی و سیه چمن کشمیری را برقص می آورد و دل پنجابیان را بدست آورد. او نه تنها  
از آن شیراز ایران است بلکه از آن جهان است. او حافظ شیرازی است  
ولی حافظ جهانی هم است.

مثل اینکه فکر حافظ در حضرت گوردانک نخستین پشوی بزرگ دین سیک  
نمود کرد چنانکه حضرت گوردانک نوشته است  
دین در عزت اتراف نیست، در عهای درویش نیست، در غایت

کہ روی تن مالیدہ - در حلقہ ہمی گوش نیست ، دین در سر تراشیدہ نیست ،  
در ناقوس نیست - اگر مایید صراط مستقیم را پیدا کنید از آلائش ہمی دینو  
پاک شوید .

این انکار حضرت گوردوانک کہ مشمول سرودہ ہیش است فکر حافظہ  
را یاد می آورد :

نہ ہر کہ آئینہ سازد سکندری داند	نہ ہر کہ چہرہ برافروخت دلبری داند
نہ ہر کہ طرف گلچ نہاد تن داشت	کلاہ داری و آئینہ سردی داند
ہزار نگہ بار گیر از مو اینجاست	نہ ہر کہ سر بر تراشد قلندری داند

یاد در جای دیگر در سرودہ ہمی مقدس دین سیک نوشتہ شدہ است :

کوت پسو کی انس جات	لوک پچارا کرے دن رات
باہر بھیکہ انتر مل مائیا	چھیس تہاہ کچھ کرے چھپائیا
باہر گبان دہیان انسان	انتر بیا پے لو بھسان
انتر اگن باہر تن سواہ	گل پاتھر کیسے ترے اتھاہ

این انکار ہمانند فکر حافظہ است کہ نوشتہ :

واعظان کہین جلوہ در محراب دہن می کنند  
چون بخلوت می روند کار دہن می کنند

شکلی دارم ز دانشمند مجلس بزرگس  
تو بفرمایان چرا خود تو به کمتر می کنی  
گویا باور نمیدارند روز داوری  
کاین همه قلب و دغل در کار داوری

سخنور بزرگ پنجابی وارث شاه هم همین فکر را در اثر فغان پذیر خود "هیه"  
ابراز کرده می نویسد :

دارهی شیخ دی عمل شیطان والے کہیا راھیوں جانیاں راھیانوں  
چہرہ نوری تے متھے محراب میاں کیوں بولیوں کفر اگاھیانوں  
انگے کڈہ قران تے بہن منبر کیا اڈیو مکردیاں پھیاں ہیاں  
ایہ پلیدی تے پاک واکرو واقف اسیں جانیئے شرع گواہیاں نو

سخنوران پنجابی گلهای کلمات و ترکیبات و مضامین از چمن شعر حافظ  
چیدہ و در اشعار خود بویژه در غزل و مثنوی گلدستہ ہندی کردہ اند و گل و بلبل و عشق و  
عاشق و معشوق و رند و نظر باز و خانقاہ و خرابات و طوطی و سالک و درویش و مرشد  
مرید و زکس و لالہ و بدی و حسود و رفیق و خمار و بانگ و محراب و منبر و کنار آب و  
شلخ و درخت و یار و دلدار و دلبر و سجادہ و کمان ابروی جانان و خال و قد و  
قامت و شمع و پروانہ و ساقی و مینجانہ و صد کلمہ و ترکیب دیگر از حافظ مستعار گرفته اند  
مثلاً "شاه مراد کہ در قرن دوازدهم ہجری می زیستہ و از حرم دیرہ امعلی خان  
بود و مرید سلطان باہو و خلیفہ سلطان نورنگ شاہ بود و قد و قامت و قیامت و شہرہ  
خال پایمال و شہد نور را در ابیات پنجابی خود بجا بردہ است .

او قد پیا کا قامت ہے یا شعلہ نور کرامت ہے  
 او قد نہیں ہے قیامت ہے او دھوم پیری سے شور ہوا  
 تیرے کھڑے پر راکھ خال پیا جس دیکھا کھریا مال پیا  
 اینکے ہے بسم اللہ کا مصحف پر مسطور ہوا

بزرگترین سخن سراۓ عہر حاضر پنجابی بانی صاحب بانی ویرسنگ کہ ادراپن  
 رود خانہ پنجاب می نامد نیز تحت نفوذ لسان الغیب در شعر نامی خود سمبولہای طوطی  
 و بنفشہ و چشمہ را بکار برده است. قسمت بزرگ شعر پنجابی تغزل دارد و در این زمینہ  
 روش و زبان و سبک آن نفوذ زیادی غزل فارسی را مشہود می سازد و در غزل ہمار  
 خواجہ حافظ شیرازی سر لوحہ گویندگان قرار میگیرد. از جہد سخنوران پنجابی دو تن  
 حافظ تخلص داشتہ حافظ برخوردار و حافظ قاری - حافظ برخوردار از دوستی سلمانی  
 و بخش لاہور در دوران پادشاہی شاہجہان متولد شدہ مجموعہ آثارش محتوی پانزدہ  
 کتاب بعنوان انواع حافظ برخوردار قبل از تقسیم پنجاب پیداہد. حافظ برخوردار  
 نیز کلمات شعر فارسی حافظ شیرازی را در شعر پنجابی خود بکار برده است :  
 مثلاً مہتاب و صنوبر و قامت و روشن و نازک و صراحی و گل لالہ و بسیاری  
 از ترکیب از این نوع .

حافظ قاری از دیکہہ حتی شیخان در بخش یا لکوت می زیست شعر او پیدائیت  
 وارث شاہ نویندہ «ہمیر»، از کتابہای فارسی کہ مطالعہ نمود ذکر می در ابیات  
 خود نمودہ و اسم دیوان حافظ را نیز برده است مثلاً : مصرع اوست :  
 «قرآن السعیدین دیوان حافظ شیرین خردوان لکھ سنواریان نی»



پنجابی گویان متعددی تحت تاثیر سخن حافظ شیرازی سعی نموده اند که سخن بمانند  
 خواجه بگویند، مثلاً کلام شاه عزیزک پنجابی سیدی حیدر ملتانی را منتقدین ادب  
 با کلام خواجه مقایسه نموده اند - سیدی حیدر ملتانی پسر شیخ محمد امین در اول اثنی عشر  
 سال ۱۱۰۱ هجری (۱۶۹۰) میلادی در روستای قاضیه در بخش ملتان تولد یافت  
 اوسیدگیلانی بود و مرید خواجه فخرالدین دهلوی، اودر ویش و صوفی و دانشور  
 فارسی و عربی بود - ۱۱۹۹ هجری درگذشت. کلام و ابیات علی حیدر در سال  
 ۱۳۲۵ هجری (۱۹۰۷) میلادی و مجموعه ابیات علی حیدر بعداً در لاهور انتشار  
 یافت - بعقیده مولانا و قار انبالوی کلام و بیان او همانند حافظ شیرازی است.  
 ناقد ابیات پنجابی بابا بدسینگ هم او را با خواجه حافظ مقایسه نموده است  
 علی حیدر شاعرش و غم زمان بود - ابیاتی راجع به محمد نادر شاه برهنه دارد.  
 سید کرم علی شاه که کلامش توسط درویشان و آواز خوانان کوچه گردن پنجاب  
 به مار سیده احتمالاً نخستین سخنور پنجابی زبان بود که بسبب فارسی و بدوش خواجه حافظ غزل  
 پنجابی سرود - غزل سید کرم علی شاه زیبا و دارای فکر تصوف و ترکیب های حافظ است  
 او حمد و نعت و منقبت هم سروده است و مثل شعرای صوفی منش فارسی از مادی و مالک  
 و وصل و سخن گفته است او در زمان حکومت مهاراجه رنجیت سینگ در پنجاب تولد  
 یافت و زندگی کرد و در زمان سلطنت انگلیسها درگذشت - یک نسخه پوسیده اثر گذشته  
 او در کتابخانه آقای حفظ الرحمن در پنجاب غربی پیدا شد و توسط آقای محمد نواز نقل شد -  
 او تصدیق می نماید که اثر استادش سید کرم علی شاه است - نسخه مذکور دارای ۸۰ کافی  
 ۱۷ و غزل و ۱۲ لوری یا لالائی و دو دوهرا است .

بعضی سخنوران پنجابی دیوان حافظ را از فارسی به پنجابی ترجمه کردند از آن جمله

سرتن معروف اند : فضل شاہ نوانکوتی و مولوی شاہ دین و غلام حیدر جہلمی :  
 سید فضل شاہ در نوانکوت در بخش لاہور در ۱۲۴۴ ہجری (۱۸۲۸ م) تولد یافت  
 وارث شاہ داستان ہمیرا لافانی ساخت و فضل شاہ داستان سوہنی را ، او  
 نیز مثنویہای لیلی مجنون و یوسف زلیخا بزبان پنجابی نوشت و دیوان حافظ را بزبان  
 پنجابی ترجمہ کرد - او در سال ۱۸۹۰ میلادی درگذشت ترجمہ فضل شاہ بسیار عالی  
 است و ہمان رنگ و آہنگ خواجہ را دارد . بطور نمونہ ترجمہ دو شعر غزل اول  
 دیوان حافظ تقدیم می شود :

حافظ :  
 الایا ایسا ساقی ادر کاسا دنا دہا  
 کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلہا  
 شب تار یک بیم موج گردابی چنین حاصل  
 کجا دانند حال مسکبران شامہا

فضل شاہ :  
 ساقی ساڈی سرت سنبہالین بھر بھر دین پیا  
 پہلی عشق آسان سیندہا بھون پئے کشالے  
 رات ہنیری گھر گھیری ہر تھا تھاں دامارے  
 ادکی جان حال ساڈا جیہڑے دسن کنارے

مولوی شاہ دین قریشی صوفی قادری سروری بود - بعضی اہل دانش اور اسیالو  
 و دیگران اور را اہل رنگور در بخش گورداسپور معرفی کردہ اند - او شاعر پنجابی بود و نیز

فاضل فارسی بود۔ او گذشته از ترجمه کردن دیوان حافظ آثار دیگر فارسی مثل مثنوی مولوی و دیوان باهو و چند کتاب دیگر را بزبان پنجابی گرداند۔ ترجمه دیوان حافظ او ادبیات پنجابی را سرشار کرده است او در شخصت سائلی بدرد و حیات گفت۔ کلامش از کلام خواجہ الہام گرفت۔

جانی نو: مغز میرے نے زلف تیری تھیں جو خوشبو پائی  
تیک قیامت خوشبو اندر دُبار ہی بھائی

حافظ: عقل دیوانہ شد آن سلسلہ شکن کو  
دل ز ما گوشت گرفت ابروی دلدار کجاست

آقای غلام حیدر جلی بعنوان تحفہ بی نظیر دیوان حافظ را بہ پنجابی ترجمہ کرد۔ مثلاً:  
ترجمہ چند شعر این غزل خواجہ را بہ پنجابی ملاحظہ فرمائید:

انہی آتش کہ در میکدہ باز است	زان رو کہ مرا برد اوروی نیاز است
خیمہا ہم در جوش و خروش اندرستی	و آن می کہ در آنجاست حقیقت نہ مجاز است
ازدی ہمہ رستی و غرور است و تکبر	و ز ما ہمہ بیچارگی و عجز و نیاز است

دیکھ مینجائے تائیں کھلا دل تھیں ہویا شا کہ  
گلی تیری دا ہر دم ہویا دلوں بجانوں چاکر

غلام حیدر جلی:

مستی اندر تان و چون پٹ پٹ بادہ آوے  
 نشہ اسدا شوق الہی نقلی نشہ زبھاوے  
 تینوں لایتیں بے نیازی نالے فخر تکبر  
 تینوں سجدہ عجز غریبی کرنا چاہئے سر پر

نفوذ حافظ تا امروز بحد کمال در شعر پنجابی وجود دارد۔ بعضی اوقات خودم این  
 ناپذیر ہنگامی مشغول مطالعہ اشعار حافظ می شوم ابیات متفرق آن سخور بزرگ بصورت  
 ابیات پنجابی نزول میکند۔ مثلاً این ابیات تقدیم میشود :

حافظ :  
 درخت دوستی نشان کہ کام دل بیار آرد  
 نہال دشمنی بر کن کہ رنج بی شمار آرد

جادو :  
 دوستی داتوں بوٹا لاکے چلکان مرادان دل دیاں پا  
 دشمنی پودنوں جڑ توں پٹ نیس تے دکھ دیاں پنڈاں پا

حافظ :  
 اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا  
 بخال ہندو اش بخشم سمرقند و بخارا را

جادو :  
 دل میرا جے ہمتھ وچ کرے سوہنا ترک شیرازی  
 سمرقند و بخارا داراں تل تے ہو کے راضی



حافظ : حافظ وظیفہ تو دعا گفتن است و بس  
در بند این مباحث که نشنید یا شنید

جادو : حافظ سدا دعا و ان منکے ایہو فرض اس ادا  
ایس بھسٹری وچ نہ رھیے سنیاں یا ز سنیڑیا

حافظ : ہر کہ شد محرم دل در حرم یار نہ  
وانکہ این کار ندانست در انکار نہ

جادو : جیہڑا ہویا محرم دل دا او وچ حرم یار رہیا  
جووی ایہ کم جانڈا نہیں سی اوہی وچ انکار رہیا

بعضی اوقات شغری پنجابی مست مئی الٹ حافظ شدہ بہ حریم فارسی خواجہ  
دار شدہ غزلہائی بسبک و قافیہ و ردیف حافظ بفارسی سرودند کہ خواندنی است و  
شنیدنی - شاعر شیوای پنجابی و فارسی نند لعل گویا غزل شیوائی قابل تمقا  
بختیں غزل دیوان حافظ نوشتہ کہ طوری پاسخ خواجہ راشعر بہ شعر داده گویا وابستہ  
بہ مرشد خود و دہمین پیشوای بزرگ سیکھا گورو گو بنڈ سینگ بود۔  
گویا می نویسد :

بدہ ساقی مرا یک جام ازان رنگینی دہا  
چشم پاک بین آسان کنم این جہد مشکھا  
مراد منزل جان ہمیش و ہر شادی  
جسں مہودہ می نالد کجا بندیم محلھا

خدا حاضر بود دایم بین دیدار پاکش را  
 نه گردابی درو حائل نه دریا و نه ساحلها  
 چرا بهوده میگرددی بهر دشت اسل  
 چون آن سلطان خوابان کرده آید فزنها  
 چو غیر از ذات پاکش نیست در هر حال تنم  
 بگو گویا کجا بگذارم این دنیا و اهلها

این حکایت را میتوان درازتر گفت اما مقالۀ خود را با این بیت خواجه پایان  
 می‌دهم :

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست  
 آنچه آغاز ندارد بنپذیرد انجام



# هماهنگی افکار بشر و ستاره حافظ

با محیط امروز

دکتر محمد اسلم خان  
دانشگاه دہلی

انسان در قرن پانزدهم بصری قمری قدم گذاشته است و در آستانه  
قرن بیست و یکم میلادس قرار دارد - قبلاً در زمینه های گوناگون  
چون علوم و تکنولوژی و صنعت و هنر مشرف قابل ملاحظه ای نموده  
است ، به ماه رسیده است و سعی میکند به مرئخ برسد - در زمینه  
علوم پزشکی می تواند چشم و کلیه ناقص را عوض کند ، بجای  
قلب ناقص ، قلب مصنوعی بنشانند و صنعت و تکنولوژی تلویزیون  
و هواپیما و کامپیوتر باز در - خلاصه زمین کنجها و  
او سرگشته تسلیات برای نسل انسانی فراهم ساخته است ، اما  
می بینیم که ارزش های معنوی نسبت به گذشته رو  
به انحطاط است .

اگر اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی قرن هشتم بصری قمری را  
با اوضاع معاصر مقایسه کنیم می بینیم تغییری رخ نداده است بلکه در بعضی  
موارد نسبت به پیش بدتر شده است - در قرن هشتم  
بصری قسمی که خواجه شمس الدین محمد حافظ زندکی میکرد

وضع سیاست فارس است حکام نداشت حکومت شیخ ابواسحاق را مبارزه  
از آل مظفر تخریر نمود و شیخ ابواسحاق را دستگیر کرده بقتل رسانید  
پسران مبارزالدین یعنی شاه شجاع و شاه محمود پدر را کور ساخت  
زمام امور کشور را شاه شجاع بدست گرفت - شاه محمود شاه شجاع  
را شکست داد و خودش را حاکم شیراز اعلام کرد - اما زندگانی  
به او باری نکرد و یکسال بعد درگذشت و بار دیگر حکمرانی شیراز  
به شاه شجاع رسید - بعد از شاه شجاع ، حکومت شیراز به پسرش  
زین العابدین رسید ، در همان عصر امیر تیمور در جنگ و جدال  
و کشورگشایی مشغول بود به اصفهان حمله کرد ، هزار نفر را در  
اصفهان به قتل رسانید و از سرهای بریده شان مناره بزرگی ساخت  
پس تیمور باشکر بزرگ به شیراز حمله کرد و منصور را بقتل رسانید  
و بعد آل مظفر را با قتل او ، منقرض ساخت - خلاصه عصر او  
عصر انقضا و خونریزی بود و حافظ تمام این حوادث همچنین عدم  
استحکام در دستگاه دولت ، کشت و کشتار ، ظلم و استبداد تیمور  
و وضع نامساعد مملکت را چشم خود دیده بود - بنابراین متاثر شدن  
او از اوضاع و احوال محیط طبیعی است .

در عصر حاضر نیز وضع سیاسی جهان استحکام ندارد - در امر  
جهان ظلم و استبداد ، جنگ و جدال ، جناسکاری و تروریسم  
حکفرهاست - انسان دشمن انسان شده است - کشت و کشتار و اساو

زما مداران مملکت و مردم عادی و بیگانه رواج یافته است - چند سال پیش رئیس جمهور و نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران کشته شدند شش سال پیش نخست وزیر هند بوسید ترویت با تشارنگلوه شد .  
 ربانیدگی هواپیما یک بازیچه اطفال شده است ، ربانیدگان هواپیما راحی ربانید یا برای چندین روز مسافری را دستخوش خوف هراس می سازند یا می کشند - مدتی پیش یک هواپیمای ایران حال چندین مسافر نشانز مشکبهای آهنائی شده که خودشان را متمدن می پندارند مقدار زیاد گلوله ، بمب ، آلات قتاله ، مهمات حربیه و اسباب آدم کشی تهیه و ساخته می شوند ، خلاصه اینکه سراسر جهان و اجتماع جبرخانه و هوای آن محیط بدتر از جهنم شده است .

شاعر هر چه را در زندگی خود می بیند آنرا به دقت مطالعه می کند و نمی تواند از اوضاع محیط فرار کند بنا برین شعر او فقط مجموع یک مشت کلمات تو خالی نیست بلکه نتیجه مشاهدات تلخ است که برای بشر و بشریت از محیط فزای می گیرد و وقتی می بیند که اجتماع پر از فقر و فساد و اقدار اخلاقی رو بزدال است ، سعی می نماید که بوسیله نگارشات ، عموم مردم را هشدار دهد ، اصلاح نماید و راه مستقیم نشان دهد ، نشیب و فراز زندگی را بیا موزد و سرخشته تعلیمات صداقت ، عدالت ، امانت ، دیانت ، خدمت به بشر ، شرم و حیا و عفت که اساس اصول اخلاقی هستند ، می گردد و وسیله



هدایت و رهنمایی بشر و بشر دوستی می شود .

چنانکه زندگانی و محیطی که حافظ در آن پرورش یافته است ، کال ارتباط را با جنبش های بشر دوستانه و اجتماعی دارد ، باید سوانح زندگانی او نیز تا حدی روشن شود - پدرش بهاء الدین محمد در شیراز تجارت میکرد - حافظ در خرد سالگی از عاطفت و محبت و سایه پدر محروم ماند و برادر داشت که اکثر دارائی و ثروت را غصب نموده از شیراز جایی دیگر منتقل شدند و مسئولیت نگهداری و پرورش خواجیه دوش مادر گذاشتند - مادر اصلاً پول نداشت و بعضی اوقات نوبت به فاقه کشی می افتاد - وقتی خواجیه کمی بزرگ شد برای کسب معاش در معازه ای کار می کرد - بعد از فراغت کار ، به مکتب می رفت و تحصیلات را ادامه می داد .

طبعی و منطقی است که نیکه زندگانی پر از زحمت و ناراحتی دارند یا بشر دوست می شوند یا تا اندازه ای در نهادشان ، خست و بدینی و تنفر ایجاد می شود که از بشر دوستی و بشر نفرت دارند - خوشبختانه حافظ بعد از تحمل چنین زحمات و ناراحتی های زندگانی بسوی حس بشر گرایی و ادراک هر چه معلم اخلاق یا مبلغ بشر دوستی نبود ، اما ابیات او بهترین نمونه اخلاق و بشر دوستی است .

بعد از مطالعه ابیات حافظ می بینیم که حتی بعد از شصده سال اکثر

افکارش با اوضاع و محیط امروز هماهنگ می باشد - چنانکه خواهیم دید  
و می بینیم انسان فراموش میکند که معبود مایکی است آنگهی را که  
می پرستد یا عبادت می کند آن یکی است ولی طرز و روش عبادت  
هر کس جداست - چون انسان معبود خود را نمی تواند بشناسد حقیقت  
را پی نبرد ، برای نجات خود راه دیگری را اختیار می کند تا خود را نجات  
بدد و دیگر بهتر جلوه دهد و باین ترتیب چندین عقیده بوجود می آید  
اما به نظر حافظ این عذر و بهانه ایست ، حقیقت را پی نبرده ، بنا برین  
طبق خودش افسانه ای درست کرد - اما اگر حقیقت را بداند ، فرق من و تو از بین  
خواهد رفت - امروز نیز این فرق و تبعیض و امتیاز در مذہب و دین رنگ  
سیاه و سفید ، نسل و نژاد ، بزرگ و کوچک ، فقیر و غنی موجود است  
و انسان در این فرق امتیاز قائل است - اگر انسان بداند :

جنگ نهاد دو دولت هم را عذر ندهد چون ندیدند حقیقت ره افسانه بزنند

کی نوع اتحاد در میان همه مردم ایجاد خواهد شد و تبعیض مذہب و دین و ملت  
رنگ و نژاد از بین خواهد شد

انسان حسن خلق و شرافت و خلوص و دوستی و مودت را از دست داده  
است - برادر دشمن برادر شده است - بجای خلوص ، نفاق در قلب  
انسان جا گرفته است - دوست نفع و سود را می بیند ، نمی خواهد

بخاطر دوست حق دوستی را روا دارد - همین خصومت و دشمنی یکی به دیگری  
 نیز نفاق طبقه و فرقه و زبان و مذهب در جهان حکمفرما است - طبقه بندی  
 در میان مردم وجود دارد ، دشمنی و خصومت بخاطر رنگ سفید و سیاه است  
 بخاطر مذهب است - پیروان یک مذهب ، مردم مذاهب و ادیان  
 دیگری را دوست ندارند و حتی نمی خواهند با هم بنشینند ، درعالمیکه  
 امروز بنا به پیشرفت در زمینه علوم و تکنولوژی مدرن انسان متمدن  
 محسوب می شود ولی جهان افکار فرسوده و کهنه و بسپوده سابق از ذهن  
 انسان دور نشده است :

یاری اندر کن نمی بینم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

چنانچه انسان در خود حس انسانیت و بشر دوستی تولید کند ، تعصب و بیفتگی  
 محقیده را برکنند ، ریشه دشمنی از بیخ کنده خواهد شد و محبت و مودت هر سو  
 حکمفرمایی خواهد کرد :

درخت دوست نشان که کام دل ببارد نهال دشمنی که رنج بی شمار آرد

اگر چه افکار بشر دوستی حافظ در زمین صلح و آشتی و امنیت طبقه اجتماعی  
 و محیط خودش بوده ، ولی بسیار جامع و با معنی و مدلل است و انسان را دلایل



دنیای راحتی و آسایش می رساند و در محیط امروز نیز پیروی از چنین فکر و عقیده دارای همان تازگی می باشد - مثل سابق در جامعه امروز نیز انسان حس انتقام دارد و اگر از طرف کسی ازیت و یا ضرر می رسد حس انتقام بر او غلبه می کند و سعی می نماید که در جواب ازیت بیشتر برآید اما فلسفه حافظ :

آسایش دگرچه تفسیر این دو حرفست بادوستان مروت بادشمنان

انسان را از هرگونه حس انتقام باز می دارد - بنا به گفته حافظ مروت بادوستان و مدارا بادشمنان و سائلی را فراهم می آورد که آسایش این دنیا و دنیای مابعد در آن نهفته است و کسی که عامل این دو جمل باشد در دنیا هرگز رنج نمی کشد بلکه توشه آخرت را نیز برای خود فراهم آورده است - انسان بسیار جاه طلب و چاپلوس است و برای فراگیری و حصول منصب یا مقام پیش این و آن می رود ، نفس خود را خواری می کند ، و از بیشتر لادنم ارباب پست و بی مروت ، همت خود را مجروح می سازد ولی حافظ بشر دوست به انسان توصیه می کند که بخاطر یک منصب مقام و منزلت خود را در تملق و چاپلوسی از دست ندهد :

مرد بخانه اربابی مروت دهر که گنج عافیت در سرای خوشن

انسان دل داده پول و زر بوده است و بجای مغنویت گرایش او به  
به مادیت بیشتر است - بخاطر پول خود خواه می شود - روابط خود را با  
کسانی استوار می کند که مثل او پول دارند و رابطه با ناداران را برای  
خود یک نوع بی احترامی و اهانت می پندارد - فقیران و ناداران  
که واقعاً صدر نشین سند عزت هستند، به حقارت می نگرد اما در این دنیا  
حال و وضع هر کس کسان نیست - نباید انسان بین ثروتمند و نادار فرق گذاشت  
فقیر و نادار یا از قوم و خویش باشد یا همایه و دوست، و لجبوی و  
دل داری او بخاطر انسانیت و بشریت وظیفه انسانی است :

بخواری منگرمی ضعیفان و نحیفان را که صدر مجلس عشرت گذاره نشین داد

انسان سعی کند که وجود او برای دیگری فیض رسان باشد - از حضور  
او دیگران بویژه ناداران و فقیران و لجبوی بماند - انسان سرشت و  
نهاد خود را اصلاح کند ، آنرا تمیز و پاک انگه دارد ، دارای خوبی  
باشد و تا وقتی که دارای چنین صفات نمی باشد ، مرد کامل نیست و ذات  
و شخصیت او برای انسان مصدر فیض رسان نمی شود :

گوهر پاک باید که شود قابل فیض ورنه هر گنگ گلی لؤلؤ مر جانشود

اصل و نهاد انسان اگر خوب نیست انتظار هرگونه خوبی از او بی جا است  
معروفست : برزگیر با مار رشته الفت و دوستی پیوست - هر روز وقتی  
برزگیر پیش مار می رفت ، مار از سوراخ بیرون می آمد ، روزی دید  
که مار از فرط سرمای هوا بسپوش شده و بیرون سوراخ افتاده بود -  
برزگیر بی درنگ مار را برداشت و در یک توبره گذاشت و نزد بینی خـ  
گذاشت تا از دم زدن او گرم گردد - مار بهیچک مجال خود آمد ، بینی  
بینی خـ زرد و خـر بهمانجا مرد - جبلت و نهاد مار به خـبث و شر است  
و کسی از او خوبی نمی بیند ، بنا برین با وجود دوستی و الفت با برزگیر  
به خـر آسیب رساند - انسان نیز اگر نهاد و اصل و جبلت خوب ندارد  
امید و انتظار هرگونه کار خوب از او بیود است :

گر جان بد بدنگ یه لعل نگرده باطینت اصلی چکند بد گهر افتاد  
نخست موعظ پیر صحبت این حر <sup>\*\*\*</sup> که از مصائب جنس احتراز کنی

انسان دنبال دنیا و لذت و عیش و آسایش آن می رود اما هر قدر که  
دنبال آنرا می گیرد ، دنیاوی را ناکام و نامرادی سازد و از زهر تلخ تر  
می گردد - وقتی انسان اصل و نهاد دنیا را می فهمد و آنرا در خـ  
اعتنائی آورد ، آسودگی خاطر و سکون طبع میتری گردد - برای این کار

صبر و تحمل بسیار لازم است چنانکه حضرت نوح با وجود طوفان بزرگ  
رشته صبر را از دست نداد و سرانجام نجات یافت :

بگذر ازین روزگار تلخ تر از زهر بار در روزگار چون شکر آید

اگر چه صبر برای انسان بسیار دشوار است اما وقتی مصائب و ناراحتی  
را تحمل می شود به مقام عالی می رسد :

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود و یک بخون بگردد

و هر کسی که دامن صبر را استوار کند داشت موفق و کامیاب و کامران  
خواهد شد چون بعد از صبر نوبت ظفر می رسد :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

خود پسند و خود خواه فکری کند که دیگران را گول می زنند در صورتیکه  
خود دستخوش نادانی می شود - اگر انسان می خواهد خوشنام شود ،  
از مصاحبت و مجالست بدان خود داری کند چون هر که آشنائی با  
بدان دارد بدی بهر هنگام آشنائی او می گردد :



نیکامی خواهی ای دل بابدان صحبت خود پسندی جان من برهان نادانی بود

بعضی از خود فروشان در صحبت خردمندان و دانشمندان می نشینند  
تنها بخاطر اینکه بیاقت و استعداد دانشمندی خود را نشان دهند لاف  
می زنند و می خواهند که با حرفهایشان همنشینان را تحت تاثیر قرار دهند  
در صورتیکه تنها جمل خود را با ثبات می رسانند ولی بهتر اینست که بجای  
حرفهای بی ارزش ساکت بمانند :

بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست  
یا سخن دانای مرد عاقل یا خاموش

انسان کامل دوستدار گفتار نیک ، کردار نیک و رفتار نیک  
می باشد . اگر دو اتفاقا بشر دوست است تملق و چاپلوسی را نمی پسندد  
بلکه عاشق حسن خلق می شود . حسن خلق صفتی است که بوسیدان می  
توان هر عهده شکلی را گشود و هر صاحب خرد و ذی هوش را رام  
کرد ولی خردمند و دانا هیچوقت در دام تزد و پرو مکر و فریب  
دیگران نمی افتد :

بخلق و لطف توان کرد صیدال نظر  
پرسد و دام نگیرد مرغ دانار

روش جوانان این بوده و امروز نیز بهمین منوال است که حرفهای

بزرگان را نادیده می گیرند - بنظر آنها ، حرفهای پیران بیسوده و فرسوده است  
و حتی آنها را به تمسخر می گیرند - در صورتیکه بعضی از کلمات و فرمایشات  
پیران نتیجه تجربیات و مشاهدات حوادث زمان هستند آنها برای  
جوانان بسیار ارزنده و گویای بهای باطنی است - که در کتب اخلاق آنها  
را نمی توان یافت :

جوانا سر متاب از پند پیران که رای پیر از بخت جوان به

اکثر حکما ، فیلسوفان و مردم جهان چون لرد بودا دنیا را منبع ریا  
و فساد و تزلزل دانسته اند - امید و انتظاری را در این دنیا فکر موهوم  
است چون دنیا ثبات ندارد - امید عهد دوستی از این جهان سود  
ندارد چون مثل فاخته است که با مردم ناز می کند ، علاقه و دل بستگی  
نشان می دهد اما بعد از چندی بسوی دیگری مایل می شود - هر کس در  
این دنیا قدم می گذارد ، چندی می ماند و آرام می نشیند ، اما وقتی متوجه  
ریاکاری و بدعهدی این دنیا می شود و می بیند که کار و بار این جهان  
همواره تغییر می کند ، پشیمان می شود ، رخت از این جهان می بندد :

دی می شد و گفتم صنما عهد بجا آید	گفتا غلطی خواجہ درین عهد وفا نیست
که شنیدی که درین بزم دی خوش	که نه در آخر صحبت بندامت نیست
بچشم عقل دین رنجد آرد پر آشوب	جهان و کار جهان بی ثبات و بی محبت



موجودستی عهد از جهانست نهاد کاین عجزه عروس هزار داماد است

در این دنیا آنکسی که پیش این و آن دست را دراز می کند ،  
حقیر و پست می شود اما انسان اگر دامن قناعت را استوار نگه  
دارد وزیر بار منت کس نرود ، محترم است :

چو حافظ در قفا گوش دزدنی دوز بگذرد که یک جونت دودا دو صد من نرزد

انسان آرایش و زیبائی را می بیند ، دباخته و دیوانه آن می گردد  
و همینکه دیوانه دارد دنبال زیبائی دنیا می دود ، یک سلسله آرزوها در او  
ایجاد می شود فکر می کند هر وقت به آرزوی خود رسید ، خوشحال می  
شود ، اما فراموش می کند که زندگی مثل آب جو در جریان است  
بنابرین این دنیا جا دید نیست بلکه فانی است :

بنشین بر لب جو گذر عمر بسین کاین اشارت ز جهان گذر را مابین

اقامت در این دنیا برای مدت کوتاه است بنابرین فرصت را  
غنیمت شمرده ، کاری انجام دهد تا هر کس از او بنام نیک یاد کند - در تحصیل  
علم مشغول باشد ، هر انسان با سواد و عمل نیک او برای دیگران نمونه

است حیف بر آن است که با وجود تحصیل علم، بی عمل هستند :

نه من ز بی عملی در جهان ملوتم و بس      ملالت علما هم ز علم بی عملت

چون فرصت زندگی در این دنیا بسیار کوتاه است و انسان اینجا  
مثل یک مسافر است، امروز هست و فردا نیست بنا برین انسان  
ارزش و قیمت وقت را بشناسد و هیچ دقیقه را تلف نکند و الا  
شرمبار خواهد شد :

قدر وقت را نشناسد دل و کاری نکند      بس خجالت که ازین حال افتابیرم

باید انسان در این دنیا پرکار باشد و منت این و آن را نکند چون  
بهترین وسیله برای رسیدن به هدفی، کوشش است - کوشش با  
فایده عبارت است از بکار انداختن همه قوا - وقتی سعی و کوشش  
مرتب برای چیزی باشد، انسان می تواند به هدف غایی خود برسد، حتی  
می تواند کارها دشوار و مشکل را بکوشش و عمل انسان ساده و آسان همراه با کوشش توکل بر خدا نیز لازم است  
یعنی خودش سعی کند و برای نتیجه خوب و موافق، کار خود را به خدا حواله کند  
موفق و کامران خواهد شد :

بسی خود نتوان برد پی گویهر مقصود      خیال بشکاین کار بی حواله براید

حافظ اجتماع مردم را که تشکل انسانها می باشد، بسیار دوست می داشت  
 و از دروغ و ریا و نفاق و دورویی و اعطان، صوفیان و رهبران دینی که  
 محیط اجتماعی را زشت و پلید کرده بودند، متنفر بود - از آنها به سختی  
 انتقاد می کرد - بنا برین بهترین افکار بشر دوستی خواه حافظ در برابر  
 و اظهار فرق میان زهد و ریا است - عقب ماندگی اجتماع نتیجه تبلیغ تلقین  
 نادرست افراد ریاکار و زهد فروش و صوفیان زشت کار بود - اینان  
 محیط اجتماع را از کارهای زشت و رفتارهای نادرست شان مسموم  
 ساختند - در محیط اجتماعی امروز چنین عوامل موجود است و اجتماع امروز  
 نیز از چنین رفتار نازیبا و کردار زشت چنین افراد نجات نیافته است -  
 اینان نه تنها اینکه اجتماع مردم را از عملیات کثیف و پلید شان خراب  
 می نمایند بلکه اکثر برای انجام کارها که نفع شان می باشد، روبروی  
 مردم آمده، از سخنانی با و وعظهای گمراه کننده شان، افراد بیگانه  
 و معصوم را بر می انگیزند و آنان را و زندگانی شان را بخطر می اندازند  
 و خود شان در خانه های لوکس نشسته، کارهای نامشروع و خلاف  
 دین و زشت و نامطبوع را انجام میدهند - حافظ نیز از چنین  
 ریاکاران ایراد می گیرد و جا جا آنان را مورد انتقاد قرار داده  
 است - بقول حافظ وقتی واعظ یا صوفی که خودش را بسیار پرستگار  
 و دین دار و خدا ترس جلوه می دهد روی منبر آمده، روبروی مردم وعظ  
 می کند و می گوید شراب حرام است و این ام الحائث است

اما باطن این صوفی زهد فروش، زشت و پلید و کثیف است، کار او  
مفسد و خرابکاری اجتماع است همین صوفی، دختران کوچک و  
معصوم که پیش او برای درس خواندن می آیند، را خراب می کند  
به آنها دست دراز می کند، تشنگی شهوانی را از آنها برمی آورد  
و آبروی شان را آزار می رساند - به نظر حافظ عملیات زشت و پلید  
آن صوفی، بدتر و حرامتر از شراب و شراب نوشی است :

آن تلخوش که صوفی ام الخبث شش خا  
اشبی لنا و احلی من قبله العذارا

واعظ دین روی نبر ایاده، به مردم انجام کارهای نیکو تلقین می کند  
مردم نیز حرفهایش را با ارادت و عقیدت تمام گوش می کنند و سعی می نمایند  
طبق ارشادات او کار خوب را انجام دهند - اما بجای اینکه این واعظ  
نمونه برای مردم باشد، به خلوت رفته، کارهای غیر مشروع را انجام  
می دهد :

واعظان کاین جلوه در مجرا و بزرگینند چون بخلوت می روند آن کارهای می کنند

صوفی و داعظ گرفتار سیاه وقت شده است - زشتی و تزویر و فساد  
در باب او فرصت نمی دهد کار دینی و وظایف شرعی را بخواند و مشروع



انجام دهند - اما آنکسی که بنظر صوفی در بهر دینی بدکار و ریاکار است  
از امور و وظائف دینی و اخلاقی و معنوی آگاه است و راز درون  
پرده را خوب میدانند :

راز درون پرده زرنده است پس کین حال نیست صوفی عالی مقام را

بعضی اوقات رهبران دینی را آگاه می کنند که در روز قیامت آبروی نان که بنظر  
شما حلال ولی در حقیقت بدتر از حرام است ، از بین خواهد رفت  
و اقحا شراب حرام است اما درآمد حرام که بوسید ریاکاری و عملیات  
نا درست بدست می آورید ، بدتر از شراب است ، شما دلالان دین  
مزد مریدان و پیروان خود را بزور از آنها می ربایید ، شما بندگان  
و بیچارگان را از حق شان محروم می کنید ، از ناداران رشوه می گیرید  
و اغلب کارهای زشت انجام می دهید ، برای چنین اعمال روز  
رستای جز و روز باز خواست خواهد رسید و آن روز نقاب تزییر  
از روی سیاه تان کشیده خواهد شد :

ترسم که صرفه بند روز بازخواست      نان حلال شیخ زاب حرام یا  
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد      که می حرام ولی بزمال واقف است

در خانه عریض می خواهد نتیجه گیرد که حافظ نه تنها شاعر بلکه واعظ واقعی اخلاق

بوده و افکار بشر دوستا او با ثبات می رساند که از صمیم قلب خواستار  
 نجات کثرت عوائل ترویج و ریا و فساد از اجتماع و ایجاد صلح در میان مردم  
 بود - بنا برین حتی بعد از گذشت تقریباً شصت سال کلام او همان  
 تازگی و همان جوش و همان حرارت را دارد و ثبات و دوام او  
 جادوانی است و گویا خودش از این حقیقت آگاه بود زیرا که گفته است:

هرگز نسیرد آنکه دلش زنده شد عشق ثبت است بر بسیرۀ عالم دوام

## غزل

باقاعیت هر که خوگرد تو انگر می شود  
 سر بر مضمون آن چمن شرح پرواز است  
 چون بخت و تر باز دقطره گوهری شود  
 نامر ام را اگر برد قاصد کبوتر می شود  
 بگذر از تن پروری تا از سبکباران شوی  
 بار کمتر میکند مرکب لاغری شود  
 خویش را در خویش تن گم ساز تا پیداشوی  
 هر که این آئینه می سازد سکنه می شود

میرزا محمد علی، ماهر کبر آبادی

(م : ۱۶۷۸ م)



دکتر ادیس احمد ، دانشگاه دہلی

## قدردانی حافظ در بند

نمود آثا و اندیشه های ناموران ایران در شبه قاره خلیج زیاد باشد  
در میان این ناموران ، خواجه حافظ کیلی از چهار پنج شخصیت است  
که در بند شهرت فراوان بدست آورده است ، آواز و محافط  
درین کشور مهنا و رمنده از روزگار خود او آغاز شده ، دعوت بایلی که  
برای سفر تبه دور ترین نقاط ، دکن و بنگاله بوسیله حکمرانان آن بلاد از وی  
شد تا بمدی است بر صحت ادعای خواجه که میگوید :

شکر شکن شوند همه طوطیان بند : زین قند پارسی که به بنگاله میرود  
و با اینکه :

بیشو حافظ شیراز نمکوبند میرقصد ریحمان کشمیر و رکان سمرقندی  
رونق شعرو شهرت این شاعر بزرگ در مبدی از دگر گشت وی صد ها  
برابر افزایش یافت . میان این عاشقان حافظ اختلاف دین و عقیده نبود ،  
و بدون ملاحظه عقیده و مذہب مردم با سواد و بیسواد ، شاه و گدا ، شاعر  
و فیلسوف از کلام این شاعر شهر لذت برده اند . بدرتا گور فیضوف  
و شاعر بزرگ هند . همواره صبح را با خواندن کلام حافظ آغاز میکرد ،  
پادشاه اکبر از استادان شعر فارسی غزلیات حافظ را فراستگرفت  
پادشاهان ، شهرزادگان ، امراء و رؤسا ، صوفیان ، دانشمندان

از کشور و شعرا و دیوانه‌ها کلام حافظ را مورد مطالعه خود قرار داده و از آن استفاده کرده‌اند - فال گرفتن از دیوان حافظ در هند خیلی زیاد رواج داشته است .  
 نسخه‌های خطی بیشتر از کلیات دیوان و غزلیات منتخب او در کتابخانه‌ها و موزه‌ها موجود است و ترجمه‌های زیادی که به زبانهای محلی است و منتشر گردیده اند نیز شرح و حواشی فریبناک نامه‌هایی که تزیین داده شده و کتات‌های مفصل که درباره احوال و آثار خواجہ حافظ در هند تالیف شده و تأثیر دیگر شاعران و نویسندگان ازین شاعر، هر یک گواهی است بر محبوبیت و شهرت حافظ در هند =  
 ذکر انواع دیگری که مربوط به تأثیر فریبناک هندی از شاعر حافظ است درین مقاله مختصر ممکن نیست .

دیوان حافظ حدود نیم قرن قبل از سال ۱۲۵۷ یعنی پیش از آنکه نخستین بار در ایران چاپ شود، حداقل دو بار در هند طبع و منتشر گردیده بود، در هند قبل از ایران تعداد زیاد موسسه مطبوعاتی دیوان حافظ را چاپ میکرده‌اند - یکی از موسسات مطبوعاتی در شهر لکنهو، موسسه نو کشور است که با چاپ کردن کتابهای زیاد فارسی خدماتی گرا به زبان و ادبیات فارسی انجام داده است همین موسسه تاکنون بارها دیوان خواجہ را چاپ و منتشر کرده است - همین طور ترجمه دیوان حافظ و منتخب آن در دیگر موسسات به زبان‌های محلی هند چاپ و منتشر می‌شده است - تخمین می‌رود که تاکنون بیش از یک صد هزار نسخه از دیوان حافظ در هند چاپ شده است - اگر تعداد نسخه‌های خطی دیوان و منتخبات

و شروح و فرسنگنامه ها و ترجمه های آرا به حساب آوریم این تعداد دست کم سه الی چهار برابر خوانده بود.

گذشته ازین، شخصیت های برجسته علم و ادب و هنر به عظمت و بزرگی حافظ اذعان داشته اند و در بیان خویش از او پیروی کرده به طرز او سخن میگفته اند و این را باعث افتخار خود میشمرده اند. نظیری دم ۱۰۶۱ هـ، شاعر غزلگوی زمان پادشاه مغول اکبر بوده و وی اولین شاعر بود که در میدان غزل به شیوه حافظ توجه زیاد داشته است. همو درباره حافظ مستگوید:

سما اقداب به حافظ شیراز کرده ام گردیده مقتدای دو عالم کلام  
عرفی که شاعر تند خو و خودپسند از همین دو به بود و هیچ کس را  
در شاعری همتای خود نمیدانست، به حافظ و اظهر ارادت  
و احترام می نماید:

به گرد مرقد حافظ که کعبه سخن است در آید کم بزم طوا، در پروا  
ناصر علی سرسندی شاعر برجسته و نماینده ربیب هندی بوده و  
در دوره پادشاه اوزبک نیز زیسته با وجود احساس عظمت و  
برتری شاعرانه خود شعراتی متقدم را احترام میکرد و مداح آنها بود  
حافظ شاعر محبوب او بود. ناصر علی سعی میکرد به سبب و اسلوب حافظ  
بنویسد و درین بحر دست و پا بزنند:

علی در بحر حافظ دست و پایی نمیزد امشب کجا دانند حال سبکباران حلقه  
علی امشب می شیراز در جام و سبزه دارد الا یا ایها الساقی در کاس و ناله



بجلاوه شوامی دیگر بر حسته در شش قرن گذشته مانند غالب و طالب  
 بدل و غیریم توجه خود را به پیروی شیوه غزل حافظ معطوف داشته اند  
 ولی تقلید حافظ تا کنون از عهدهٔ محکس بر نیامده .  
 در عصر حاضر شاو انقلاب جویش طبع آبادی که از بزرگترین شاعران  
 عصر حاضر اردو بود و از لحاظ خود پسندی کمتر از عرفی نبود، در بارهٔ حافظ  
 چنین اظهار میدارد :

«دشاهی که از همه بیشتر مرا تحت تاثیر خود گذاشته معنی اعظم است از  
 خاک پاک شیراز که حافظ نامیده میشود . سالها بعد صاحب نظران خواهد بود ،  
 بر زمینی که نشان کف پای تو بود .  
 بهمنین میگوید :

«حافظ را قدری زیاد خواندم . . . . . بنهایت افتخار من در این است  
 که تمام تار و پود شاعری ام ساخته و پرداختهٔ کارخانهٔ های است که در کنار  
 آب کن آباد و در جوار گلشت مصلحتی نباشد بود .  
 شمس نعمانی از بزرگترین محققان و دانشوران شبه قاره است  
 تحقیقات وی پیرامون احوال حافظ و نقد سخن او در حافظ شناسی  
 کلاس پرارزشی می باشد .

اقبال و اصف بی نظیر حافظ بوده است . به نظری حافظ  
 نه تنها یکی از بزرگترین شاعران آسیا ، بلکه یکی از بزرگترین شاعران جهان است  
 او دلدادهٔ رموز و راز شعر حافظ بوده و میفرماید که سخن روح رموز و راز  
 دایما در روح و روان شاعر امری عالی است و میگوید :

بر بزه حرف نگفتن کمال گویم است حدیث خلوت با جزبه مرز و مانیت  
 حقیقت اینست که تاثیر حسن بیان و حسن اختراع کیفیات و حسن  
 آهنگ حافظ همه وقت بر اقبال مستولی بوده است - گرچه در اسرار خودی،  
 اشعار می مخالف نظریات حافظ آورده بود ولی ناکفته نماند که این مخالفت  
 با اشعار سکر آور و معانی ظاهری بعضی از الفاظ و بیانات حافظ بوده است  
 درین مورد شا در روان دکتر توفیق حسین خان کتابی مفصل به عنوان «حافظ و  
 اقبال» نوشته است و خود اقبال در نامه های خود به مولانا اسلم  
 جبراجپوری و اکبر اله آبادی درین مورد توضیح داده بود - بنابراین درین مقاله  
 مختصر ازین بحث صرف نظر میشود -  
 اقبال در موارد مختلف آثار خود به نقل و تضمین و توصیف اشعار حافظ  
 پرداخته است .

هنگامیکه در سال ۱۹۱۹ میلادی در امرتسر و لاهور حکومت نظامی  
 اعلام شد علامه اقبال نیز با اشعار حافظ دست و ز می برای شکن خویش  
 می جست چنانکه در نامه ای به چهار اجاسر کشن بر شا دببان میکند :  
 «امروز شصتین روزی است که حکومت نظامی می باشد ، خداوند فضل  
 و کرم نماید ، من از اشعار حافظ تسکین گرفتم ،  
 ان شونو مید چون واقف نی ز اسرار غیب

باشد اندر پرده بازهای پنجان غم مخور  
 عطیه سگم در باره ملاقاتی که در سال ۱۹۰۷ میلادی در انگلستان  
 با اقبال داشته چنین می نویسد :



«وقت صحبت سخن از حافظ بمیان آمد و نظر به اینکه من علاقه زیادی به این شاعر بزرگ داشتم شعری از او را خواندم، اقبال نیز خاطر اقبال از فاشش میکرد و میگفت:

«وقتی در رنگ حافظ هستم، معلوم میشود روح او در بدن من حلول کرده است و شخصیت من در شخصیت او گم میشود و من خود حافظ میشوم،»  
 خلیفه عبدالحکیم مینویسد: بعضی از غزل های فارسی اقبال چنان هستند که اگر آنها را در دیوان حافظ ببینم، خواننده نمی تواند بین آنها و کلام حافظ فرق بگذارد. پروفیسور محمد منوری گوید که برخی از غزل های فارسی اقبال آن چنان هستند که میتوان بیشتر ابیات آنها را در دیوان حافظ شامل کرد. از باب نمونه ابیات زیر نقل میشود:

حافظ:

نه هر که چهره از فروخت دلبری داند      نه هر که آینه سازد کند می داند  
 هزار نکته باز کمتر ز مواج است      نه هر که سبزه تراشد قلندری داند  
 اقبال:

جهان عشق نه میری نه سزوی داند      همین بس است که آهن جاکری داند  
 بیا به مجلس اقبال یک دماغ کش      اگر چه سبز تراشد قلندری داند  
 اقبال در برخی از اشعار اردو و فارسی خود بعضی از معانی اشعار حافظ را به اسلوب خود بیان کرده است نیز در چند ترکیب بند و ترجیع بند هم به استقبال حافظ شتافته است:

حافظ  
بیاتاکل برافینمومی در ساغایدیم      فلک را سقف بشکافیم طرح دیگر اندازیم

اقبال  
بیا که تازه نوامی رود ز هرگز ساز      می که شیشه گدازد به ساغایدیم

حافظ  
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد ما      به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا

اقبال  
بدست مانده سمرقند و نی بخارا ایت      دعا بگو ز فیران به ترک شیرازی

تقلب از خواجہ حافظ و توجه به او خصوصاً در غالب سروده های اقبال  
پیام مشرق و زبور مجسم به خوبی ملاحظه میشود - حد اقل نسبت غزل اقبال هم  
در وزن و سیم در قافیه با غزلیات حافظ مشترک است و تأثیر اقبال  
را از خواجہ نه تنها در اشعار فارسی بلکه در سروده های اردو نیز نشان میدهد. اقبال میگوید:  
تنم گلی بیخیاں جنت کشمیر      دل از حرم حجاز و نواز شکر است  
ازین نوع مثالهای فراوانی وجود دارد که علامه اقبال نسبت به حافظ  
تحسین بسیار یاد نموده است:

عجب مد از سر مستم که پیرمغان      قیامی زندی حافظ تعامت من خمت  
صبا بمولد حافظ سلام ما برسان      که خشم نمکته و ران خاک من خمت

ناحیه دکن از صد سال پیش همواره مرکز فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بوده  
و دانشمندان و شاعران و عرفا قریباً را در دامان خود پرورده است. شیامان  
بهمنی و عادلشاهی دکن خصوصاً سلاطین قطبشاهی و آصفیه، یکی از مشوقان  
شعر و ادب فارسی بود - اینان در ایجاد پیوندهای فکری و معنوی میان

ایران و هند سعی نموده اند پشتیبانی شاهان و امیران دکن از فرنگ و ادب فارسی و نیز محیط مناسبی که ازین جهت در مرکز سرزمین هند و دکن بوجود آمده بود بسیاری از دانشمندان و بزرگان علم و ادب را بخود جلب نمود. میراث فرهنگی برارزشی که در قرون گذشته مردم ایران و هند را به هم پیوند داده است حتی تا این زمان در خطه دکن پاسداری می شود و درین زمان کسانی چون شمس العلماء، عزیز جنگ (متخلص به دلا)، ناینگا آن بوده اند.

دلا، یکی از دانشمندان فارسی زبان شبه قاره هند بود که عمر خود را در راه کسب علم و تحقیق و تالیف در موضوعات مختلف فرهنگ اسلامی بسربرد و بیش از یک صد کتاب تالیف و تدوین نمود. دلا عاشق حافظ بود و نسخی در تقلید شیوه حافظ مینمود. اشعارش نشان میدهد که وی تاجیه انداز و به حافظ شیرازی ارادت میورزیده است. وی نسبت به حافظ ارادت و عقیدت بی نهایت داشت چنانکه درین مقطع غزل خود، حافظ را بطرف ارادت پیرو مرشد خوانده است:

در طریقت بخدا، خواجیه شیراز دلا      پیر ما، مرشد ما، پیر ما، حافظ ما  
در مجموعه غزلیاتش تقریباً سیصد غزل هست که در آن ارادت این شاعر به حافظ است، در هر غزل او را به نوعی ستایش میکند و او را مورد انتقاد

---

ک. احمد عزیز نایلی، دلا، ملقب به شمس العلماء، نابها در عزیز جنگ (۱۷۷۲ - ۱۳۴۳)  
۱۸۹۰ - ۱۹۳۱ م) میا شاعران زمان صفویه ششم پادشاه دکن بود و عمر ۷۱ سالگی درگذشت.



قرار میدود و در مواردی و لا بر اشعار حافظ تضمن میکند و در بحر و ردیف  
و قافیه های شعری تا اثر او از حافظ بدرستی معین میشود میوادی زردال بر این معنی است:

خواجبه شیراز را در خواب دیدیم شد و لا در طرح حافظ غزل بجز

هرگز نمیخواند سخن گفت حافظ ثبت است بر جریده شهر دوم

کجاست فکرت حافظ کجاست فکر تو شراب ناب کجا قطره آب کجا

ولا دل داده شیرین سخن بای تو می حافظ کلام شیرین زید لب لعل سکر خارا

روان خواجبه شیراز در خواب نیایش کرد بر اشعارم شب

بزم شیراز است و تحسین غزلهای و لا اینکه می بینم به بیداریت حافظ یا خواب

بختی دختر ز این مثل بزن حافظ که این عجز و عروس هزار داماد است

آنکه دارد به فن شو تخلص حافظ بنده لطف همان خواجبه شیراز و لا

مشکلت چیست خواب غزل خواجبه و لا هر که دارد به سخن طبع خدا داد بدست

شنیده ام که پسندید خواجه این غزلم      ولا هر آنچه بگفت از کرم غنایت است

گویند که در انجمن خواجه مادتش      بانگت و ران عجمی ذکر ولایت

دولت بندگی خواجه شیراز را ست      این کرامت سبب حشمت یکتا است

ز فیض عام تو حافظ زمانه بی خبر است      هر آنچه فکر و لایاقت فیض نیست

بگو چرا نشود فکرت و ناروشن      غلام خواجه شیراز و شمس تبر است

فکر و لا چو حافظ شیراز دید گفتم      افکار او غیب و کلاش عجب است

برکت رهبری خواجه شیراز و لا      در سخن شهر جاوید مبارک باد

«ولای حافظ شیراز، نام توانش      بنظم بسته تو لای تو و لا حافظ

ولا در خوش زبده و اتباع شریعت بر حافظ ایراد هم کرده و حتی زبان  
بنگوشش گشوده است، میگوید :

من را سکنه پرندم آمینه      حافظ از چشمه گیسو جام را



ترسیدم نشود بخت در توبه نیست      حافظ چه خروشی که در میکده باز است

خواجہ بہ گمراہی عالم کوش      از سخن غیر شریعت خموش

حافظ شیراز بہ میخانہ دوش      گفت ہنخشہ گنہ، می ہنوش

گفتش ای خواجہ من توبہ کن      زین سخت خون دل آہ بجوش

ولا چو حافظ شیراز گرشوی سخوار      طمع مدار کہ کار دگر توانی کرد

با دوشوار شہسوار این مقالہ را بہ پایان میرسانم :

تا جہان باقی و آئین محبت باقی است      شعر حافظ ہمہ جا در زبان خواہد بود

حافظ چشمہ اشراق تو جاودانی است      تا ابد آب ازین چشمہ روا خواہد بود

دکتر شریف حسین قاسمی دانشمند دہلی

## نسخہ خطی عمدہ دیوان حافظ

تاریخ ترتیب و تصحیح دیوان حافظ غالباً با کار و فعالیتہای جدی استاد میرزا محمد قزوینی و استاد غنی آغاز میشود. این دو دانشمند بزرگ و معروف ایران، نسخہ خطی دیوان حافظ متعلق بہ خطای راکہ در سال ۱۸۲۸ھ (یعنی ۳۵ سال بعد از رحلت حافظ)، استخراج شدہ و یک مرتبہ خود خطای آنرا بچاپ رساندہ بود، برای ترتیب و تنظیم متن دیوان حافظ انتخاب کردند. علاوہ بر این چند نسخہ دیگر کہ سال را بہ قصد اصلاح متن گرد آوردند و در اواسط سال ۱۳۲۰ھش دیوان چاپی حافظ را بہ دست حافظ دوستان گذاشتند. پس دانشندان دیگر ایرانی، دیوان حافظ را بذوق و سلیقہ خودشان ترتیب دادند. پرفسور نذیر احمد دانشمند نام اور ہندی ہم نسخہ ای از دیوان حافظ راکہ موسوم بہ نسخہ گورکھپور است تصحیح کرد کہ در ایران چاپ گردید. اخیراً نسخہ خطی بسیار قدیمی دیوان حافظ مورخ ۸۱۸ ہجری را ہم استاد نذیر احمد ترتیب دادہ اند و این نسخہ بمناسبت ہجین سینار بزرگداشت حافظ بہ چاپ رسیدہ است.

باید یاد آور شد در بیشتر چاپہای دیوان حافظ، دانشندان این تمایل داشتہ اند کہ چون نسخہ ای از دیوان حافظ کہ دست خط خود آن شاعر

باشد نداریم از جنبه علمی باید نسخای خطی از دیوان حافظ را برای ترتیب و تصحیح برگزیند که نزدیک به دوره حیات حافظ استخاش شده باشد گمان می کنم که چنین نسخای خطی از داخل و تصرفهای بعدی محفوظ بوده باشد همچنان دانشمندان از جهت تصحیح انتقادی بر آنند که محتوای چنین نسخای را باید با نسخ معتبر دیگر مقابله و مقایسه کنند و نتایج آنرا در پاورقی ثبت نمایند یعنی نسخ بدلهاراک ممکن است بسیاری از آنها منوط بدستکارهایی خود شاعر باشد، در پاورقی درج کنند - بعضی از دانشمندان به منظور تصحیح متن، کلمه یا کلماتی را بدوق و سلیقه خود از نسخ بدلهاراک انتخاب می کنند و در متن می گنجانند.

قبلاً کاتبان به درخواست و تقاضای شخصی یا افرادی از جابه خودشان کتابی را که میخواستند تنها از یک نسخه شناخته شده استخاش میکردند. علاوه بر خوشنویسان، بعضی علماء و فضلا و نویسندگان و شعرا هم آثار مورد علاقه خودشان را از روی نسخای کتابت می کرده اند که چه بسا از لحاظ کتابت چندان معتبر نباشد و همین امر سبب شده است که چنین متونی مشحون از اشتباهاتی بجای مانده است. درین مورد معمولاً کاتب کاری به نسخ بدلهاراک نداشت. در نتیجه این وضع می توانیم حدس زنیم که کار استخاش معمولاً بر اساس تنها یک نسخه انجام میگرفت، و یا اگر دو یا چند نسخه پیش روی کاتب بوده است، نسخه جدید بدوق و سلیقه خود کاتبان ترتیب داده می شده است. ناگفته نماند که بعضی نسخهای



خطی وجود دارد که وجه اختلاف نسخ در حاشیه متن دیده می شود  
اما غالباً این معنی در سراسر نسخ دیده نمی شود در کتابخانه های هند نسخ های  
از دیوان حافظ مضبوط اند که گاه گاهی اختلاف نسخ روی حاشیه آنها  
مرقوم شده لکن پیدا است که کاتب و یا خواننده آن نسخ، بر این  
مقصد نبوده که اختلاف نسخ را از سر عهد نشان بدهد. اما گاه برخلاف  
این معنی دیده می شود. اینک می خواهیم نسخ ای از دیوان حافظ را معرفی  
نماییم که هدف کاتب آن این است که اختلاف قرائت و نسخ بدلهای  
را در سراسر دیوان حافظ با توجه و احتیاط ثبت نموده به این قصد که خواننده  
امروزی این نسخ را باین نتیجه می رساند که قبل از قرن حاضر این شبهه از  
تصحیح موجود بوده یعنی علما و دانشمندی بوده اند که متوجه اختلاف نسخ در  
دیوان حافظ بودند و می خواسته اند که این اختلاف و تفاوت قرائت  
یک واژه، چند کلمه و یا مصرع و احياناً بیتی کامل را در سراسر دیوان  
حافظ نشان بدهند.

از این دیدگاه نسخ خطی مورد نظرمان نسخ ای است محفوظ در کتابخانه  
مؤسسه مطالعات اسلامی، تعلق آباد، دهلی نو (شماره: ۲۱۵۴) خط  
این نسخ مستعین بر روزیاست و خط متن و نسخ بدلهای یکی است. یعنی  
کاتب متن دیوان و نسخ بدل به لحاظ شباهت کامل خط یک نفر است  
نسخ از لحاظ کاغذ و وضع و حال قدیمی است، تا ریح کتابت نسخ نامعلوم  
است و پیدائیت که نسخ در چه زمانی استنساخ شده است.

در این نسخه تمام اشعار منسوب به حافظ اعم از غزلیات و قطعات ، قطعات تاریخ وفات ، قصاید ، ترکیب بند ، مخمس گرفته تا رباعیات جمع آوری شده است . تعداد غزلیات در این نسخه بیشتر از چهار صد و تعداد رباعیات ۸۴ است بعلاوه رباعیاتی هم هست که در حاشیه کتبت شده است از مندرجات این دیوان استنباط می شود که گردآورنده سعی کرده است هر چه منسوب به حافظ بوده در این نسخه بگنجاند .

به توجه به خصوصیتی که نقل شد ، جای آن دارد که این نسخه مورد توجه حافظ شناسان و دستداران ادب فارسی قرار بگیرد و ویژگیهای عمده این نسخه به شرح زیر خلاصه می شود :

۱- در سراسر دیوان اختلاف نسخ در زیر لغات و کلمات مربوط با مرکب قرمز درج شده است بعضی اوقات ، مصرع کامل به صورتی دیگر در زیر همان مصرع آورده شده است در بعضی جاها تعداد این نسخه بدلهای بالغ بر دو مورد می رسد یعنی کاتب این نسخه بدلهای شاید که دو نسخه دیگر دیوان حافظ را مطالعه کرده و اختلاف نسخ را در سراسر دیوان مرقوم نموده است . مثلاً در بعضی از حافظ به صورت زیر :

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش  
که به تبلیس و حیل دیو مسلمان نشود



در این شعر زیر کلمه "مسلمان" شاید با توجه به نسخ دیگری کلمه "مسلمان" را نوشته است. در چاپهای قزوینی و استاد نذیر احمد همین واژه مسلمان آمده لکن در چاپهای دیگر مثل چاپهای قدسی، انجومی، پیرمان بختاری و احمد شاملو کلمه "سیمانی" برگزیده شده است و پیرمان بختاری در انتخاب کلمه "مسلمانی" اظهار نظری کند که:

این صورت ناصواب است اعم از آنکه که مسلمان به معنای مصطلح یعنی پیروی از شریعت خدای محمّدی باشد یا به مفهوم دیگر یعنی دینداری و اعتقاد به خدای فرد واحد. داستان انگشتین سلیمان در بوده شدن آن بوسید دیوی موسوم به صخر یا صخره معروف است، و تناسب دیو با سلیمان هم چندان بدیهی است که حاجتی به توضیح ندارد. است در موردی دیگر از دیوان اختلاف مصرع کامل بدین صورت:

زد ام زلف تو دل را مباد روی خلاص  
که بستگان کمند تو رستگارانند

این بیت در چاپهای قزوینی و نذیر احمد و پیرمان نیست، لکن در چاپ ستایشگر دیده می شود. در نسخ مورد نظر، زیر مصرع دوم این مصرع آمده است که:

که بستگان کمند تو تا بعد از آنند

مثال دیگر از بیتی دیگر:

صبا به تهنیت پیری فروش آمد  
که موسم می و معشوق و نای نوش آمد

ضبط دیگر مصرع دوم از این بیت بدین قرار است:

که موسم طرب و وقت نای و نوش آمد

۲- مصرعها ابیات و حتی هر بیت غزل عربی حافظ به فارسی ترجمه شده و ترجمه آن زیر هر مصرع آورده شده است.

۳- بعضی غزلها و ابیات بر حاشیه اضافه شده که نشان می دهد که کاتب نسخ، مطلب را از نسخ دیگری بعد از نقل نموده است. مثلاً غزلی با مطلع زیر در حاشیه نسخ رونویسی شده است:

بوی مشک خشن از باد صبا می آید  
این چه باد نیست که ز بوی وفا می آید

این غزل در چاپها استاد قزوینی و تذکره احمد و ثر با بختیاری نیست

همچنین غزلی داریم با این مطلع :

حسن تو همیشه در فردن باد رویت همه ساله لاله گون باد

این غزل در چاپهای استاد قزوینی و استاد نذیر احمد و پرباختاری دارای نه بیت است ، در نسخه خطی مورد نظر ما این غزل در متن هشت بیت دارد لکن بیت مورد نظر در حاشیه نسخه رد نویسی شده است :

هر دل که نه در غم تو باشد از حلقه وصل تو بردن باد

باید یاد آور شد که حتی غزلها و ابیاتیکه بر حاشیه افزوده شده ، احتمالاً نسخ در آنها هم ثبت گردیده است . از جمله زیر مصرع اول بیت مذکور افزوده شده است :

هر دل که ز عشق تست خالی

همچنین مصرع در چاپ پرباختاری دیده می شود . اشعار شعرا و اقوال در ردی حاشیه این نسخه سعی کاتب بر آن بوده است که اشعار شعرا و اقوال مشایخ را که فکر و عقیده حافظ را تأیید می کند به عنوان سند و صحت بیاورد غزلی داریم از حافظ که در آن این بیت است :

ز گردِ خوانِ نگونِ فلکِ طمع نتوان داشت  
که بی ملالتِ غصه، یک نواله بر آید

در حاشیه نسخ و در مقابل این شعر نوشته شده که :

« حضرت خواجہ عبداللہ انصاری فرموده اند :

آدمی را رحیم در رنج دارد. از وقت بیش می طلبد و از قسمت  
بیش می جوید، و از دیگران بخوبی بخوابد».

اشعاری از شتوی معنوی، نزهة الارواح فخر السادات حسینی  
(متوفی ۷۱۷ یا ۷۱۹ هـ)، مولانا عبد الرحمن جامی و شیخ جمال کنوه هم در  
تصدیق و تأیید و شرح ابیات حافظ ردی حاشیه ابیات مربوط به  
حافظ نقل گردیده است. نیز در حاشیه نسخ و مقابل این بیت از حافظ کنی  
گوید :

اَسْمُ عَظَمَ کَمْدَ کارِ خود ای دل خوش باش  
که به تبلیس و حیل دیو سلیمان نشود

از شرح مولانا جمالی اقتباس زیر آورده شده است که :  
منقولست که بعد از آمدن انجمن سلیمان علیہ السلام، دیو اهرمن  
خواست که به صورت سلیمان علیہ السلام شده نزد بلقیس بآید - اما سلیمان  
علیہ السلام - با بلقیس گفته بودند که اگر اهرمن به صورت من شده بآید این



اسم اعظم را بخوانید - اگر من خواهم بود ، نخواهم گریخت و اگر اهرمن خواهد بود خواهد گریخت - چون دیوبه صورت سلیمان علیه السلام شده پیش بلیقیس آمد ، بلیقیس این اسم اعظم خواند : لا حول و لا قوة الا بالله - العلی العظیم ، فی الحال اهرمن گریخت ، بلیقیس از اهرمن نجات یافت  
نقل فی الشرح مولانا جامی غفر الله ذنبه  
علاوه بر این در نزدیکی غزلی از حافظ به این مطلع :

صبا به تهنیت پیری فروش آید  
که موسم می و معشوق دنا و نوش آید

به عنوان شرح ، ابیاتی از جامی کنیه به صورت زیر نقل شده است :

می فروش اینجا به معنی مرشد است	هر که او مرشد ندارد ملحد است
مرشد کامل در اینجا مصطفی است	هم نمی و هم دلی در سنهاست
میکشاید خرم و حد آن حریف	ریزد اندر شیشه پاک و لطیف
چون می اندر آبله می فته	آتش وحدت بسینه میرسد
هر که او جام محبت نوش کرد	چون صراحی پنبه دور از نوش کرد
چون صراحی بر کشد پنبه ز کام	قلقل آید از دمان او دمان
باده چون برون فته از کام وی	جام مالا مال میگردد ز می
جام چون زان باده مالا مال گشت	هر که دستش داد صاحب حال گشت



این نوع شرح منظوم از همین جالی در جاهای زیادی آمده است  
 جمالی چنانکه می دانیم، شاعر و عارف معروف قرن نهم میلادی می باشد همین  
 جمالی با جامی ملاقات کرده بود آثار جمالی که تا کنون کشف شده، شامل شرح  
 دیوان و یا ابیات حافظ نیست از یادداشت‌های مختلفی که روی این نسخه  
 از جالی آمده است پی می بریم که جمالی شعر حافظ را به صورت نظم و نثر شرح  
 نموده بود اما بدبختانه این اثر او حالا در اختیارمانیت و ظاهراً مفقود شده  
 است.

در روی حاشیه و مقابل به غزلی دیگر از حافظ به این مطلع :

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده گزند مباد

مغنی از شاعری متخلص به سیحی نقل گردیده که بدین صورت است :

مرا ز هر دو جهان جز غمت پسند مباد  
 سرم به خاک ریهت جز سم سمند مباد  
 به پیش لعل لببت غنچه خیره خند مباد

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد  
 وجود نازکت آزرده گزند مباد

دلم که سوخته آتش سلامت تست  
 دلی امید من از رحمت و کرامت تست  
 باغ سرو و سروی همی ز قامت تست  
 سلامت همه آفاق در سلامت تست  
 هیچ عارضه شخص تو درد مند مباد  
 مرا که بخت مساعد بدورد و دولت تست  
 فراغت از دو جهانم بهین تست  
 وجود باقی من از بقای صحبت تست  
 جمال صورت و معنی زمین تحت تست  
 که ظاهرت درم و باطنت نرزد مباد

خصوصیات اینچنین در نسخ مورد نظر این حدس را در ما تقویت می  
 کند بگوئیم نسخ موجود تا حدی قدیمی و دستنسخ آن بعد از جامی و جالی که در قرن  
 نهم هجری میزیسته اند، بدست گرفته شد همچنین کاتب این نسخ علم  
 دوست بوده است، صاحب ذوق و سخن شناس و باتاریخ شعر  
 فارسی بویژه شعر عرفانی فارسی آشنائی داشته است و در پایان این  
 بحث می خواهیم به مجمع دانشمندان و صاحب نظران ایران و هند عرض کنیم  
 که بعد از کار ترتیب و تصحیح دیوان حافظ که بگذاشتیم، تا حد کافی انجام یافته باید نسخ ای  
 کامل از دیوان حافظ برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی تهیه گردد

تا با توجه به چاپ انتقادی، متضمن شروح و نسخ بدلهای درست کلام  
حافظ و شعر حقیقی حافظ را بدرستی دریا بند بدیهی است برای رسیدن  
به چنین همی تسلط بر معارف قرآنی، تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام  
و ایران، زبان و لهجه شیراز دوره حافظ و هم آداب و رسوم و سنن کهن  
ایران لازم است. امید داریم که بزودی چنین متنی از دیوان حافظ  
بدست ما برسد.

## غزل

چه شود بچهره زرد من نظری برای خدائی  
که اگر کنی همه درد من بکی نظاره دو کنی  
تو شهی و کشور جان ترا تو همی و جان جهان را  
ز ره کرم چه زیان ترا که نظریه حال کنی  
ز تو گر تفتد و گریستم بود آن عنایت این کرم  
همه از تو خوش بود ای صنم چه جگانی چه فغانی  
همه جاکشی می لاله گون زایغ مدعیان دین  
شکنی پیاله ما که خون بدل شکسته ما کنی  
تو کمان کشید و در کین که زنی بتریم و من غمین  
همه آن غم بود از همین که خاندن ده خط کنی  
هاتف اصفهانی

## غزل

غافل بمن رسید و فارابها نه سخت      انگند سربه پیش حیار ابها نه سخت  
 می خواست عمر با که شود مهربان غیر      نامهربان تیره مار ابها نه سخت  
 تا از بجای او زبسم خون من نیرخت      بیرحم ترس روز جزا ابها نه سخت  
 از بزم تاز آمدن من بدر رود      برخواست گرم و دان جا ابها نه سخت  
 رفتم به مسجد از پی نظاره رخس      بر رو گرفت دست و دعا ابها نه سخت

میسی ترا از تنگ نیاورد در کمند

کو تاب می کند بلار ابها نه سخت

میرزا محمد قلی، میسیل، هروی

(م ۱۵۷۵۹ م دریا کوه، پهنه)

## غزل

ستم اگر هست کشد که بسیر سرو من در آ  
 تو ز غنچه کم نه دمیده ادر دل گشای چمن در آ  
 پی ناله های رمیده بو پسند خستجو  
 بخیال حلقه زلف او گری خور و خست در آ  
 هوس تو نیک بد تو شد نفس تو دام و دود تو  
 که باین جنون بلد تو شد که بعالم تو من در آ  
 غم انتظار تو برده ام بره خیال تو مرده ام  
 قدمی بپیشش من گشای نفسی جان بدن در آ  
 نه هوای او چو نه نه خرد هوای او نه  
 اصل هستیت نفسی شو سخن در آ  
 چه کشتی ز کوشش عارالم شهادتی است  
 بهشت عالم عافیت در جستجو شکن در آ  
 بکدام آینه مایلی که ز فرصت این غافل  
 تو نگار دیده بسملی مژده واکن و کفن در آ  
 ز سروش محفل کبریا همه وقت می رانند  
 که به خلوت ادب فراز بردن نشن در آ

بدرای بیدل ازین نفس آفران طرف کثرت هوس  
 تو بغیرت آن همه خوش نه ای که بگویت بوطن در آ



## سلام به هند بزرگ

«سال ما آرزو داشتیم که با دوستان هندوستان و تراز سازان آن  
بوستان طریق هم نفسی باز کنیم و از سر هم نفسی با یکدیگر شکوه آغاز نماییم و این  
دوری و مهاجری را که در میان آمده و حجاب آرزو شده، به دور اندازیم، تا  
به خواست خدا در این هفت اجنح روابط فرهنگی ایران و هند به اهتمام وزیر  
فرهنگ و همت فضلی هند و ایران و موافقت بزرگان دو کشور به راه  
افتد و من بنده را نیز به عضویت آن اجنح سرافراز کردند و امر شد که در  
نخستین جلسه اجنح منظومه ای در شرح اشتیاق و شکایت از افتراق گفته  
آید. اینک این منظومه که در شب چهارشنبه ۲۶ مهر ماه ۱۳۲۳ در محفل انشایی  
عالی سروده شده، به یادگار به دوستان هندوستان اهدا میشود، بهار»

باز خنک فکر تم جولان گرفت  
 تا خیال منقش روی بند بست  
 بلبس فکر خوش دلی نمود  
 بسته ام یا تاوه برای تیار  
 دل سیر خلقه در بخت بر بند  
 بس ملاحتها در آن خاک است  
 آن نگزاری که خاکش عنبر است  
 هر که رفت آنجا نمک بالود شد  
 جان فدای آن نمکزار سیاه  
 فکر با رنگین و رنگین جوها  
 شکر یونان از آنجا گرم گرفت  
 شد عرب در بند و حدی فلند  
 ترک آنجا ترکی از سر و گرفت  
 ایندی بود آشنایهای ما  
 بند و ایران آشنایان بمانند  
 آنکه گندم خود و دواز خلد ماند  
 خاک بند از خلد دارد بهره  
 گر چه گندم گون و میگون آمدیم  
 چون «دیوژن» خم نشین حقیقم  
 ساغری گیر از می عرفان بند

فیل طبعم یاد هست و تا گرفت  
 یافت ز دو قدم جلوه طاقست  
 طوطی طبعم شکر خای نمود  
 تا شود در بند آن تا تاوه باز  
 جان فدای خاک دانگر بند  
 بند را کان نمک خواند رواست  
 خارا و حمیا، خشن بنوفاست  
 سادگی آفتند و رنگ آلوده  
 بی نمک آنجا نمی روید گیاه  
 رنگ بزرگی عیان بر روی ما  
 عبرت از کار بنی آدم گرفت  
 عاقبت آنجا عرب هم نمی فلند  
 فارسی بود آنکه آنجا گرفت  
 آشناداند صدای آشنایان  
 هر دواز نسل فریدون و جمند  
 در سرانید آمد و گندم فشانند  
 رنگ آن گندم عیان بر جهره ما  
 هر دواز یک خیره یون آیدیم  
 وز «فلاطون»، «دیوژن»، «سقراط»  
 نوش باد پارسی گویان بند

مادی از مسعود سعد راد کن  
 آنکه چون سعد سخن گوئی نوا  
 خسته «خسرو» که تقلیدت فرد  
 طبع پاکش مایه دار فکر بود  
 با «حسن» صد لطف و گرمی توام  
 بزم اکبر شد ز فیضی فیض یاب  
 طبع عرفی خوش به مضمون را جست  
 با کلمش ساحران را نیست تاب  
 از نظیری و ظهوری دم مزین  
 گزیده تیر ز است یا از اصفهان  
 خاک اصل دانش از دست داد  
 چون کسی را صنعتی غالب بود  
 از همایون گیر شاه جهان  
 بند بازار خسید ذوق بود  
 صنعت ذوق و هنر ترکیب یافت  
 بس روان شد کاروان کاروان

۱۱. به بیت یکم:

بنامی حیات دوروزی نمودش  
 یک روز نوبت تن دل شد بدین آن  
 طبعی بهم رسان که بازی به عالمی

بعد یاد «درونی» شاد کن  
 ببل گلزار دلی «خسرو» است  
 با حکیم گنجوی جوید نبرد  
 صد نزاران بچه زاد و مکر بود  
 در کلامش آتش و گل با هم است  
 و کهن از «ابو الفضل» فضا یافت  
 داد، داد لفظ و معنی را درست  
 کس نگفت آخر به پیش از جواب  
 هند و ایران را در گرم مزین  
 بست صاحب طوطی بند زبان  
 لاجرم طالب هندستان قنار  
 می شتابد به هر کی طالب بود  
 شاعران را بود بند آرام جان  
 به بند یکسر عشق و شور شوق بود  
 کاروانها جانب دلی شافت  
 تنگهای دل پراز کالای جان

آنهم حکیم با تو گویم چنان گذشت  
 روزی که به کندن دل زین آن گذشت  
 یا سبمی که از سر عالم توان گذشت

شک غزین گشت بزم اکبری  
 بزم نورالدین، گلستانی دگر  
 بنده گوازشه تا با نوبه  
 جوشه ایسام و مشق چون موج آب  
 کار تیار پنج و پنج تازه گشت  
 در لغت فزینک برداختند  
 کار نقاشی بسی بالا گرفت  
 صنم محار بسی پیسیر یافت  
 ثروت و جاه رفاه و خر می  
 چشم شور اختران را خیره کرد  
 گرچه امروز آن جلالت و جاهیت  
 نیست گران کرد و فاطمی بایست  
 نیست گرد ملی زاکر بر خروش  
 ورنه نمی خندد به هر گل صد هزار  
 «غالبی» آمد اگر شد طالبی  
 «بیدلی» گرفت «اقبالی» پید  
 بیکی گشت از سخنگویان پیا  
 قرن حاضر خاصه اقبال گشت  
 شاعران گشته جیشی تا رومار  
 عالم از حجت نمی ماند سحر

نغمه خوان هر سو هزاران عصری  
 در گه نور جهان، جسانی دگر  
 پیش یک مصرع زده زانو همه  
 نکتة بر سر موج خندان چون جاب  
 صنعت انشا، بلند آواز گشت  
 لعبها در دین و حکمت باخته  
 خوشنویسی پای و الا گرفت  
 ذوق حجاری فراوان به یافت  
 صلح و عیش و خوشی و تیغی  
 سر طرف خصمی ایشان جو کرد  
 بیچکس از راز و دهر استقامت  
 رفت اگر آن کیف و کیفیت بجای  
 می زند بر گوشه دنگ علم خوش  
 باز ناله قمری برتشت خسار  
 شبلی هست از نباشد غالبی  
 سید لان را نوبت حالی رسد  
 گفت، کل الصيد فی جوف الفراء  
 واحدی که صد هزاران برگزشت  
 دین مبارز کرد کار صد هزار  
 فرق باشد از درم تا فزنی

تیغ همت را کن ای هند عزیز  
 صنعت و علم امید و اتحاد  
 «بار دیگر از ملک پران شو  
 نکته ای گویم، سخن کوتاه کنم  
 شمر ای در حال استقبال تو  
 «زندگی جهل است و استحقاق نیست  
 گفت حکمت را خدا خیر کثیر  
 فارغ از اندیشه، اغیار شو  
 نامه می خرد ابرین است  
 جوشن امید را بر خود بپوش  
 خویش را بخوار و بزرگ کن  
 زمین قناعت مشکلی بر بزرگمن  
 همت از آمال کو خجسته باز گیر  
 این کمال است و تن آسانی نیست  
 زندگی جنگ است و بدبر محاش  
 فقر و درویشی تبا همت میکند  
 فقر و درویشی در استغنا نکوبست  
 با بزرگی و غنا در درویشی باش  
 گر برتری در درویشی در تقاضاست

با فسان جبریت و امید، تیر  
 کسب کن تا داری زین انوار  
 آنچه اندر و هم ناید آن تویی  
 خاطر پاک ترا آتش که کسم  
 مان نه من گویم، گفت اقبال تو  
 جز به علم انفس و آفاق نیست  
 هر کجا این خیره را دیدی بگیر  
 قوت خواسته ای، بدار شو  
 پیش امید آسمانی جوشن است  
 روز و شب تا جان بدن دار بکوش  
 در بند ز زندگی واپس بدان  
 مرکب همت به جولان تیر کن  
 تا فراز کبکشان پرواز گیر  
 تربیت آموز، نادانی نیست  
 زندگی خواهی، چو مردان کن تلاش  
 در دو عالم رویا همت میکند  
 با غنا، شوقی و درویشی است  
 با تواضع پادشاه خویش باش  
 خیز و جنبش کن که گنجت زیر پاست

۱۱، فسان به فتح اول ستمی باشد که بدان شیر تیز کند.

۲۱، اشاره به حدیث شریف «الفقر سواد الوجه فی الدارین».



جس نہ کی نبود سراپای وجود  
 از جدائی بگذروا نفوس باش  
 جز به راه یکدیگر سالک مباش  
 کفر دانی چیست بکثرت ساختن  
 سوی وحدت پوی دست از شرک  
 ای بهار از بند دم بامن مزن  
 کز فراق بند بس دل خسته ام  
 نام اصل بند باشد به بهار  
 من بهار کو حکم در روی مقیم  
 طوطی بازار گانم من مدام  
 زار روی دیدن یاران بند  
 آرزو بر نو جوانان عیبت  
 عمر من در زحمت و محنت گذشت  
 در چنین هنگام چالاکی سزااست  
 لا علاج از دور بوسم روی بند  
 پس پیامی می فرستم سوی یار  
 گویم ای بهند گرامی شاد باش

قطره قطره محو در یای وجود  
 قطرگی بگذار و اقیانوس باش  
 محو کتبی شود و شرک مباش  
 از کی سوی دو تایی تا خفتن  
 مستحب باش و ترک کفر گوی  
 بیش ازین برآتش دامن مزن  
 نام بندست اینکه بر خود بسته ام  
 جذب گردد که به به بی اختیار  
 دل تیان از فرقت بند عظیم  
 طوطیان بهند را گویم سلام  
 می چکد از دیده ام باران بند  
 لیک بر پیران فزون زین عیبت  
 میروم اکنون سوی پنجه و شست  
 من نیم چالاک و دوران بیوفاست  
 روی گبر و مسلم و بهندوی بند  
 در لطف چو نسیم نو بهار  
 سال و ماه از بند غم آزاد باش

از سر اخلاص داریم این پیام  
 مان سخن کوتاه کردم و السلام

# سیاحت نامه ساعی

## از شیروان تاهمند وستان

استاد یه ایمر حسن عابدی مقاله ای بزبان اردو در مجله فی سیاحت نامه ساعی در دانش، ۱۴، تابستان ۱۳۶۷ چاپ کرده اند. در حالیکه اصل متن این سیاحت نامه در هر صفحه ناقص است، ولی نظر به اهمیت تاریخی و اجتماعی آن سیاحت نامه در این جا به چاپ رسانده میشود.

ساعی جهانگردی بود از شیروان - او از زادگاه خود به گنجه رسید و تا دو روز اقامت کرد - سپس با قبیله ای در کوپستانی تا یک ماه بسر برد و از آنجا به تبریز رسید - از تبریز به اردبیل و قزوین آمد - در همین زمان سفیر شاهجهان پادشاه تیمورت به هند می - به اصفهان آمد و ساعی همراه با این سفیر به هند می - عازم هند گردید ولی تا یک هفته در قندار اقامت کرد و نتوانست همراه کاب سفیر هند کور به هند آید - بنا به حدس استاد عابدی ساعی همراه با جان شارخان که به عنوان سفیر شاهجهان به دربار شاه عباس ثانی (۵۲ - ۱۰۷۷ هـ)، به اصفهان رفته بود و در ۱۰۵۷/۱۹۴۷ از آنجا به هند مراجعت کرد، عازم هند شد.

امید داریم که با متن کامل سفرنامه جناب سیاحت بیشتر تاریخی و اجتماعی آن دوره روشن گردد - مدیر،

# بسم الله الرحمن الرحيم

بر مسافران نوآموز و متروکان شب و روز پوشیده  
 مانند اگر راه مسافت در شتایند باید که از  
 رفتار رفیقان بی اعتبار و گفتار حریفان مبردار باخبر باشند  
 که راه سفر بی کرد خطر نیست و از حدیث النفر قطعه من النفر  
 ظاهر است که حد و دل را سمت راه سفر چون سر نامه مکتوب  
 اغراض برایش و هر از خار دلگیری و بیدمانی در زیر درانش  
 غم و دور و دراز و بزمه کرد و شرب و خمر و آب و در صد تنگ  
 در روز و آفتابش گریبانش نهفته و در هر پست و بلند  
 راه چون نشست و برخاست مجلان و در و مفسدان  
 سکو طبع و درستی و ناهمواری است و هر سطح همواری سناقت  
 نفست که در میان صفحہ غرض و ماندگی و ناهمواری و هر بلند  
 از نشن برنگشتن شیبان و زبله سر ماری و پای تین

کند از سبب و چون غرور و باغ متکبران مایه فساد و ناسک  
 و پیر سر پرده طریق مراحلش چون نزول افتاب سماینه  
 علامت و برائی از سروریش می بارد و چون طبع است  
 فطرتان فرو مایه مار مردم از آری در استیش دارد  
 و درین راه تا کشتی و اگر خود را بدین نیر باران بواران  
 خیره سازد در کشتی نصف سهرنگان طوفانی نبرد از دگر  
 مقصود در کف دست خود نه بیند و چون کسی نیند از سبب  
 شمشیر برهنان کین خیز توان لکیر کنند و بر تاخت کنند  
 اند از آن جلور بنز تاب نیار و خست خود را سلامت از  
 ساحل هلاکت نه برد و چون کل تا در سنگینی روزگار  
 ابله سواران لیل و نهار زحمات بر تن نه داشته بکفبار  
 کرده بعد خود بخور خازنیدی و لکیر بهار از سر و از کند بار  
 نانی بخاطر جمع بدستش نیاید هر دو صد سیلی غم خور و خجسته  
 مایان تو بچو کس بر آید تا چون بهر در ایام است و بد  
 راه را مانند صبح و شام نه بپاید و خود را لکیر و محنت و

سازد و بخت و خایم مردم هر مقام را بمحک امتحان نماید  
 بحصول مقاصد فایز و بهره مند گسود و رانی مرد و هنر مند چو پشته  
 تا عمر دو بایست درین روزگار ثنائی یکی تجربه از موهبتی و از درگاه  
 تجربه بر دی نگار ثنائی جرم مسافر آن منبذی را لذت و راحت  
 که حقیقت ملک ملک عالم و سلوک سلسله کرده آدم را  
 از پیران جهان مگو دیده و از گنبد سواران جهان گردیده  
 در یابند و گفتار ایشان را بگوشت و پوست شنیده و  
 حزن جان خود ساخته بر روی دفعه طایفه خطیبان روی قوت  
 حافظه بسته نگار دارند اول سخن از من کار از موده و راه  
 بست و بلند روز هم بوده و نیک و بد هر دو بار را بشک  
 خانی کرده باید پرسید که از طلوع صبح جوانی تا شام  
 بره نا توانی بنده اس بود ای سیاهی گذارنده چون  
 و افتاب بیقرار ما منند مسافر آن لیل و نهار پر  
 ره و برانه هر دو بار کشیده ام و بیشتر تلخ و تنیس  
 بنه روزگار چستیده نظر هم قلدر کشیکش خیالم



برکنند رجا چون نهی لم اما از گلش شیر و آن را بودم بهر سینه  
 کنج جانم بودم تا هر جا که فری خوش شنیدم تا مانند قلم بر  
 بر و دیدم به پیش پایش همه بر قوم ترکان شور و حره  
 کت آن بزم و او را در هر یک بمنال طلعی تمام با یک  
 میان شیر اندام تا او بر آن ساده رویان به خوش  
 روی همه حوا که کنعان اما همه ترک رخت تا زنده جلوه نگاه  
 تیغ بازند بر چهره شان چو قرض خورشید تا ز تندی بگو  
 نمی توان دید خویلی سخن بر پیری را و تا رعا همه به چو سر  
 از توده عکس رخ شان چو شمع فانوس تا بیرون ز چهار  
 مانده محوس اما پس بر دوه حجاب اند تا از زویده نگاه  
 چون جابند به چون حر و کت آن بزم لذت به مال  
 ز کت سیره عیب با این همه حسن جلوه تا از نفس دل خاند  
 چون را از تا هر سو که آن جو مرد سباز تا بر قلم با سید و  
 هر جا چو شمع بر کشیدم به هر کدیری رسیده  
 که از خوش چرخم با کد آن تا بخواهان همه از نظر کرد

با جوش و خروش پیچ و خم چون نثار ز فتم ز نثار و مجسمه بیرون  
 دیدم بکنار پاک در اسن در سیر نیز از ترک چون متن  
 از بر تو لاله نای حمرا رنگین شده بنرم و کوه و صحرا بهر کریمت  
 تو بهار شش تا به زم لرم س کوه سارشن در فصل بهار  
 دشت و نامون تبریدی کل نقشه مجنون نازم جنبی کلی برودم  
 ده روز در لادن دیار لودم تا بهر کان چشم نشین فداق تا بهر دند  
 مر البسیر بلاق تا یکماه میان قوم اشنا شتم نزد دوست بدامن  
 وللا رام چون تفرقه مخالف در راست نازد و ایره لراوه  
 برخاکست پیچیده چو کرد و باد و لمان تا به جوش و خروش  
 پای کو بان تا ز فتم ز قبیله باجه بیرون بهر جانب کوه و دشت  
 مون تا بهامس همه جا رفیق دلخواه تا خرسایه خود میجو و بهر  
 ز کد زم ز کنت کس را با افت و میان تو م خونخوار تا دیدم که  
 در د بکرنیت تا راه چپ و راست بی خطر نیست  
 سرای صند و نیکی تا بهر بره سنگ صید بلنگی تا راهی که  
 نسر را با داشت تا بار یک نرو بهن تا طاعت است

در کوی همه خرم نوشته هیچ اند ز مهر کنار و گوشه بهار همه مهر کناب  
 و قفلان محروم همه ز نور و ایمان در مسکن شمع بایز بداند نور سحر  
 خویش بایز بداند نور شمع علف کشند و جمال نور خربه یلنکی و بد  
 افعال در روز فکر کسب مژدند و شب بمقال کرب و درد اند  
 بالاند جوهر بایز به نه خبر خرقه باره در بدنی نه بهیسته کوار لب زین  
 اند در گوشه خانه گیتی اند جو مار همه وزی شکار اند نه نمی نه خرک  
 لاله خوار اند بر مرخمه عی سکنا در جنگ جدل همه  
 اند و در همه خید و در لاجار بهی جمع ز متاع خود خبر و نور سخی  
 و ندی برفتن شجوه صله و لم تنگ ظرف نما جازر سرج  
 ز شقایق بهیوز و ز ورم هم مستعان از فکر فتنی و لغو زنی  
 و زینگی لاله خید روزی با نور فید حصار که مادم نه خود  
 عباد غم فتنم نه نور شرانه جواز و ز خود دش خیره نه  
 نه چون بر تو کوکب سو خیره افتاد گذار مر به نبر میر  
 گذرشی و دوباره کهم نهوز نیک و بدشی نظار کهم  
 ستمنا جک و فرما ای شایسته کسی اندرند و عباسی نه

کز جوی آب چو سحر از بار گبر خویش در سر از جوی ترانه دف  
 و پی از رفقه جام و شیشه شرکان قدح کس اند و سرت  
 در صحن حسن ماله در دست از بیکه کریم و منی اند و بخیر در ضعیف  
 و ناتوانند چون لاله هزار خانه بر کاشی دور سر کوه قدح  
 نوشن بهوم بهی شکرانه ششماه به ماه به مقیم در کلاه  
 رود و در فلک بود و بر بدین در قلم سوبی از و پیل و قزوئی  
 کف هم روز سیر کلان در قلم همه شب بکشت باز از دیم  
 به ششم و کریم اند و در عدد در استقیم اند و در خدا نشناس  
 فصاح به بران خسته فال و ناصح به بخوار است فروغ عرب اند  
 هر در در سپاه را طیب اند از باب و روح فرشته خوانند  
 از بهر صراف گویند به زندان و عباس بن یحیی و انان در و پاشان  
 و شش اند موافق خواند با نومه تمام کلان در ان کلان نام عبدالمجید  
 بنان بهستان همه عاتق شراب اند و مایه شراب به باب  
 به عباس بن رجب تائب و بیک به فعل شراب به  
 سر کوه قلم جمال به هم محبت معانی قوال به سر





بدار استلطفت خایان رسید و غایت دارم خانی که داشت بنظر شاه  
 عباس بن شاه مظفر کنورستانی بکمال شوق و اشتیاق آرداب و احتیاط  
 تمام کرد و بند بونی در شورش بداء سرور مشق احوالی که می نوشتن ره نور و  
 کریم بنو با جاره به تکرار در کفایت عایشان و بنور دم و بوسید که  
 اختلاط بخت است اما بروم و دهک همه به بندت آرد و دم بخان  
 اعتبار فیضی که کار سپرده شود و نظر حمله عمل بیان استانی  
 سرور و حمله جبهه منفی بنظر است و بنوعی است و بنوعی  
 سرور و فرمودند و از جای اضطراب تمام کوچ منحه و بیلاد  
 به اندیشه و کار سرور و از جوی بیخه کار بی ضرورت  
 در سببی بقدر وسایع که در ششم بیلادان در برابر سپرده و عکاس  
 در روز ز سر سپرده ماندم و خود را در بکر و نینهای استادم  
 فیضی از سر سپرده که در نظر بنوعی است مداری و عکاس و در  
 شب روز کشید و در ششم بیلادان بونی جوالی بود و در  
 منده و عکاس را در نظر داشتند و خود را در بکر و نینهای  
 به و تکرار بنوعی را نشیب و فرود خطی بنوعی بنوعی

در میان کبار جهان بسیار بطور و آمدند چون ملک ملا حفظی  
دوستانه هزار سوار و پیاده از اطراف و جوارش فراهم آمدند  
و دست بستند و دهان ایشان را از خوشنویس رسیده از یک بر سر  
که اینها که باشند خوب و دلور که زمینداران سرحد هند و سیستان  
ازند چون لای و لر شدند و سیستان با آنها فعلی دارد و بعضی محققان  
مسخران و نگارندگان از منزه و انانیت و روز مقدس که میباشند  
نزد کرد که بسیار و در میان مردم و راه پست و بلند  
خیلی طرک کردم و روزم با خورسیده است چون مکان است  
و از همه باب خاطر جمع است اول و انانیت که است  
در بنای و بنی عه گذاریم غنائی پیاده خود را بکنار با کشیدیم  
و در راه و درختی که سیلان را بسته ششم بود از بنای هند و امان  
خبر سر از کنایات که میسر گشتان منزه نگاه فرستیدند و بعضی در  
در خضر است که در بنای و دوستان بگذرند که سیلان را بنظر  
آید بر کوه و بند چون غزال که میباشند کوهی از زمین و در  
و بعضی که میباشند که کشیده و سرکش را با اینی و سیاحت و

بعد از برو باطل انداخته بدم گشته خواب پرده چشم چون صدای  
 حیار و نسیم صمیم و زمزمه زبزه خوانان و غنچه لبان و آب ریختن  
 شبنم بگوشتم رسید از تواتر چو بخت ز غریب بر لب کبکدان و شمع و شیشه  
 بر لبان لبم و ظرف و دمانی داور بر بر زان بکسته در خانه زین  
 نشستم تا جاف گشته سوار زره پوشن و چهار ماهه حرام رای و نفکات بر  
 دوش بماند و در رسیدند و گفتند که خالص با ما جانی در خلوت  
 نشسته اند انتظار شما میکنند ملاکمان ایستاده برای خوردن حاضر  
 طلبند آئینه بازند اطاعت و زرب ز رفیق که دم در آمدی  
 ملاک بخاطر خود میسر اندم که چه بکیدی کو و بیت از ویز و ز در بخاری  
 دم و تمام شب بیک سو گنگی گذرانیدم ام الحاکم که در سر راهم میماند  
 بخاطرش رسیده شب یابن خورشید فال چون بغیرش نشین آن  
 وصال رسیدم کبکدان را ز دست من گرفته مرادش بردند چون  
 به بصورت آن خرمی گویم و فصل دیدم که بکیدی که در  
 ی تا به جاری چند ساری که در از زان خبره سر  
 از یک گتری و زان گشتی و در آن بکسته سلطان

خود این قسم او را نظر کرده: باب بالذی جعل در بندہ:

مکمل در تدریسش کور و ابله کن در کم بر وقتش چون بر نای داشت نرسد

بخشش چون تخته نیک نمیر از جن عینیتش مانند نعل و دریا کسین  
 کش به برده چون مار ز کاف دیده کش میرون و زاق  
 وارندند از آبله بین چو سونائی لبه یابی هم آغوش کریانی  
 سبل لبروی و منی زن سکت زشت حقو بیدار روزی گسید  
 بخت : لطفه یامید و لای خاخری در گذاره ششم و از بفرار  
 مفرکان با هم ستم کاه خیال کله و پایچه و کبابی بر دهنم و کاه  
 بکمان چرخه و جلوی ستم هر چند نظر کشیدیم هیچ اثری از تو  
 کماثر فکر می دواز نولای تنور بخری و از ترانه دف و دایره نانا  
 و نیری ظاهر کرد دید چون خیال خام بود و در و شکم هم رسید بعد از  
 گذشت دو ساعت کسب از نون و نان را پس از خوردن  
 و نایب خیزاری افکاه کرد و دید که طوب حاف غلامی سکت  
 میری میگرم دم صبحم سر استم کم بنکوفدم سبک نعل سبک نعل  
 شخی خیال خوش سرم رو گرم و وحانه گریه به باک یال دار  
 ندر لبها خوشی خرم محفون به دارم تهنیتیم آمو و را  
 نگاه کفر حق و بد نقد و ساه : سر و گردن آن دلا را گشت



فرخ بخش دلاور بخت پلید ز رنگ خدای دشمن کاسبات  
 رهنمای بی چون بر تو آفتاب نه پیرای خود تا بهر دو کسب کند خط  
 خیزد فراز و نشیب سو منزل آن نوس باد بای بخت و حال  
 جزو زنجاری که در زبانه می نهی رخ کند جا خود را بخشندم به بلاد جهان  
 بولفظ نزار کند جاریش بجا و گزیده بای آن نوس به گشت  
 بند در دست بویین دشت زرد نام دو کر بکوشی فلم کند بخت نزار  
 گفت قصه رم ز من لحظه لحظه بود کوی شکاف در آغوش جوکان  
 نمایی نماند بر بندگی جو فوار خیزد و رود لایه بسته جوستان  
 اثر زبس جود نگاه ست او نبرد و نه نیکس اورا نیکم و نه  
 کس اندر خنجر لیل و نهار بندید صنی لیلی زلفار بهر حال  
 آن سر طوطی اکیلیان و آن ریشی که دانی از نسکه سبزه وید  
 آن موقوف و لادرم و رفیق زلفار آن نذر و تو سخوام گوید  
 سکه از مینو ران فوکفه فرمود که خوب نگاهدارند و دروغ  
 دزدان سمندند و نماند و جوان بخت آن که سر طوطی را  
 آوردند و نماند و الله حب الفومون آن دیوت محل



نبیه چون زورنی بچیزه لکب کون لب بخورد و لاجاب ندید گشته  
 لبس جاکجاک چونی زینونی کرد گشته کشته ز بس زود نامه بر سر تن  
 نماند لای حل و در گشته مستغرق ز لب که گشته محراب و جود  
 از میری بکس استاره شود ریزه چونی زینونی زور و دجوله  
 و خارش و زمر باد شده چهار بابی که چونی ربابه مطلق ز بس کد خسته  
 مخصوص زینخ راه سفر بغیر بال مانند بحال چونی میری ز فرق  
 تا بقدم تا بقدم زین زخم مامور گشته ندیده صورت مور را  
 خود مطلق نگاه کرده چینی لایقه بدل خوریده نیز و دست بند  
 و مکر دم ناحی و کر سکه در مانده و لبه بخائی میزار بار مکر  
 که زمری طلب اجتن چونی از طریق زمره نسیم و غیر نگاه  
 کوفی مرهم در یافت با اینده نیستی قلب تحمل و متغیر  
 خاطر خود را ضلعه و موهو کسک هموار شتر بار بر و دلدرد  
 بنیز کوهان و مکتب خلعت خاصه دو و صد تنگ نقد  
 قمر بدینکه که فامران کشته سز و سوز مانده بهر اندام  
 دوام دولت مامول با سیم طرطور چونی بزاج او

بر سر ملک حاضر نمودند و امانت را به آن کس بر سرین از رود چون ملک  
 ملا حظ نمودم دیدم که شتران تو را فی نیم حال خشک استخوان کنی شد  
 بغل مارا گویان که از دست افتاده بر مرده می جای که بر مرده خالی می  
 شتر را با در می نفس می که گشته سهر دست در خالی نا شست  
 و یکجا بدین رسه جرات داده حاتم بر فرط پیشش ازاد کرده  
 بر یک : بانکه میرد و صد سال بو خاوندش : زبان پیشش بمن  
 سیر بود او کودک : خام سکر آن شوریت بیچاره : بر بریت  
 داغ است چون زین نک : بخوار خشک بغل مال کام مال و  
 : مانند کرم چون در دلت چو شک محک : نشسته بر  
 سر مرا استخوان قالب او : کفچه جا جو بر من بر کش اذنب  
 سوله دار از وشت استخوان بر ما : زبانی خوش بخند  
 غم زور ملک : زرد میان دو یک کردن از کران باری : بود  
 نخله بارش چو نخله از عینک : نهند در بدن او تن  
 ب دیو است : ز بس که کرده شش به شش دندان حک  
 بد خشک ز شش اگر علاج کند : و نیکند او را زمره ز شش

ز جای خوشی بخند ز خود ملک نادان : درم کند همه عفویش اگر  
 بفرستد گشت : ز سر که رفته بغارت ب طرز نکستی : پرو  
 نماند زبانی استیضای صدیک : ز ریخ حادثه از یک نانوایان  
 گشته : هلاک میشود از یک دست ره چنگ : نشستی زمان  
 ایام و کوشی دوران : ناخوان گشته : ضایع شده حوصلای گشته  
 و نه که دست کربند کی کو باقی : جدا شود همه عفویش ز ملک  
 نیک : جو در قطار و جو در سن بند بدینا : ترک زندگینی  
 رانته نذرده فلک : کیچه ندید با نر لاغری شتر کویا : بیدار  
 و در علف را : دواب آن مردک : در کفکاه کیچه منما بدوزش  
 : تیز رنگ کر ز بلای سر بر یک و نی کو چاک : ز خرق تا بقدم  
 در ضمیر مکرلو : ضایع گشته بخار فضا : که از یک یک که دست اگر  
 بهار رسنی کیچه بالاید : که هم منهد بر جراضن اندک  
 : تمام هم کند کرباب بخوار صیحه : ز استیانی اثر بو غیر خود  
 : بعد از رسوایی اسب و شتر غلام کون برشته کذا  
 رابه بو غنبد گشته : سیه گشته بو : بر خاست و از لای



اجازت خواهم بخشید و در چون نگاه کنم و بدم که جامه است  
 ز بدن خانم فریب سیمه حال و منی قرب و چون ده حساب  
 گویند اندیش شکسته و نارسا و بدبو تر از زهر حوله گندیده انگوزه بلکه  
 جگر کن تر از ده زهره و دهلوار و زهره و اما آن در میانش و بر  
 راستی از دامن و چون خرطوم قند استخوان شکسته زهره و دهانه  
 از شکستف تر از جامه فرنگ و پیچ طناب بر پنجاب و چون  
 جرب روده بجز آب الون و چون جبال باطل کمرایان کلاه  
 سر در کم و کمر بند چون ریج سر سر شوند و مانند کند و حدت  
 دهنش باضت و یک سج دو صد باره اگر آن جامه و کمر بند را  
 جگر شکست و نو بزه خراب زنده که زب بانشین نمیدهند و کلاه  
 گند زهره و در بخت بر بخت و در استی و در بیان زهره و دست از  
 شلوار و برنگ گند جلالی تمام سیاه و تیار و بود و کربان  
 شسته که دو خمار زهره و در در بخت و کربان  
 تمام زهره گند و خمار زهره و در در بخت و کربان  
 زهره و کربان زهره و در در بخت و کربان

در خون نیمه استی و کربان  
 زهره و کربان زهره و کربان

[illegible]

میروسی بسودای آنی نی شکست و ناموس و است به محرم و کوشش بر  
 رفتوس از فرو دم و ستر نخر بر زانوی تفکر نهاده هر چند دست  
 و باز دم کلید را میدور طلب بر ویم نکشود و کشت این صبح نوید بر  
 نه محو ز بر لکه نه بار و نه عجز اندیشه فرصت بدو چندی و نه همت که  
 یستی در دلف بکده گویم و در مان خود از کجایم نظم سه نشان محقق از  
 کون داده به پیشان خود پسند و ن زاده به پیشان رو سیاه دیو  
 لباسی نه به پیشان از کین ر یک کر با پس نه به نه یاقی شمس به پیر  
 به چو روی بچای خود شیر لایق کهان عمر مردم که اگر انقدر فرصت  
 بیایم کربای بر رکاب کمالان دوست بر عنان آن نظیر حواله پسند  
 دست ایشان بر کربانم نرسد و کاه بر خود حشر و مه که اگر انعام  
 کنیم و غنایه گذاشتن کینه شاد و شتی سب و اگر بر بچای بل بریم  
 مدح و نکاستن جان شمر دست من از کوشش می یاد و آواز  
 است عمارت و نوت رنگ رخسار من نقش است و ز افغان  
 بنه درفش سب به بخود دالو سیاه و حق بسیار که هر یک  
 نه از یک طرف و نه از یک طرف و نه از یک طرف و نه از یک طرف

به چو روی بچای خود شیر لایق کهان عمر مردم که اگر انقدر فرصت

ز باجاری بلفظ هر در شکستم : باداب نناخوشی کفتم  
 که ایات بسته چاه دین خا ر : میا و اس به است کم از سردار  
 غر و دشمنانست سر ملون باد : بی کبی در مخزن عسرت فرو ناه  
 غنیمت دو شمنانست شیاد کرد : جهم از مقدمت زبانه کرد  
 شکست دولتت با بنده باد : جراح مرده است نمانده باد  
 ای که ز زینت زلفت باد : الم بپوشته بار و باد و بار  
 و جازیت کردی چون کوی چو کلا : بچو لدن زورم دور از میدان  
 بلکه که خاجه دار در راه در قمار : بی جتنی که بسند افتد بیکدار  
 هر چند است از آن شداد موفد : ز تندی خال سحر کت دور  
 ز غفلت بر بودی در و بر خفت : بکلی فقل مطلب کت فرست  
 ز خا بر خاستم با فرو بکنی : شستم شادمانی در خانه زنی  
 کمان را زشتا گهم بیارو : سپهر نکستی بیرون که دم ز بوی  
 کبیلدن را ز ماله جلع و ادم : غمان بچسبم بر دم رو نماند  
 لایح مردم بدین عالم روید غم : بغیر از کوره چیزی ندید  
 دو اندم با تو با برادک شام زد : برانما غاند صد زشتی و نو

بر بدست کار با فکر و اندیشه : در بسیم در کنار شکر و خوبه ها  
خود و نذر از هر خجاست و مکار : بفضیلت خوبه ها هر که کند

۹۴



## کنایات در ادب فارسی

درک کامل ادبیات امروز فارسی بطور اعم بدون گذر از گذرگاه استعارات و کنایات نیتها برای دانشجویان این رشته بلکه حتی برای ایرانیان و فارسی زبانان نیز بلا اشکال نیست. امروزه آشنایی با کنایات در ادبیات فارسی یک ضرورت است. درین رابطه موسسه انتشارات امیرکبیر تهران در سال ۱۳۶۴ هـ شش مجموعه ای از کنایات را تحت عنوان «دربینک کنایات» به چاپ رسانده است، مؤلف این اثر مفید آقای منصور است که مجبوره جالبی از کنایاتی را که در ادبیات فارسی بکار رفته، گردآوری نموده و در اختیار علاقمندان قرار داده است.

کنایه چیست؟ کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم طرзом یکدیگر باشند. پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب میکند و بکار میرد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به دور منتقل گردد، چنانکه بگویند «پنجه خوار» به معنی مردم تنبی که از دسترنج آماده دیگران استفاده میکنند، یا بدشت گوشش او فراخ است، یعنی دیرجنب است و کمتر به گفته ها و وعده ها خود عمل میکند یا به گفتار دیگران چندان واقعی نمی گذارد.

باید توجه کرد که بین مجاز و کنایه تفاوت اندکی وجود دارد. در مجاز

و استعمال لفظ در غیر معنی اصلی و ما وضع له تحقیقی به مناسبتی، حضور قرنه ای منصرف گفته درین از معنای اصلی باعث میشود شنونده به مراد ثانوی توجه کند و حقیقت در پرده کنه ای (دگانه، ابهام، انگنه) شود ولی در کنایه این قرنه نیست پس هر دو معنی کنار هم میباشند، فقط غرض گوینده معنای دور دست است. مؤلف ما علت این تألیف خود را بدین قرار توضیح میدهد که درست است:

«یکی از مشکلات در خواندن متون کهن ادب فارسی، فهم معانی ترکیبات و مفردات مجازی است. این مشکل در بعضی نظم‌نیش از نثر رخ می‌نماید و خواننده ناچار از رجوع به فرهنگ است تا گره کار را به نحوی بازگشاید، نبودن فرهنگی اختصاصی در این زمینه و الزام جستجو و ردیست فرهنگ‌های متفاوت جهت درک معانی مجازی مفردات و ترکیبات، علاوه بر آن که امری وقت‌گیر بود بلکه مستلزم تهیه فرهنگ‌های گوناگونی سم بود تا درک درست باشد و به کمک جوینده بشتابد. بر اساس رفع چنین نقیصه‌ای بود که به فکر تدوین فرهنگ‌ای افتادیم تا باشد گوشه‌ای از این مشکل را حل کند».

برای تدوین فرهنگ کنایات، آقامی منصور ثروت با بهره‌گیری از پنج فرهنگ نامیه: فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، چراغ هدایت، غیاث اللغات، فرهنگ استدرّاج باین اقدام دست زده است مؤلف مفردات و ترکیباتی که در معانی غیر ما وضع له (کنایه) به کار رفته است از همین پنج فرهنگ استخراج نموده آنها را به ترتیب الفبایی در تألیف مورد نظر خود گردآورده است.

در اینجا بعضی کنایات از کتاب مورد اشاره برگزیده شده که بنظر ما

در ادبیات فارسی فراوان بکار رفته است، از آنجائیکه این نوع فرنگی؛  
 در فارسی کمتر در دسترس عموم علاقمندان قرار میگیرد بنظر میرسد که چاپ  
 بعضی کنایات و مناهیم آنها در این فصل مـ مورد توجه و پسند خاطر خوانندگان  
 گرامی ما قرار خواهد گرفت؛ همچنین اگر خوانندگان دانشمند ما این اقدام را  
 بنظر احسن نگریستند، این کار در آینده هم ادامه پیدا خواهد کرد.

(مدیر)

آب : مجازاً فیض و غت رونق  
و خوبی ، دزخشنده گی و تیزی تیغ طرز  
در دوش ، طراوت و تازگی ، روح  
و شهاب خالص و شعای خراسان  
از آب ، مطلق رود حیوانیت کند .  
آب آتش زد : اشک .  
آب از چیزی بردن : خوار و بی اعتبار  
کردن .

آب از دریای نمک : یعنی از مال  
دیگری بخشش میکند بی آنکه از او  
اجازت بگیرد و اندیشه باز پرس نمی دارد  
آب از دیده پاک کردن : دوا  
دادن .

آب اندام : زیباتن و خوشرو  
و لطیف اندام .

آبای علوی : ز فلک مانع کواکب  
آب معنوی : استادان و معلمان  
و ادیبان .

آب به پرویزن پیمو دن :  
حرکت نمودن و کار بی فایده کردن .

آب بر آتش ریختن : فرو نهادن  
و تسکین دادن فتنه و آشوب است .  
آب بر چهره ریختن : رونق رفته  
باز آوردن .

آب به ریمان بستن : تلاش  
بجد نمودن در حصول آنچه میسر نباشد .

آب بسته : شیشه و آنرا آب  
خشک نیز خوانند ، شیشه و آگینه  
و بلور ، یخ و تکرگ و تراله تیغ ، خنجر ،  
برف .

آب به گلویش فرو نمی رود :  
خست و نخل .

آب حسرت : آرزو و تمنای  
استعمال این . بالفط در دیده و در دماغ  
و در حلق هر سه آمده .

آب در جامه کسی ریختن :  
سراسیمه و مضطرب گردانیدن .

آب در چیزی بودن :  
مغشوش و غیره خالص بودن چیزی .  
دغلی

آستین بالا زدن : همیشه

در کاری : آستین بر گناه کشیدن : عفو کردن  
گناه بخشیدن .

آسمان را با برپوشیدن :  
پنهان ساختن امری که در غایت ظهور بود  
آفتاب بر سر دیوار شدن :  
نزدیک رسیدن زمان ، انتهای عمر

دروغ گفتن :  
آفتاب راه گریز پیسودن :  
کوشش بی فایده نمودن  
آلوده دامن : گناهکار ، فاسق  
عاصی ، فاجر ، مردم نامتقید .

آواز گشتن : شهربه شدن  
سرگشتن :  
آهن جان : مردخت و سختی

کش : دلا  
آبوی شیء افکن : چشم محبوب .

ساقی  
ابجد تجرید نوشتن : خود مزاحمت

آب در چیزی کردن : دغلی  
کار بردن .

آب در ماهون بودن : کاریه  
کردن . مرکب امری شدن که نتیجه  
نداشته باشد . کار نامکون کردن .  
آب ده دست : شخصی که بزرگ  
مجلس بود و آرایش صدر از او باشد  
رسالت پناه [محمد ص] .

آبکه ریاضی ریختن : عبارت  
از گیرانیدن و سرگشته و آوار کردن  
و عاجز و درمانده گردانیدن .

آتش افروختن : فتنه و شورش  
آتشگشتن .

آتش بی دود : آفتاب غضب  
می ، اصل و یا قوت ، حقیق سیرخ .  
آتش زبان : تیز زبان ، شخصی  
که تند و جلد حرف زند ، شاعر  
و فصیح کلام .

آتشکده : بهرام : برج  
حاصل .



نفس بیرون آمدن و مجرد گشتن،  
ترک خواہش و آرزو کردن از ما  
سوی اللہ مجرد گشتن .

ابرو بہ ہم در کشیدن ؛ خشم گرفتن  
بی دماغ شدن .

ا ب ل و ق ایام ؛ دنیا ، روزگار  
شب و روز

ابن الصبح ؛ خورشید ، حرام زاده .

ابن الوقت ؛ شخصی کہ تنہا  
بہ مقتضای وقت عمل کند و حقوق

سابقہ را مطلقاً در نظر ندارد ، شخصی کہ  
تنہا بہ مقتضای وقت عمل و معاملہ نماید  
سابقہ و لاحقہ را مطلقاً در نظر ندارد .

از پوست بیرون آمدن ؛ ترک  
تعلقات کردن

از تہ و ریش گذشتن ؛ فریب دادن  
از جابر آمدن ، از حالت نیک بہ

حالت بد رفتن .

از جابرا آمدن ؛ بی حوصلگی  
کردن .

از چشم افتادن ؛ بی اعتبار بودن  
در نظر کسی ، از رتبہ انداختن ، بی اعتبار  
شدن و کردن ؛ بی اعتبار شدن در

نظر کسی .

از دست بر آمدن ؛ ممکن و میر بودن

از دست رفتن ؛ بی خودی ، بی اختیار

اضطراب کردن .

از دامن مار بیرون آمدن ؛

راست کہ ، پیچ کجی در او نباشد

از سر سوزن بیرون شدن ؛

یکال سہولت در دفع چیزی .

از قیمت افتادن ؛ از ہما افتادن

از موم سنگ ساختن ؛ سبک عیب

و غریب کردن .

اسب افگن ؛ مرد دلا و در بہادر

کہ کہ تنہا در میان فوج غنیمت یازد .

استخوان در گلو گرفتن ؛ رنج و

محنت کشیدن .

اسفل است فلین ؛ بنقصینہ و درخ

کہ زیر بہ طبقات و درخ است .

اشتر دل : بی‌دل ، ترسنده  
نامرد ، بد دل ، کینه دل ، مردمی که  
این صفت داشته باشند .

اشتر گربه : چیزی ای نامتوسط و  
نامناسب است ، چنانکه شتر با گربه  
مناسبتی ندارد .

اصحاب منقل : بمعنی یاران  
بصحبت که در زمستان به دور منقل  
حلقه زده می‌نشینند و از بهر باب با هم  
حرف می‌زنند ، مجازاً از باب مشورت

یاران ، بصحبت .

ام الارضین : که معطوفه

ام الکتاب : سوره فاتحه

قرآن مجید ، لوح محفوظ ، آیت

محکمات .

امروز فردا کردن : پیچیده کسی

را از سر و کردن ، دفع الوقت ، تعلل

انگشت بر حرف نهادن : عیب

گرفتن ، نکته‌گیری .

اهل نیت : تارک دنیا ،

گوشه نشین ، در ویش تارک دنیا .  
بایخ و کفن آمدن : آمدن با  
کمال عجز و عذرخواهی . این در اصل  
عذرخواهی است که پیش سلاطین  
سیکروند .

باد بسور : چینه‌ی که صفت

و بی‌تعب بدست آید .

باد پیر : شخصی که پیوسته حرف

دلرانه گوید لیکن کاری از او نیاید .

باد دست : مسرف ، پز فزنج

تلف کننده ، کسی که مال را جلد خراب

و پیرشان کند .

باد سر : صاحب نخوت ، گردکش

ستکبر .

باد عیسی : دم میخ که بدان جا

موتی میگردد .

بازیچه روم و زنگ : روزگار ،

سخن شب و روز ، مسخره روزگار .

باغ باغ : بسیار شگفته و

خشم .

باغ سبز نمودن ؛ وعدای  
 دروغ کردن و فریب کردن  
 بالا دست ؛ صدر مجلس بیغ  
 غالب ، بهر جنزی که نفاست تمام دارد  
 به انگشت شمار کردن ؛ سهوت  
 حساب  
 با هم شیر و شکر بودن ؛ غایت  
 محبت ، نهایت آیزش و دوستی  
 میان دو کس  
 به بازار افتادن ؛ فاش و روا  
 شدن و کردن  
 به بال دیگر می پریدن ؛ کارها  
 به حمایت حامی از پیش بردن ، به  
 حمایت دیگری کار کردن ، به زور  
 و حمایت و بهر کسی کار کردن  
 به چرخ رسیدن ؛ رسیدن  
 به دولت ، رسیدن به خدمت بزرگ  
 بکجه خونین ؛ اشک چشم  
 اشک گلگون ، اشک خونین  
 به خاک افکندن ؛ مظلوم و خوار  
 کردن ، بظلم کردن ، بخوار و زاری  
 افکندن  
 سخت دندان خای ؛ طالع ناموا  
 سخت ناساعد  
 بدست و دندان نگا داشتن ؛  
 محافظت کردن به جد تمام  
 بدگوهر ؛ به ذات ، به اصل  
 بد مزگی ؛ سرد مهری میان  
 دوستان  
 برافشیدن دست ؛ قص نمودن  
 بر چشم گفتن ؛ قبول کردن  
 بر خر خود اسوار شدن ؛ به مکافات  
 عمل خود گرفتار آمدن ؛ به پاداش کردار  
 خود رسیدن  
 بر خود گرفتار شدن ؛ پذیرفتن ،  
 قبول کردن ، در خود جا دادن  
 بر روی دریا پل بستن ؛  
 امر محال کردن  
 بر سر بازار نهادن ؛ غایت  
 آشکارا کردن ، شهرت دادن

بی دست و پا شدن؛ سراسیمه گردیدن؛  
 از کار رفته؛  
 بی دهن؛ کسی که بر سخن گفتن قدرت  
 نداشته باشد.  
 بیرون افتادن؛ آشکار کردن.  
 بیضه بر سر کسی شکستن؛ مغلوب  
 ساختن کسی، دومی رسوا نمودن.  
 به یک چشم دیدن؛ تفاوت نکردن  
 گذاشتن.  
 به یک قلم؛ تمام و مجموع به.  
 پا از حد بیرون بردن؛ از حد خود  
 بیرون آمدن.  
 پا از گلیم دراز کردن؛ از حد خود  
 بیرون آمدن.  
 پا به دود سر کسی گردانیدن؛ ماجرا  
 پا در رکاب؛ میا بودن، متحد شدن  
 شرابی که مایل ترشی شده باشد.  
 پا در گل؛ متعده، گرفتار.  
 پا در هوا؛ چیزی بی اصل، هر چیزی بی اصل  
 عموماً و حروف خصوصاً.

بر سر شیر نر زین نهادن؛ نهایت  
 غلبه و افزونی کردن، کمال قدرت و  
 غلبه، بر شیر نر نهادن  
 به زیر قلم داشتتن؛ مطیع و منقاد  
 داشتن، مسخر و محکوم کردن.  
 به سر دویدن؛ دویدن بکمال  
 سرعت و مبالغه کردن در آن  
 به گجل گرفتن؛ خس پوش کردن  
 مخفی نمودن.  
 بنیاد به آب بردن؛ بنیاد استوار  
 کردن.  
 بنیاد بر سر نهادهن؛ بی مداری بنیادی  
 بوالفضول؛ یاده گو  
 بوریا پوشی؛ کمال فحاشی و کبریا  
 پوشیدن غیر بوریا نباشد.  
 بوقلمون؛ کیسه ساعت خود  
 را برنگی و انکاید، دنیا و عالم است سبب  
 حادث، مجازاً؛ حربه، نام مرغی که  
 هر لحظه برنگ دگر نماییه،  
 حسه با.

پا بسز : دلیس ، رہنما بیجی  
دلال ، شوم قدم .

پا لغز : جسم ، زلت ، خطا .  
پای از شادی بر زمین نرسیدن ،  
خوشحالی مغرط ، غایت خوشی ، نشاط  
بہر رسیدن .

پای کسی بر زمین آوردن :  
زبون ساختن ، بر زمین زدن ،  
پای نهادن بر چیزی ، ترک کردن  
آن چیز .

پشت خم دادن ، تواضع ، فروتنی  
پشت بر دیوار دادن ، کمال قدرت  
و استظہار بر چیزی .

پشت نمودن ، روی برگردانیدن  
ترک دادن ، روگردان شدن ،  
گریختن .

پنبہ در گوش ، شخص غافل بخت  
ناشناخته  
پنبہ در پنجه آوردن ، حریف کسی  
شدن .

پوستن دریدن : افتادن ، نمودن راز  
پہلو ہتی کردن ، پیرسز کردن ، کنایہ  
نمودن از کاری و چیزی

پیرامن کاغذی : روشنی صبح ،  
دادخواہی ، شعاع آفتاب ، روشنی  
صبح صادق ، دادخواہی مظلوم ، زیرا کہ  
در قدیم الایام متحارف بودہ کہ مظلوم  
پیرامن کاغذی می پوشید کہ بظلمت  
شناختہ شود و بای علم داد یعنی علم  
عدل میرفت تا پادشاہ داد او را از ظالم  
بستاند و او را کاغذ جامہ نیز  
گویند .

پیش کسی ریش داشتن ، حرمت  
اعتبار داشتن .

پیل را ہندوستان یاد دادن :  
از درستی و شوش آوردن پیل را .

تباشر صبح ، روشنی آول صبح ،

سفیدی اول صبح نہ  
تخت روان ، آسمان تخت حضرت  
سیاہ ، اسب مرکوب خوش رفتار ، چارستانہ



جان بر میان بستن : آماده شدن

برای کار می زنی کسی بر خنق : جان  
جان در پای کسی افشاندن .

جان دیک قالب : کمال خلوص  
که با اتحاد و یگانگی کشد ، در عرف  
یک جان و دو قالب گویند .

نهایت مهر و محبت .  
جو زر گنبد انداختن : کارها  
بی حاصل کردن ، حرکت لغو و بی حاصل  
گو زر گنبد افشاندن .

جهان نیاه کردن : خواب و  
ویران کردن ملک .

چادر احرام : برف .

چار بکیر زدن : ترک کمالی  
کردن ، تیرای مطلق از ماسو نمودن ،  
نماز خانه که بعد از آن میت را وداع گویند ،

ترک کردن نماز جز ، نماز خانه کردن  
که در نماز چهار تکبیه  
مقرر است .

نقش از نبات النعش .

ترک فلک : مریخ ، آفتاب  
ترک سحر به .

تشنه چیزی بودن : بسیار تشنه  
بودن ، اشتیاق هر چیزی .

تلخ شدن خواب : ناخوش  
و بی مزه شدن خواب .

تنگ حوصله : کسی که اخلاص  
مال دراز نتواند کرد ، دون بهمت .

تنگ آمدن از چیزی : عاجز و  
طول شدن .

تنگ دست : منفس ، بی چیز  
مسک ، بنجیل ، مسک کوچک برشته

که کم به دست آید .  
تنگ دل : طول ، ناخوش

ثانی اشکین : مثل ، مانند  
نظیر .

جا گرم کردن : قرار گرفتن در  
جای تادیری ، جای قرار گرفتن ،

مراقبه رفتن .

## اخبار فرهنگي و ادبي :

● دوازدهمین کنفرانس استادان فارسی‌پسند (اجلاسیه بین‌المللی)، در ۲۸ - ۳۰ دسامبر سال ۱۹۸۹ در دانشگاه دلی تشکیل گردید.

این کنفرانس، چنانکه مستحضر هستیم، هر سال در دانشگاه هندی برگزار می‌گردد. اولین مرتبه بود که دانشگاه دلی اجازه داد اجلاسیه بین‌المللی آن برگزار گردد. افتتاح‌کننده این نشست پرفورستیش چندرا، استادمادر تاریخ مده قرون وسطی و رئیس سابق کمیسیون اعانه دانشگاه های هند بود. در این کنفرانس که با حضور سفیر کسب جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای ابراهیم رحیم پور، رازین قیصرم فرهنگي جمهوری اسلامی ایران جناب آقای محمد حسن شاهنکیان، نمایندگان دیگر از سفارت جمهوری اسلامی ایران و افغانستان شروع بکار کرد، استادان محترم زبان و ادبیات فارسی از جمهوری اسلامی ایران، افغانستان، شوروی (تاجیکستان)، بنگلادیش و هند که بدعوت انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی سرسره هند و کنفرانس مذکور به هند تشریف آورده بودند حضور داشتند. بیشتر سخنرانان درین اجلاسیه به وضعیت کلیدی زبان و ادبیات فارسی اشاره نموده خواستار حراست از زبان و ادبیات فارسی درین سرزمین شدند. این کنفرانس تا سه روز ادامه پیدا کرد در اجلاسیه های مختلف این کنفرانس، استادان فارسی از سرسره هند و حوزه زبان فارسی در جهان مقالات ادبی و تاریخی و تحقیقی خود را قرائت کردند

شور و بحثهای پرمایه که پس از هر مقاله و در اطراف موضوع میشد نشان داد که پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند و خارج از هند نسبت به مسائل و تاریخ این زبان و ادبیاتش آشنایی کامل داشته، در تلاشند در باره بعضی جنبه های تاریخ ادبیات فارسی که تاکنون چنانچه باید روشن نیست، اظهار نظر کنند.

حضور و شرکت فعال جناب آقای استاد دکتر سید جعفر شهیدی، رفوور دکتر اسلامی ندوشن، استاد دکتر اسماعیل حاکی از ایران آقای استاد عبد الله غفاروف، آقای عاصموف، آقای روشن از تاجیکستان شوروی، آقای رفوور کلیم سبیری از بنگلادش جناب آقای استاد احمد جاوید، رئیس استی دانشگاه کابل از افغانستان جناب آقای دکتر حکیم الدین قریشی از بلند درین کنفرانس رونق بی حدی به دوازدهمین نشست استادان زبان و ادبیات فارسی دهند داد بودند.

● دانشگاه دلی در روز سی ام ژانویه سال ۱۹۹۰ میلادی روزی را راجح به نشر معاصر فارسی تشکیل داد. در این سمینار استادان فارسی از سه دانشگاه مختلف در دلی، دانشگاه دلی، جامعه ملی اسلامیه و دانشگاه جواهر لعل نهرو، شرکت کردند. جناب آقای محمد حسن شاهنگیان را در محترم فرسنگی جمهوری اسلامی ایران نه تنها در اولین اجلاس این سمینار شرکت کردند بلکه سخنرانی بارزی در باره نشر معاصر ایران فرمودند و ویژگی و خصوصیات نشر معاصر فارسی بعد از انقلاب اسلامی را تشریح کردند.

● رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دلی نو از ۲۴ اوت سال ۱۹۹۰

مطابق با دوم شهریور ۱۳۶۹ نایشگاه آسمان هنرمندان هندی را ترتیب داد. آثار خطی سرتن ازین هنرمندان بنا به های آقامان محمد یاسین، رضازدی و سرفراز زیدی به معرض نمایش گزارده شد. این نایشگاه با حضور جمعی از هنرمندان و هنردوستان هندی و غیر هندی و همچنین برخی از مسئولین و همکاران نمایندگی های فرهنگی و سیاسی و دانشجویی جمهوری اسلامی ایران و گروهی از خبرنگاران و منتقدین هنری هند توسط آقایان دیو رئیس اداره هنرهای زیبای دولت هند افتتاح گردید. تعداد زیادی هنردوستان به تماشای آثار ارايه شده پرداختند و ازین اقدام مفید تقدیر نمودند.

● از ۱۹ تا ۲۶ فوریه ماه سال ۱۹۹۰ سینما در باره روش تحقیق و تدریس در زبان فارسی در دانشگاه دلی برگزار گردید.

تقریباً سی نفر دانشمند و استاد زبان فارسی از دانشگاه های مختلف هند در این سینما شرکت کردند و تجربیات و مشاهدات خودشان در زمینه تحقیق و تدریس در زبان فارسی را با یکدیگر رد و بدل نموده، سعی کردند که در جهت بهبودی تحقیقی و تدریسی خود جدیدترین راه و روش را انتخاب نمایند. درین سینما حضور فعال ازین محترم فرستگلی جمهوری اسلامی ایران بحثهای دربرامون موضوع سینما، شعور، مضامین، بخشید. در پایان سینما نشست شامی با فقار دانشمندان محترم و استادان گرامی شرکت کننده در این سینما توسط رازنی فرهنگی دولت جمهوری اسلامی ایران ترتیب داده شد.

● اولین سینما بررسی و نقد ادبیات محاصر ایران با شرکت بیش از پنفر

از نویسندگان، ادبا، اندیشمندان، منتقدین و شعرای از پاکستان و  
سراسر ایران در تالار شهید آیت الله دستغیب در شیراز برگزار شد و تاسف  
ادامه پیدا کرد...

در جلسه افتتاحیه سیمینار آقای نادر کجوری، مدیر کل فرهنگ و ارشاد  
اسلامی فارسی که در آن معاونین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
آقایان صباح زنگنه و کریمتجان و جمعی از مسئولین دیگر حضور داشتند گزارشی  
از نحوه برگزاری سیمینار و موضوعات مورد بحث در آن ارائه داد.

در جلسات مختلف این سیمینار آقای احمد آرام پیرامون  
درست نویسی، محمد رضا رنگذر در رابطه با ده سال قصه جنگ، محسن تیلان  
در خصوص عوامل رشد نویسندگان حرفه‌ای و دکتر جبر نور محمد خان از پاکستان  
به بحث پیرامون جایگاه ادبیات محاصر در شبه قاره هند سخنرانی کردند.  
دکتر یعقوب انجمن به مقایسه دو بیک قصه نویسی، مرتضی سریشکی در خصوص  
ادبیات مقاومت در دفاع مقدس و نادر ابراهیمی در رابطه با تأثیر سیمینار  
فشرده ادبیات داستانی صحبت کردند. همچنین متصفی رحمان دوست  
در خصوص موقعیت شعر کو دکان در ادبیات معاصر، رضا سید حسینی در خصوص  
رمان امروز، مهدی حجرائی در رابطه با تکنیک و محتوا در هنر، دکتر ابوالقاسم  
راوف در مورد جایگاه ادبیات جهان، هدایت الله بجهودی در خصوص  
ادبیات مقاومت در جنگهای ایران و روس، قاسم علی پیرامون نشر داستان  
صحبت کردند. در سومین و آخرین روز سیمینار دکتر صالح خستنی تحت عنوان  
نگرشی بر سبک نادر و مکتب نادر داستانی در ایران، علی موسوی



گرمارودی پیرامون نگاه‌های به شعر، شمس آل احمد در خصوص قصه نویسی در ایران و تحلیل و نقد ترجمه در ادبیات جهان، دکتر عباس علی رضائی در مورد ادبیات مقاومت و احمد عزیزی در مورد نیازهای ادبیات محاصر و دکتر قاسم علی سرامی درباره رسالت ادبیات و مسئولیت ادبیات سخنرانی کردند.

● برای ما بنده‌ها باعث افتخار و خوشحالی است که استاد گرامی و محقق نامدار ما جناب آقای پرفسور نذیر احمد به نخستین جایزه ادبی تاریخی دکتر محمود افشار (ایران) نایل آمدند. از طرف خدمتگاران و پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند به خدمت آن استاد از جنبه تبریکات صمیمانه را تقدیم می‌نمایم و از خدای متعال مسئلت داریم که استاد گرامی را برای خدمات شایسته از زبان و ادبیات فارسی با سلامتی بهداشت از همه آفات نگهدارد.

شایسته میدانیم که از مقامات ارشد موقوفات دکتر محمود افشار تقدیر نمایم که آنها با انتخاب استاد گرامی جناب آقای پرفسور نذیر احمد برای این جایزه و قیام خدمات ارزنده دانشمندان هندی در زمینه زبان و ادبیات فارسی را اولین مرتبه رسماً شناخته‌اند. امید داریم که اعطای این جایزه به استاد و دانشمند معروف هندی باعث تشویق استادان و دانشمندان دیگری هم خواهد شد که با توجه و علاقه‌مندی زیادی درین زمینه کارهای ادبی و تحقیقی خودشان را ادامه دهند.

جلسه یکم جایزه مذکور در آن به استاد نامبرده اعطاء گردید در  
روز ۲۸ آذرماه ۱۳۶۸ ش برایست جناب استاد محیط طباطبائی  
برگزید گردید. جناب آقای دکتر ایرج فاضل، رئیس شورای توفیت  
موقوفات دکتر محمود افشار و وزیر بهداشت، درمان و آموزش  
پزشکی جمهوری اسلامی ایران، با سخنان خود این جلسه را گشایش  
دادند جناب استاد دکتر سید جعفر شهیدی درباره بدف موقوفه  
جایزه آن توضیحاتی ایراد فرمودند. سپس جناب آقای دکتر محمد حسن  
مشایخ فریدنی درباره همدستان به قلم و تارنخی زبان فاراطهاراتی  
ابراز داشتند و جناب آقای عزیزالدین عثمانی، دبیر اول (امور پزشکی)  
سفارت همد در ایران سرگذشت خدمات علمی استادندیر احمد را  
اظهار کردند و جناب آقای محمد محیط طباطبائی رئیس این جلسه جایزه  
و منشور آن را به استاد محترم اعطاء فرمودند و این جلسه با اظهار  
تشکر از استادندیر احمد پایان رسید.

# معرفی کتاب :

اسم کتاب : نگاہی بر خوانفای ہند قرون وسطی (سہ جلد)

مؤلف : پرفور محمد اظہر انصاری

مقدمہ و ترتیب : پرفور جاوید اشرف و آقای تنیم احمد

ناشر : ادارہ ادبیات دہلی ، ۲۰۰۹ء کوچہ قاسم جان پل ، ۶۰۰۰۱۱

سال نشر : ۱۹۸۹ م

بہا : جلد اول : ۸۰ روپیہ ، جلد دوم : ۱۰۰ روپیہ ، جلد سوم : ۱۲۵ روپیہ

کتابی است در سہ جلد کہ پرفور محمد اظہر انصاری آنرا تالیف نموده و درونفر  
شاگرد ارجمند مؤلف پرفور حادید اشرف ، دانشگاہ جواہر لعل نہرو ، دہلی نوو  
آقای تنیم احمد ، ثورای تحقیقات تاریخی ہند ، دہلی نوو آنرا ترتیب داده  
مقدمہ ای تاریخی برای ہر سہ جلد نوشتہ اند  
پرفور محمد اظہر انصاری استاد و دانشمند معروف رشتہ تاریخ ہند

قرون وسطی بعد از تکمیل تحصیل خود در رشته تاریخ از دانشگاه آله آباد  
در خود دانشگاه آله آباد، جامعه فقه اسلامی و سپس در دانشگاه جواهری نهد  
به تدریس تاریخ پرداخت و بعد از خدمات شایانی سی ساله در همین رشته  
ومی حالا بازنشسته شده است.

پرفسور انصاری اولین مرتبه تاریخ جزایای هند قرون وسطی را از قرن  
هشتم تا سیم میلادی، از سی و چهار مأخذ ترکی، عربی و فارسی ترتیب داده  
است، برای ما اسناداران فارسی و خدنگاران به زبان و ادبیات فارسی با  
خوشوقی است که بیشتر مأخذ مؤلف در این کتاب بزرگان فارسی است، باید  
یاد آور شد که علاوه بر تاریخ و ادبیات و آشنایی مربوط به رشته های  
گوناگون علوم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و غیره جزایای هند قرون  
وسطی هم بزرگان فارسی حفظ و به نسلهای امروزی منتقل شده است، برای  
شناسایی بهتر این تألیف پرفسور انصاری باید اسامی مأخذ او را  
در زیر بیاوریم :

جلد اول :

- ۱- کتاب الحند : البیه دنی
- ۲- مسالک الابصار فی ممالک الامصار : شهاب الدین العمری
- ۳- رحله : ابن بطوطه
- ۴- ظفر الوالد : عبداللہ محمد الکی الاصفی الالوغ خانی حاجی البیر
- ۵- توذک : باری : بابر پادشاه تیموری هندی

جلد دوم :

- ۱- طبقات ناصری : منهاج سراج .
- ۲- تاریخ فیروزشاهی : ضیاء الدین برلی .
- ۳- تاریخ فیروزشاهی : شمس سراج عقیف .
- ۴- انشای مایرو : عین الملک .
- ۵- تاریخ اکبری ( تاریخ قندماری ) : محمد عارف قندماری .
- ۶- تاریخ قطبی : حسینی .
- ۷- انجمن اکبری : ابوالفضل .
- ۸- هفت اقلیم : امین احمد رازی .
- ۹- لطایف فیاضی : نورالدین .
- ۱۰- منتخب التواریخ : عبد القادر در بدایونی .
- ۱۱- نوزک جهانگیری : جهانگیر بادشاه تیموری هند .
- ۱۲- اقبال نامه جهانگیری : معتمد خان بخشی .
- ۱۳- ذخیره الخوانین : شیخ فرید .
- ۱۴- تاریخ داودی : عبد الله .

جلد سوم :

- ۱- یاد شاه نامه : محمد امین قزوینی .
- ۲- چهار حنن : چند را بجهان برهمن .
- ۳- عمل صالح : محمد صالح کنبوه .

- ۴- منتخب اللباب : خافی خان .
- ۵- تاریخ نهند : رستم علی .
- ۶- تاریخ بهادر شاه : خوشحال رای .
- ۷- سفرنامه مخلص : آینه رام مخلص .
- ۸- لب التواریخ : رای بند رابن .
- ۹- حدیقه الاقالیم : مرتضی حسینی .
- ۱۰- مرآت احمدی : علی محمد خان .
- ۱۱- ریاض السلاطین : غلام حسین زید پوری .
- ۱۲- خلاصه التواریخ : سبحان رای .
- ۱۳- مجموعه فیض : سند رلال .
- ۱۴- مجموعه خطوط تاریخی : نامعلوم .
- ۱۵- مرقع دہلی : قلی خان .

چنانکه از فهرست بالای ۳۶ مأخذ کتاب بدست می آید این کتاب دارای اهمیت فراوانی است که در آن تعداد زیادی مأخذ مربوط به استفاده قرار گرفته است . باید عرض شود که بعضی از این مأخذ مؤلف تاکنون چاپ نشده است و یمنین میتوان گفت که این فهرست کامل آثاری مربوط به غیر فارسی هند قرون وسطی نیست ، علاوه بر این منابع و مأخذ ، آثاری دیگر هم وجود دارد که دارای اطلاعات مفید و معتبر دربارهٔ جغرافیای هند میباشد و در اینجا تنها به تذکره ای شواهد ادب و عرفا اشاره میشود که اطلاعاتی بارز دربارهٔ جغرافیای هند در آنها گنجانده شده و در این کتاب از آنها استفاده نشده است .



مؤلف این کتاب تنها اقتباساتی مربوط به جغرافیای هند را که شامل تحقیقی درباره زندگی اقصا دی، فرهنگی و باستانشناسی است، گرد آورده است. بجز این اقتباسات بزبان فارسی است و در آخر جلد دوم و سوم ضمیمه است. بدیهی است که پرفور محمد اظهر انصاری برای اخذ مطالب خود لازم بود مانع خود را از اول تا آخر مورد مطالعه قرار دهد و اطلاعات مطلوب را که در سراسر اثری در لابلای صفحات مختلف قرار دارد، جمع آوری نماید، مؤلف این کار مشکل را با دقت و توجه زیادی و به نحو شایسته ای انجام داده است و سایر دیگر اثبات رسانده است که اگر میخواهیم جنبه های مختلف و معتبر زندگی قرون وسطی را روشن سازیم به منابع و مانع بزبان فارسی باید رجوع کنیم و در نتیجه سر و صورت حقیقی و دقیق آن دوره را ترسیم کنیم.

پرفور جاوید اشرف و آقای نسیم احمد خلاصه اقتباسات فارسی را بزبان انگلیسی برگردانده اند، مقدمه این دو نفر دانشمند به هر سه جلد از لحاظ تاریخ و جغرافیا و تاریخ اجتماعی است باید مورد توجه قرار گیرد، بعضی عقایدی مربوط به این موضوع که قبلاً شایع بود، نظریه تاریخی که با چاپ این کتاب بدست آمده، در مقدمه مورد تذکره قرار گرفته و حقیقت حال روشن ساخته شده است. درباره بعضی محصولات هند که فکر میکردند از او را به هند است، معلوم شده است که از محصولات هند میباشد و از اینجا به کشور خارجی صادر گردیده است، در این ضمن گفته میشود که پرتغالی ها ذرت را دوران قرن هفدهم میلادی به هند آوردند، این عقیده اروپایی ها را به یاد میسند، کسی به آن اطلاعی که برنی در تاریخ فیروزشاهی داده توجه نکرد.

در آن کتاب قرن چار و سیم آمده که ذرت در آن زمان یکی از محصولات هندی بوده و این بطوطه در رحله از برنی تصدیق میکند .

خلاصه اینکه کتاب مورد نظر تاریخچه و جالب و معتبر مساعی هندیهای قرون وسطی برای پیشرفت کشت و کار ، توجه به کندن کانالها ، شوکاری و رد و بدل انواع مختلف محصولات پوشه میوه های خشک و تر با کشورهای همسایه و توجه به پروراندن نسل های جانوران خانگی و شکاری ، آبادانی شهرها ، جاده ها طرح ریزی شهرها ، شهرکده ها و روستا های جدید ، ساختمان های مختلف نهادن باغها و چمن زارها و غیره می باشد .

مؤلف اقتباسات مأخذ فارسی را به ترتیب تاریخ و زمان تألیف آنها گرد آورده ، بنا بر این تاریخچه استخوانی را که در شهر فارسی در هند موجود است میتوان از این اقتباسات مشخص ساخت ، بعلاوه از بیشتر این اقتباسات بدست می آید که نویسندگان فارسی در هند از لغات هندی زیاد استفاده کرده اند و آنها را به آئین فارسی خود آرا داده اند و دلی این روش نویسندگان در زمان تیموریان هندی تا حدی تغیر یافته بود و علتش اینست که تعداد زیاد نویسندگان این دوره ایرانی الاصل بودند و غالباً سعی کردند اصالت فارسی را حفظ کنند و در نتیجه لغات و ترکیبات هندی را آئین آنها یانیت و یا اگر هست بسیار نادر است .

با چاپ این کتاب باید خوشحال شد زیرا که این کتاب اشکار می سازد که حداقل مؤرخین عصر ما متحضر هستند که برای شناسایی و بررسی معقول اوضاع مختلف هند قرون وسطی مطالعه عمیق آشنایی به فارسی

ناگزیر است همین ناگزیری فارسی در اینجاست که باعث غفلت این زبان در بند و قاعای آن در آئینه نخواهد شد.

قطعه تأیید از کمال آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم

فاتحه باب الف لام میم

مرعشی بکن نایب صاحب زمان	حجت اسلام و شریعت مدار
سید عالی نصب و پاکدات	بحر قدس راست در شاهوار
رخت نغز بسته ز دنیای دون	گشت به دار ابد می بسیار
طایر و خوش چو بر وازند	در حدم خلد گرفته قنار
پیر من فقه شده چاک چاک	شرع پیغمبر بغمش سوگوار
تجدد گزار رو تسلیم و امر	متقی و زاهد و شب زنده دار
دانش و فکر و خرد و آگاهی	گشت ز خود رفته و حیرت شمار
راه نور در ره عرفان را	بود وجودش شجر سایه دار
عالم و دانا و حکیم و خبیر	عشق سری و نابخرد روزگار
زنده جاوید شده مرعشی	مکتب اهی هست از ویادگار
حاصل او گشت کتب اشعار	ضرب چو صد را بر بنی در هزار
أَزَلَفْتُ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ	گفت بفرقان همین کردگار
مفت چو بگفت شت ز ماه صفر	روح روان گشت بدار القرار
بود سن بجزی خیر الانام	یازده و چار صد و یک هزار

۱۴۱۱ هـ

سید محمود حسن قنبر امروزی

# انتشارات مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی

## سفارت جمهوری اسلامی ایران

### دهلی نو

- ۱- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۱) ۱۴۰۶ هـ، بهاء : ۵۰ روپیه هندی
- ۲- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۲) ۱۴۰۶ هـ، بهاء : ۵۰ روپیه هندی
- ۳- عصمت نامریا داستان لورک و مینا، تحقیق پرفسور سید امیر حسن عابدی، ۱۴۰۶ هـ، بهاء : ۴۰ روپیه هندی
- ۴- فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانه ندوة العلماء، لکھنو، ۱۹۸۶ م
- ۵- بهاء : ۲۰۰ روپیه هندی  
فهرست نسخه های خطی کتابخانه شعبه تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانه حمیدیه
- ۶- بهوپال، ۱۹۸۶ م، بهاء : ۱۰۰ روپیه هندی  
فهرست نسخه های خطی عربی کتابخانه ندوة العلماء، لکھنو، ۱۴۰۶ هـ
- ۷- بهاء : ۶۰۰ روپیه هندی  
فهرست نسخه های خطی کتابخانه راجا محمود آباد، لکھنو، ۱۴۰۸ هـ
- ۸- بهاء : ۲۰۰ روپیه هندی  
غزلیات حافظ، بر اساس نسخه مورخ ۸۱۳ هـ، ترتیب
- پرفسور نذیر احمد، ۱۴۰۹ هـ، بهاء : ۶۰ روپیه هندی
- ۹- دیوان حافظ بر اساس نسخه مورخ ۸۱۸ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، ۱۴۰۹ هـ، بهاء : ۱۲۰ روپیه
- ۱۰- فهرست نسخه های خطی چاپی دیوان حافظ در هند، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، ۱۴۰۹ هـ، بهاء : ۱۰۰ روپیه هندی



*Advisors :*

Prof. Nazir Ahmed

Prof. S.A.H. Abidi

Prof. A.W. Azhar

**QAND-E-PARSI** is published by

The Office of the Cultural Counsellor,  
Embassy of the Islamic Republic of Iran,

18, Tilak Marg, New Delhi-110 001. ☎ 338 3232-4

*Composed by:* **Abdur Rehman Qureshi**

*Printed at:* **Pressworks**

30, Truck Parking Centre, Mall Road, Delhi - 110 054

The views expressed do not necessarily represent  
those of the Editorial Board.